معجزات حضرت خاتم الانبیا

وچون شراب حاضر شد او را بشراب تکلیف نمودند گفت من پسر دیرانیم و دیرانیان شرب خمر نکنند پس او را ببستند و قصد کشتن او
کردند گفت ایقوم مرا مکشید که من بنده‌ام که شما اقرار میکنیم پس ببندید که یکی از ایشان اقرار کرد انگاه از آن مجمع او را بیرون برد و
بیهودی بسیصد درهم فروخت یهودی از قصه وی تفحص نمود سلمان سرگذشت خود اظهار کرد و گفت مرا گناهی نیست غیر از آنکه
محمد و وصی او را دوست دارم یهودی گفت من ترا و محمد ترا دشمن دارم انگاه سلمان را بیرون آورد از خانه و ریگ بسیاری
بر در خانه یهودی بود گفت ای روزبه اگر تا صبح بالتمام این ریگ را ازین موضع برنداشته باشی ترا بقتل رسانم سلمان از تب
ناچار بصعوبت آنکار تن در داده ریگ میکشید تا آنکه طاقتش طاق شد دست بدعا برداشته گفت یا رب انک جعلت محمدا
و وصیه الی فرجی وسیله عجل فرجی وارحن انا فیه و نجات خود از حضرت قاضی الحاجات مسئلت نمود حضرت مرسل الریاح بادی
برانگیخت که آن ریگ را از آنجا بر کنده بمکانیکه یهودی گفته بود ریخت چون صبح شد یهودی دید که آن ریگها از آنجا بالتمام نقل شده او
گفت ای روزبه تو ساحر بوده من مطلع نبودم الحال ترا ازین ده اخراج میکنم که مبادا ما را بسحر هلاک گردانی پس وی را از آنجا
بیرون کرد و بزنی سلیمه نام فروخت آن زن سلمان را دوست میداشت و او را باغی بود بوی گذاشت که از آنچه خواهد از آن بخورد
و بخشد و تصدق کند بعد از آن سلمان مدتی برحسب مشیت حقتعالی در آن باغ مانده و پیوسته چشم آرزویش در جستجوی گوهر مقصود
بود شب ظلمانی زمان فرقت در انتظار طلوع آفتاب عالمتاب وجود محمد میگذرانید تا آنکه روزی هفت نفر دید که میایند ابری بر ایشان
سایه افکنده تا داخل باغ شدند و آن ابر بهمان با ایشان حرکت میکرد و میامد سلمان از آن علامت دریافت که میباید در میان آنها
پیغمبری باشد و آن هفت نفر یکی جناب اشرف انبیا و دیگری علی مرتضی و اباذر و عقیل بن ابیطالب و مقداد و زید بن حارثه و حمزه
ابن عبدالمطلب بود و ایشان از خرماهای زبون آن نخلستان تناول مینمودند و سید عالم میفرمود کلوا الحشف ولا تفسدوا علی
القوم شیئا یعنی بخورید خرماهای زبون را و نوعی کنید که ضرر بصاحب باغ نرسد سلمان چون بنظر دقت ایشان را ملاحظه کرد طبقی از رطب
مرتب ساخت و بخدمت آن صدر نشین مجلس اصطفا گذاشت و گفت این صدقه است و با خود اندیشه کرد که اگر در میان ایشان پیغمبری
هست نخواهد خورد و باین علامت راه بآن گنج نهان خواهم برد پس حضرت رسالت پناه روی مبارک باصحاب کرد و فرمود بخورید و انجناب
با امیرالمؤمنین و عقیل و حمزه از خوردن آن امساک نمودند سلمان با خود گفت این یک نشان پیغمبری پس طبقی دیگر از رطب بخدمت
آنحضرت آورد و گفت این هدیه است آنحضرت دست مبارک را دراز کرد و فرمود بسم الله بگوئید و بخورید پس همگی از آن خرماها تناول
نمودند بعد از آن سلمان بر قفای آنحضرت گردیده میخواست که مهر نبوت را که آن نیز یکی از علامات پیغمبری ایشان بود ملاحظه نماید و صحیفه حسن
عقیده خود را بآن مهر انور رساند سرور انبیا مکنون خاطر او را دانسته فرمود ای روزبه خاتم نبوت را میطلبی گفت آری آنحضرت کتف خود
باز کرد و مهر نبوت را بوی نمود سلمان از دیدن آن نشان رسالت و الا شان چنانچه باید خاطر نشان گردیده و گواهی و کفی بالله
شهیدا محمد رسول الله در صحیفه صحیحه وجود حضرت رسالت با مهر خدای تردیدی بثبوت رسید در قدم انور افتاد و قدم مبارک
آنحضرت را بوسه داد آنحضرت فرمود ای روزبه نزد این زن رو و بگو محمد بن عبدالله میگوید که این غلام را یعنی سلمان را میفروشی سلمان این
پیغام را باو رسانید گفت نمیفروشم مگر بچهارصد نخله که نصف آن زرد و نصف دیگر خرماهای سرخ باشد چون این جواب بعرض آنجناب رسید
فرمود برخیز یا علی و استخوانهای این خرماها را جمع کن انگاه آنها را برگرفته کاشت امیرالمؤمنین را فرمود اینها را آب ده هنوز باخر نرسیده
بود که نخلها رسته شد و همگی نشو و نما یافتند و شاخ در شاخ بافتند پس سلمان را نزد آن زن فرستاد که نخلات خود را تصرف نموده
غلام را تسلیم کند چون این پیغام بزن رسید بیرون آمد و آن نخلات را ملاحظه کرد و گفت والله بمحمد نفروشم مگر بچهارصد نخله زرد پس
جبرئیل نزول کرد و بال خود را بآن نخلات زد تمام آنها زرد شد بار دیگر سلمان را فرستاد آن پیغام داد آن زن تیره دل با وجود
ملاحظه چنین معجزه بشرف ایمان بآنحضرت مشرف نگردید و گفت بخدا قسم که یک نخله ازین نخلات نزد من از محمد و از سلمان
گفت بخدا قسم که یکروز با محمد بودن نزد من بهتر است از تمام مال و ملک تو القصه آن نور عالم سلمان بنده را قباله خریده بمحتاج و ما









تذكرة الغافلين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل الحمد مفتاحاً لذكره وسبباً
للمزيد من فضله الدال على وجوده بخلقه وبحدوث
خلقه على أزليته وباشتباههم أن لا شبه له
انحسرت الأوصاف عن كنه معرفته وردعت عظمته العقول
فلم تجد مساغاً إلى بلوغ غاية ملكوته خلق الخلق على
غير تمثيل ولا مشورة مشير ولا معونة معين لا
تدركه الشواهد ولا تحويه المشاهد ولا تراه النواظر
ولا تحجبه السواتر مانح كل غنيمة وفضل وكاشف
كل عظيمة وأزل لا يبلغ مدحته القائلون ولا يحصي

دیباجه

نعمائه العادّون تسبّح له السّموات السّبع والارض ومن فیهنّ وان من شیء الّا یسبّح بحمده وله الکبریاء فی السّموات والارض وهو العزیز الحکیم ثمّ الصّلوة والسّلام علی رسوله وسیّد عباده الخاتم لما سبق والفاتح لما انغلق والمعلن الحقّ بالحقّ الّذی اختاره من شجرة الانبیاء ومشکوة الضّیاء وذوابة العلیاء وسرّة البطحاء المخصّص بعقائل کراماته و[کرایم جمع کریمه]
المصطفی لکرائم رسالاته [امانات و بهترین امور] والهِ الاطهار وعترته المنتجبین الابرار قوّام الله علی خلقه وعرفائه علی عباده وامنائه فی بلاده وحججه فی ارضه وسمائه صلوة دائمة متصلة وسلاماً باقیاً متتالیاً الی یوم الدّین **وبعد** احوج موجودات برحمتهای بی ورد کار قدیم وافقر مخلوقات بالطاف صانع غنیّ کریم بر صفحه اوراق چنین نگارش داد چون جمله

ذوابة العلیاء
گیسوی بالای پیشانی که مقصود نفوس نوریه است در اول وطبایع مطهره است در ثانی
۱۲

سرّة البطحاء
سرّه ناف و وسط شیء است معنای ظاهرش آنست که از میان کتیبین جبال و کتیبین در کوهسار ... ولیکن مراد در این مقام بحبوحه رحمة و وسعة و بهترین برگزیدگان ربانیه و مرکز دائره موجودات علویه و مدار حلقه انوار مقدّسه و در سلسله عالمین بعلوم ربانیه و عارفین بمعارف حقیقیه است
۱۲



از اصدقاء وبعضی از احباء مذاکرهٔ این نمودند که جمع
کثیری از عامیان بر حسب اسم مسلمان وصوفی محسوب
در عداد وشمار متشیعین بواسطهٔ بعضی از مهملات
وخرافات ملحدین وحیل ووساوس وتسویلات مکاران
وشیاطین همه اش را در مقام بی اعتنائی بدین متقن
متین وشریعت مطهرهٔ حضرت سید المرسلین بر آمده
یکجا وبالکلیه دست از قوانین محکمهٔ شرعیه برداشته
ملت حقهٔ قویمه را انکار نموده وطریقهٔ مستقیمهٔ الهیه را بمنزلهٔ
بازیچه وافسانه پنداشته اند ولایزال راهزنان
طرار وملحدین نابکار معرکه را گرم وغوغا را پرشور
نموده عوام بیچارهٔ نادان را بطرق مختلفه واطوار متشتته
از استمساک بعروهٔ وثقی واهتداء بلمعهٔ بیضاء بازداشته
در راههای کج وجادهٔ سنگلاخ معوج انداخته لهذا
در مقام استدعا از حضرت رب العزة برآمد که از ذرهٔ بیمقدار

توفیق از عنایت فرماید مختصری بجهت بعضی که عاجز از فهم
کلمات دانشمندان متقنین باشند و بجز محسوسات چیزی را ادراک
ننمایند نوشته شاید میزانی متذکر گردیده و با عرفان فی الجمله در
مقام سلوک طریق حق برآیند و کمتر گوش باراجیف بیخردان
داده بتکالیف خدائی خویش رفتار نمایند که فرموده جل اسمه انّ
الَّذِینَ یَکْتُمُونَ مَا اَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَالْهُدَی مِنْ بَعْدِ مَا
بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِی الْکِتَابِ اُولئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَیَلْعَنُهُمُ
اللَّاعِنُونَ و پس از استعانت از دادار حکیم و استمداد از
کردگار عزیز علیم بتحریر چنین تحریر مشتمل بر دلائل محکمه و شواهد
متقنه متینه بر اثبات وجود خالق یگانه که موجد کلیه اشیا
و همه ما سوای خود است و رسالت رسول وی که خاتم پیغمبران
و اوصیا بزرگواران او برد و قسمت قسمی مستفاد از آثار نبوی
و حجج بالغه الهیه و مبیّن در کتب کلامیه و علوم فلسفیه که باید طالب
در مقام تکسب برآمده بطور تعلم و تلمذ و با اندازه از مشقت تحصیل



دیباچه

نماید چه گنجی بی رنج میسّر نشده و دست آوردن جواهر نفیسه و منافع
عظیمه بی هیچ زحمت ممکن نشود بلکه بجهت جمله از اشخاص و عوام امر دین
بسی مشکل و دشوار و منتهای صعوبت را خواهد داشت و دیگر قسم ظاهر و
هویدا بلکه بسیار بدیهی و ضروریست از برای هر عاقلی که فی الجمله درد دین
تفکر و تامّل نماید که از ره رشته عناد را از گردن برداشته و لجام لجاج
را از سر بر نیاورد پس بی هیچ کلفت و مشقتی تعقّل و تصوّر نموده اگر
منصف باشد البته تصدیق خواهد نمود و چون وجهه مقال و روی سخن با جمع ظاهر بین
و گروه غافلین است در مقام تحریر این بر آمد شاید برای بعضی مفید و پاره
از اشخاص را نافع افتد که من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم و مختصر را مسمّی به **تذکرة الغافلین** نمود
مشتمل بر هشت گفتار است و خاتمه **گفتار اوّل** در اثبات صانع دوّم در صفات
جمال سوّم در اوصاف جلال چهارم در اثبات عدل پنجم در اثبات نبوّت خاتم
النبیین ششم در اثبات وجوب امامت هفتم در اثبات امامت ائمه معصومین هشتم
اثبات معاد خاتمه در پسندی از نصوص و قلیلی از فضائلش



گفتار اوّل

در اثبات صانع یگانه و پدید آورندهٔ جملهٔ موجودات است
در این مقام بدین تقریر بیان میشود که آنچه موجود در عالم است
و یافت میشود خالی از این دو قسم نیست قسمی مصنوع
و ترتیب داده شده بقدرت و اختیار افراد انسان است
چون بنای عمارات و غرس اشجار و حفر زمینها و ترتیب دادن آلات
کشتنها و افشاندن بذرها و سایر از مصنوعات که ضروری
و معلوم هر کس است تعلق صنع اینها با فراد بشر با آلات
بدنیه بدون واسطهٔ خارجیه یا با دوات و چیزهائیکه
واسطه در مقام ترتیب اینها قرار میدهند و قسمی است که
آن هم مسلّم و محسوس هر ذی عقل است که از قوّه و قدرت
انسانی و حیوانات تحصیل وضع و ترتیبش بکلّی خارج
و هیچ بجهت اینها امکان نخواهد یافت که کمتر اندازه
و سهلترین اقسام و انواع و جزئی از اجزاء اینها را فراهم

آورند



گفتار اوّل

ارند و این بدیهی و ضروری عقل و دانش است که اگر
هر عاقل و انسان غیر مجنونی را اظهار بدارند و قسمی از
چیزهائیکه صنع و ترتیب دادن و فراهم آوردنش در خور
و ممکن بجمیع افراد انسانی نیست باو بنمایند و از وی سؤال
نمایند کیفیت یافت شدن آنرا محالست حکم نماید که این شیئ
بدون صانع و یافت نماینده و ترتیب دهنده فراهم آمده
بالفرض اگر بکسی گفته شود که یکقطعه چوب مخروط بشکلی
مدور یا مربع یا مثلث یا غیر اینها بدون نجار و تراشنده
پدید گشته و یا پارچه خشتی که مشکّل بشکل مخصوصیست
بدون قالب و ترتیب دهنده پدید شده هر آینه قائل و گوینده
این سخن نزد عاقل محکوم است بسفاهت چه خواهد گفت
مصنوع بدون صانع یافت نخواهد شد و اگر در مکانی چراغ
و روشنائی از دور دیده شود لابد عقل حاکم است باینکه
کسی بایستی این چراغ را روشن نموده و روشنائی را

پدید آورده باشد و همینطورست سایر چیزها که باتفاق همه
صاحب شعور بلکه مجانین و صبیان و حیوانات از برای آن
صانع و ترتیب دهنده یافت کردیده موجدی دارند و
بدین واسطه است که اگر حیوانات وحشیه در مکانی آثار
آبادانی و سکونت آدمی ببینند فراری شده از آنجا کناره
خواهند نمود بعلت آنکه می یابند و میدانند که اثری مؤثری
نخواهد شد و شاید برای اینها اسباب صدمات و گرفتاری
فراهم آید پس انصاف میخواهم از کسیکه عقل تو حاکم و جازم
و وادارنده است ترا باینکه یک روشنائی و قطعه چوب مخروط
و خشت و آجری مثلاً بدون صانع و موجدی نمیشود و گر
کسیرا در مقام مظنه باین مطلب با تردید در او بیابی سفیهش
خوانده و از وی کناره گیری بسی استهزائش نمائی که صحبت
بیخردان نزد دانایان ناپسند است چگونه حکم مینمائی
باینکه این قسم از مصنوعات که ما را خارج از امکان و هیچ چه



نرسد که یافت نموده یا در مقام ترتیبشان برآئیم بدون
هیچ صانع وخالق وموجدی پدید آمده وفراهم گردیده
با وجود اینکه نسبت اینها با مصنوعاتی که در قسم اوّل
بیان شد بیرون از مقام تحدید وخارج از میزان
وتوصیفست یا اَیُّهَا الاِنسانُ ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الکَریمِ
الَّذی خَلَقَکَ فَسَوّیکَ فَعَدَلَکَ فی اَیِّ صُورَةٍ ما شآءَ
رَکَّبَکَ آخر چه امری واداشته انسان را اگر هیچ تصوّر نمینماید
وعاقبت کار را ملاحظه ننموده دلش بحال خود نسوخته
هیچ چه در فکر خویش نیفتاده اوقات شریفهٔ همه را
بتعطیل گذرانیده همتش را در مقام لجاج وعناد با خویشتن
برآمده شب وروز را ساعی در تباه نمودن واز پای درآوردن
خود است فَما لَهُم عَنِ التَّذکِرَةِ مُعرِضینَ پس هرکه را فی الجمله
شعور وادراکی است باید قدری برخود ترحم نموده واندکی
فکر عاقبت خویشتن بکند قدری تامل در صنایع

عجیبهٔ الهیه و مخترعات خالق یگانه مهربان نماید لختی نگر
که تا چه میزان مراحم کریمه و الطاف عمیمه کثیره اش شامل حال
ما ناسپاسان است و ابداً قدر ندانسته و در صراط خدا
شناسی و یزدان پرستی بر نمی آئیم یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْیُکُمْ
عَلَی أَنْفُسِکُمْ مَتَاعَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا ثُمَّ إِلَی اللهِ مَرْجِعُکُمْ
فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ملاحظه کن در وجود انسانی
که چه اندازه از آیات مبانی و چه بسیار از علامات
و دلائل مشاهده مینمائی اولاً این هیئت و شکل جثه
انسانی که سر پای این ترتیب مخصوص نه خیلی کوچک و خورد است
که بی مناسبت و اقتضاء باشد نه چندان بزرگ و درشت
که بد نما و بد طور باشد چه سبب شده که باید این قسم در کمال
میزان و اعتدال و تمام اجزایش از روی حکمت و گردن
و سینه و دست و اشکم و پای باین ترتیب و مناسبت باشد
که اگر تمام عقلاء و دانشمندان جمع شوند نتوانند هنر



پاباین درجه از درستی و پاکیزگی ترتیب دهند و اگر
مقتضای طبیعت بودی بایستی که یك قطعه گوشت یا
استخوان بدون مناسبت واقعشود چه ظاهر و پیداست
که اگر مقتضای طبیعت بودی که گوشت باشد استخوان
برای چیست اگر گوشت بوده استخوان را چه شد و اگر
هر دو بوده اجزاء دیگر از قبیل پرده چشم و موی از کجا
آمده و اگر همگی بمیل او بوده این ترتیب را که باعث گردیده
و این تغییرات مخصوصه که هر کدام چندین مصالح دارد
چگونه بخودی خود شده وذره وجزئی بخود واز روی
بیفایدگی برقرار نگردیده تصور کن که اگر آنچه در سر
انسانی مقرر فرموده نبودی و یا بر خلاف این بود چه قدر
مفاسد بروی مترتب شدی اگر موی در روی نبود چه اندازه
نامطبوع بودی و بعض از اشخاص که کچل میشوند چه قدر
ناپسند و اسباب تنفر میگردند و اگر موبها مثلا قدری



درشت بودی هیچ فایده در وی یافت نشده بلکه اسباب
مزاحمت وغیر مطبوع واقع شدی واگر چشم در طرف اسفل
بود چه قدر صعوبت داشت اگر میخواستی ملاحظه اطراف
بالا نماید وچه اندازه محل خطر واسیب بودی واگر ضرر
توجه ببالا از ان داشت انسانی ملتفت نگشته بر او
وارد شدی چون در فوقست واحاطه بتمام بدن دارد باعث
کمال اسودگی ومحفوظ بودن از جمیع خطرها وبمثابه چراغیست
که در فوق مناره نصب کرده باشند تا مشرف بهمه مادون
خود شده اسباب اسایش فراهم اید چرا باید پلک از
برای او مقرر باشد تا مثلا در وقت خواب رفتن و دود
وگرد وخاک وزیر اب شدن ودیدن چیزهائیکه اسباب
بد امدن واشمئزاز نفس است اسوده باشد واگر غیر
از این شده ودر سمت پائین بودی بزودی اسباب تباه
گشتنش فراهم امده انواع صدمات بروی وارد شدی

چه باعث شد سیاهی و سفیدی موی بدین نهج که بمیزان
حکمت و ترتیب مفید است واقع گشته چرا همه اش سفید
یا سیاه نبلکه مثل سایر بدن گوشت و پوست نگردید
و چه شده که بایستی این میزان از موی سر و ابرو باین ترتیب
در محل مخصوص روید و هیچ چه تعدّی از این محل
ننموده و این مدت متمادی که آدمی تعیّش مینماید مثل
سایر موها که در سر و غیره میروید رشد ندارد چه اگر
چنین شدی بیفایده و مضرّ و اسباب کلفت و زحمت
و خارج از میزان حکمت و مصلحت بودی و چرا این موی
و همینطور ناخن آن قسمه از روح که در سایر اعضای
انسانیست نداشته باشد و اگر نعوذ بالله بخواهش
طبیعت بودی بایست چون اجزاء دیگر باشند پس ظاهر است
که ترتیب همه از روی کمال مصلحت و حکمت و مدبّری
در مقام تدبیر و اختراع اینها برآمده هر ذرّه و جزئی را

بواسطهٔ فوائد عظیمهٔ ایجاد و بر قرار و عدم احتیاج و جهات

کثیره این اختلافات را معین فرموده اِنَّ رَبَّکُمُ اللهُ الَّذی

خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالأَرضَ فی سِتَّةِ اَیّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی

العَرشِ یُدَبِّرُ الاَمرَ مٰا مِن شَفیعٍ اِلّا مِن بَعدِ اِذنِه ذٰلِکُمُ

اللهُ رَبُّکُم فَاعبُدُوهُ اَفَلا تَذَکَّرُونَ خوب پیدا است که اگر

ناخن و موی نیز مثل سایر اعضاء حیوانی پر از اعصاب بودند

که در وقت رسیدن صدمه بانها انسانی در تعب باشد

شخص بین المحذورین بودی اگر ترک حلق و تقلیم کردی بسبب

اسباب کثافت و کلفت و رنج شدی و در وقت ارتکاب

هر یک کمال تألم و تعسر حاصل بلکه متعذر بودی و چگونه این

قوهٔ باصره در چشم بوجود خود شده چرا دماغ این میزان

برا مدکی پیدا نموده و سوراخهایش که چه قدر از فواید

دارد باین ترتیب خوش و نهج مخصوص شده و مثل سایر

سطح وجه نگردیده ملاحظه نما که اگر مثلاً بشکل مدور



یا زیادتر از میزان تناسب بودچه قدر بد طور بودی
واگر منفذ نداشتی همیشه انسانی باید دهان خودرا باز
نموده تا هوا داخل شده و دیگر فرقی در بوی بد وخوش
نگذاشته باعث بسیاری از مضار گشتی دهان چرا باید
باین وضع واقع شده هیچوقت بشکل مدور یا مربع وغیره
نشود واگر چنین میشد چه میزان ناپسند بودی چه سبب
شده که باید نقدد از لب نکش این قسم باشد ودیگر
تصور فرما که اگر دهان انسانی طولش بعکس واقع شده بود
چه اندازه نامطبوع میشد واگر بالکلیه نبودی چگونه غذا
داخل در جوف میتوانست نمودن واگر دندان مفرد نبوده
چه اندازه اکل غذا ها صعوبت داشت تامل فرما که در زبان
آدمی چه مقدار از فواید موجود وکسیکه فاقد این نعمت است
چگونه عاجز از اظهار مقاصد شده ابکم ولال است تفکر کن که در مقام
تکلم واداء حروف وتشخیص وتمیز انها چه اندازه دندان ضرور ومفید است

واگر نبودی هیچ حروفات از یکدیگر فرق نداشتی واین
منافذ را چه سبب گشته که باید همگی باندازه که لازم است
راه بیکدیگر داشته باشند اندکی ملاحظه فرمای در اصوات
مردمی که چگونه همتاز از یکدیگرند وگر امتیاز نبودی چه قدر
اسباب اختلال شدی و در حیوانات چون لزومی نداشته
در اصناف انها فرقی یافت نشده الا علی سبیل الندره
والشاذ وذکر ان هم باز حکمت وجهاتی برایش مقرر و
مُسلّم است مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا وَقَدْ خَلَقَكُمْ اگر
در صُورت مردان ریش وسبلت نبود چگونه در ظاهر
با زنان فرق گذارده میشدند اگر بخودی خود پدید گشته
پدر ومادر که همان پدر ومادر غذا هم اغلب فرزندان در
محل ومکان نیز یکی پس چه چیز اسباب تغییر گردید بعضی
زن وبعضی مرد واگر کسی بسی از دائره خردمندان برکنار
او فتاده خیال کند که این تغییر بواسطه اختلاف اغذیه نسبت

اَطْوَاراً صح

باید تصور حال اغلب حیوانات که همیشه یکطور و یک قسم
از چیزها را میخورند نماید من جمله آن حیواناتی که انسانی
بجهة رفع حاجت و محظوظ شدن و تفنن انها را نگاهداری
مینماید چون ستوران و انواع مرغهای خوش الحان و سایر
از حیوانات سبب چیست که پستان از برای زنان
مقرر و باید در محل بیرون آمدن شیر آن برآمدگی باشد
واگر باین وضع نبودی چه قدر برای طفل شیر تناول
نمودن صعوبت داشتی این شیر چیست و از بهر چه
اینگونه با لطافت و خوشگوار و شیرین است وَاِنَّ لَکُمْ
فِی الْاَنْعامِ لَعِبْرَةً نُسْقِیکُمْ مِمّا فِی بُطُونِها مِنْ بَیْنِ فَرْثٍ
وَدَمٍ لَبَناً خالِصاً سائِغاً لِلشّارِبِینَ مگر نه از بین
سرگین و خون بیرون میاید چرا هیچ جز عفونت و کثافت
ندارد و ابدا رنگش شباهت بهیچیک از این دو و همینطور
بسایر چیزها و مایعاتی که در جوفست نداشته که این

پستان الآن شیر داده و این چشمه خوشگوار باید
خوش وضعی پدید آورده تا بچه و مولود در زمان تولد
آسوده حال باشد و باصطلاح فوراً رلت نموده پر
از شیر شود و طفل بدون هیچ کلفت تغذی نماید
وهم چنین خود سینه و اشکم و آلات و اعصاب و رگها
و روده ها که بدین نهج و از روی حکمت و مصالح عدیده
مرتب شده تفکر فرما که این حرارت شدیده در جوف انسانی
و حیوانات از کجا پدید آمده تا این قسم از غذاهای سخت را
و لو خام باشد در کمال جلدی طبخ نموده که اگر مدتها
در دیگ طبخ نمایند ابداً اینطور نخواهد شد اشخاصی که
شیشه مثلاً میخورند چگونه در معده و اشکم آنها آب
میشود مگر نه چنین است که آنچه حرارت بوی موجود
میشود برحسب ظاهر بواسطه آتش یا تابش آفتاب و خورشید
یا حرکت جلد و تند است کما اینکه مثلاً سنگ و آهن

وغیر اینها از جلدی وچابکی یکمرتبه آن بر زمین یا چیز
دیگر بکشند وبسایند چه شد که بدن هیچیک از
این سه قسم این حرارت یافت کردید وتصوّر فرما که
اگر این حرارت وشدت گرمی نبودی بنی انسان وحیوانات را
زیستن ممکن نشدی وچرا این تب‌های حرارت بهیچ جسم گوشت
وپوست والاتی را که درجوفست وکمال قرب را باو
دارند وبا نهایت لطافت میباشند ضرر نرساند
وذرّه اینها را متألم ومنصدم نسازد واگر بنا شود
قدری گوشت را در کوره یا محلّی که حرارتش بمیزان درجهٔ حر
آب نمودن شیشه باشد بگذارند چه حال برای وی
دست میدهد ملاحظه نما که اگر دست انسانی بمثل
پایش یا طور دیگر ویا متصل ببدن بود چه اندازه
امروزی محتمل شدی وهیچ صنعتی نتوانستی ودفع ضرر
وجلب نفع برایش ممکن نگشتی چه چیز سبب شده که الته

رجولیت در مردان و مقابلش در زنان مفقود شده و اگر
در غیر این موضع مخصوص در جهت فوق بودی چه اندازه
بیموقع و اسباب فضیحت بود و دیگر مستطیل واقع شده
که اگر طول از برای وی نبود و محل قرار گرفتن نطفه در
زنان یعنی رحم و بچه‌دان اینطور عمیق نشده بلکه آلت
مردان کوچک یا رحم زنان نزدیک بخارج بود چگونه
این نطفه با آن لزوجت در آن محل قرار گرفتی مسلماً
بزودی بیرون آمده باطل میشد و ابقاء نوع ممکن نگشتی
دیگر این لذت در زمان مجامعت از چه شده مگر نه
این است که بعض از اجزاء بدنی ملصوق و داخل در جزء
بدنی دیگر میشود چرا اگر انگشت مثلاً در گوش و دماغ
و سایر منافذ شود این حال دست نمیدهد و اگر این التذاذ
از حظ و نشئه لذت نبودی چگونه این عمل با زمیل و
رغبت میشود بلکه هیچ داعی و باعثی بر این زحمات کثیره و انفاق



اموال نداشتند پس مسلم است که صانع قدیم این خصوصیت را برای القاء نوع بر او آثار داده دیگر تصور کن که خود این نطفه از چه چیز حاصل
این اثر میشود و چگونه چیزی است و این فائده را که در وی
مقرر فرموده و اگر بعضی از بیخردان در اینجا بگویند که
چرا بایستی همین اثر در لواطه باشد اجوبه بسیار دارد
و من جمله اینست که بعد از انکه چیزی سبب و علت
تام او موجود شد محالست که معلول و مسبب ایجاد
نشود و قدرت تعلق بر محال نخواهد گرفت مگر انکه
ان سبب و علت مهیا نگشته یا نقصانی داشته باشد
مثلاً بعد از انکه اتش را سبب از برای احراق مقرر فرموده
دیگر محالست جسمیکه قابلیت تاثیر حرارت دارد
در وی اثر ننماید مگر انکه مانعی در قابل حاصل شده
و یا انکه اثر از موثر برداشته شود در این وقت
ان چیز را نار گفتن نشاید چه بدیهی است که اتش چیزی را



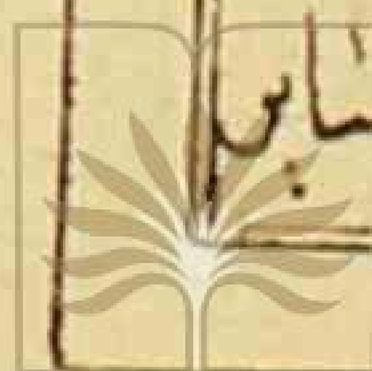
نامند که سوزاننده و محرق باشد پس بعد از اینکه
معین گردید که بواسطهٔ میزانی از امساس بمحل نرمی
اخراج منی و بردن لذت روی دهد و این اسباب
تام و علت موجده مقرره بود دیگر محالست این اثر
حاصل نگردد مگر اینکه بالکلیه تبدیلی در ذات
واقع شود باین معنی که او را برداشته چیز دیگر بجای
وی آورند و اگر بنا بر این ترتیبات بودی بسی مفاسد
مترتب که این مختصر گنجایش اینگونه مطالب نداشته
بنا نیز بر تطویل نیست دیگر پای انسانی چرا بایست
باین شکل شود و در مواقعی که لازم است مفاصل
باشد و اینطور خوش هیئت و منتهی الیه آن بقسمی
شده که تا بدن بروی آن قرار گیرد و انگشتان کوچک
برایش ترتیب داده تا بد طور نشده اسباب صدمه
و باندک چیزی متألم شدن فراهم نیاید چرا مثل دست

یا مواضع



یا مواضع دیگر نیست چرا یکپا اند تا از راه رفتن نتوانند
چه باعث شده که اشخاص یکجور نیستند و بی امتیاز
نمیباشند اگر چنین بودند پدر از پسر و مادر از دختر
متمیز نشدی و ترتیب داده نشدی و معاملات برهم میخورد
و چون در حیوانات این امتیاز و فرق داشتن از یکدیگر
لازم نبود ملاحظه میشود که امتیاز اینها بغایت قلیل
و بسیار کم است چون کلاغها و اغلب اقسام طیور
و گوسفندان و سایر حیوانات و امتیاز در بعضی هم یک
نکته اش اینست که پاره از مردمان توهم نمایند که خلق
اینها بخودی خود شده و امور راجعه بدهر و ناشی از طبیعت است
چرا انسانی چون سایر حیوانات نشده و قامت وی
مستقیم گشته و اگر برخلاف این بودی یا اعضایش مثل
حیوانات بودی چگونه متمکن از صنایع شدی تامل فرما
که چه میزان تمام جزئیات از روی حکمت بسیار و مصالح

بشماره نیز کردیده پنج حواس در انسانی در مقابل پنج
محسوس و مدرك معین و پدید آورده تا با چشم درك
الوان نموده و با کوش و قوه سامعه ادراك اصوات نماید
و باشامه استشمام بویها و روائح کرده بقوه ذائقه
مذوقات و چشیدنیها چشیده و با لامسه چیزهای
خشن و زبر را از اشیاء نرم تمیز دهد و اکر یکی از این
قوی نبودی چه اندازه اسباب ضرر و فقدان حظوظ
و لذائذ کشته بلکه بزودی اسباب فنا دست دادی
چه پیدا است که اکر همکی کور بودندی چکونه اسباب
معیشت تهیه نمودی و همینطور در سایر از حواس و قوی
و چون اینها نیز بدون تعیین چیزهای دیکر مفید نبوده
روشنائی ایجاد فرمود تا تمیز الوان امکان یابد و هوا را
خلق نمود تا استماع اصوات توان کرد و دیکر تصور نمای
و تامل کن در شواهد ظاهره و آیات واضحه که در سایر



مخلوقات قرار داده ملاحظه کن در حیوانات که چون
اعطای آلات و اندازهٔ از ادراک که بتوانند کسب و عمل
صنایع و تهیهٔ ملبوس نمایند بآنها نشده چگونه پوست
ابدانشان درشت و با موهای خشن و صوف ایجاد و مقرر
تا در سرما محفوظ گشته و حیوانات موذیه نتوانند صدمه
بآنها وارد سازند پاهایشان را بطوری معین فرموده
که محتاج بکفش نباشند و غذای آنها سهل ترین غذاها
و فراوانتر تا آسوده خیال باشند و انسان طمع در غذای هم
آنها ننماید و اگر حیوانات نیز بنا بود گندم خوار باشند
بجز قدر قلیلی بشر باقی نماندی پس برای آنها غذائی
مرتب که انسانی رغبت در اکل آن نکند و همین طور
در اشجار و فواکه و سبزیها و نباتات و خود زمین و آب
چه شده که اشجار مثمره و بارور اغلب کوتاه و پست
تا انسان بدون مشقت منتفع گردد و اگر درختهای



میوه مثلاً باندازهٔ کاج وصنوبر وچنار بودی چه میزان
برای هر باغبان اسباب تعب ومشقت بود وچگونه این
درختها که بی ثمر است طول قامت دارند تا سایه اندازند
اسباب صفا وراحت فراهم آید واز چوب وهیمهٔ آنها
فایده برند والا چطور با درخت زردالو وامثالش اقسام
نجاریها که چوب وتخته های بزرگ وعریض لازم دارند
ممکن شدی ملاحظه نما بعضی از نباتات که اثمار آنها درشت
واگر بر درخت بودی بزودی شاخها شکسته وضایع شدی
بچه وضع خوش ووجه مطبوع مقرر فرموده ودیگر این عروق را
که در شاخ وبرگها ترتیب داده تا آب را بخود کشند وچه
سبب گردیده که درخت با کمال سختی آب را بطرف بالا جذب
مینماید چطور عقل قبول وتسلیم نماید که این اوضاع
عجیبه بخودی خود برقرار شده اگر اقتضای طبیعت بود
که مثلاً آب وخاک بدل بچوب شوند برگ را چه پدید نمود



واگر

واگر خواهش او برگ بوی چوب را که آورد اگر اقتضای وی
هر دو بوی این ترتیب را که مرتب شد چرا اعصاب درخت
ونباتات بیک نهج نیستند آنها که بمنزله اصل درخت
ودیگران کوچک کند شمه از آنها این برگ وشاخ را
جناب طبیعت از کجای آورده وازچه چیز عمل میاید اگر
آب وخاک مبدل با نها شد باید هر سالی که میگذرد
مبالغ کثیری خاک باغ وبوستانها کم آید وحال آنکه
اینطور نیست وهمچنین سایر از مصنوعات وآیاتی
که مقرر فرموده این انواع گلها ونباتات ملحوظه که هر
کدام صاحب اقسام از رنگها گشته این رنگها از کجا در آنها
پدید شده آب وخاک که قرمز و زرد و بنفش و سیاه
نیست وسایر رنگها را ندارند این آتش را در درخت
سبز که پنهان فرموده که وَجَعَلنا لکم مِنَ الشَجَرِ الاخضر
نارًا فاذا انتم منهُ تُوقِدُون چگونه این دو ضد توام شده اند

هم آب که اسباب حیوه وی است و دیگر آتش چیز ظاهر است
که اگر قطعه چوبی را مجاور با آتش نمائی بمحض مجاورت در مقام
بروز آثار برآمده آتش از او بیرون آید مسلماً این آتش
یا بطور کمون و بروز است و یا بطریق فیض المطلق افاضه صورت
ناریه است یا بواسطه اشعه آنچه حاصل و الا بایستی مثلاً
آتش این چیز یکه با این چیز گیرانده میشود کم شود و بر این سبیل
قطع چنین نخواهد بود و دیگر در انسانی قوه تکلم ایجاد
فرموده تا انکه در مقام معاشرت هر کس رفیق و همراه و
طرف خود را اطلاع از ما فی الضمیر خود دهد چون هیچ
قسم بدین خوبی و سهولت ممکن نگشتی مثلاً اگر بنا بود
صرف اشاره باشد در چیزهائی که از نظر غایب و حضور
نداشته باشد کفایت نمینمود و همینطور در کتابت
کثیر مشقت و بسیار زحمتی بود و در بعضی مواقع ابداً
مفید و مثمر ثمر نشود چرا این طبیعت در هیچیک از حیوانات

پس محتاج بمفیض است صح



ونباتات این سخن کردن زاید بر نموده و اکر بعض طوطی
شود باز مناقض از مرحله دور افتاده چه حرف زدن طوطی
با انسانی بسی فرق دارد بعد از مدتهای مدید و زحمات
بسیار چند کلمه او را می اموزند و صرف طوطی واری است
و هیچ امکان ندارد که حقیقةً چون ادمی کلاماً بعضاً
سخن کردن تواند بعد از مشقت کثیره و زحمت بسیار
بلک فی الجمله شباهتی بتکلم انسانی از برای صوت وی
یافت میشود و فرقش با ترتیبی که در ادمی مقرر است بس
پیدا و هویدا است بتصور و ملاحظه فرما بعضی حیوانات
که انسانی بانها محتاج است چگونه ذلیل شده و در مقام
اطاعت و انقیاد اند با وجودیکه در بعضی کمال قوت و
نهایت قدرت فراهم است مثلاً اکر کسی بخواهد یک
کربه یا یک میمون یا سکی را مطیع نماید چه میزان باید در
مقام زحمت برامده و چه اندازه کلفت بخود راه دهد

بازهم بعد از مشقت بسیار اطمینان بانها ندارد هر چند
مدتها در منزل وی بوده همه طور پذیرائیش کرده و بسی
بوی مانوس شده باشند پس چه شده که اسبان پر قوت
و همینطور اشتر و گاو و سایر از این اقسام حیوانات
که محل احتیاج میباشند این قسم کمال انقیاد را دارند
تا در زمان انتفاع بتواند شخص از انها بهره برده شود و برای
انکه بعض اشخاص این امر را کار طبیعت و دهر نخوانند و
بدون صانع و مُدبّر ندانند در باره یک نوع شرارت
و سَبُعیت ظاهر که شاید خیلی از حیوانات وحشی باین
درجه از شرارت نباشند کما اینکه در بعضی از اسبان
و گاو و قاطر و امثالشان مشاهده میشود که اسبان
زحمت شده هر یک را چندین مواظب لازم باشد و اگر این درجه
اطاعت از برای انها نبودی چگونه یک نفر توانستی چندین
فرد از انها را راعی شود و احمال و اثقال بر انها بار کند



گفتار اول

در واقع این انسانی عجیب بد کافر و سخت منکر و معاند هستی
قُتِلَ الانسانُ ما اکفرهُ ای بیچاره بدبخت و گمراه دور
از صواب تو اگر در دیوار یا کاغذی مثلاً نقشی مشاهده
نمائی هرگز قبول نکنی که بدون نقاش یافت شده باشد
بلکه حکم میکنی که این نقش کار فلان و این خط از بهمان است
چگونه این نقوش متحرکه و غیر متحرکه و اینهمه مصنوعات
بدیعه غریبه را بدون هیچ صانع دانسته باین حد و مرتبه
با خالق خویش در مقام کفران برآمده ذره از مقام عناد
پای خود را حرکت نمیدهی و هیچ در عوالم انسانیت بر
نمی‌آیی ذٰلِکُمُ اللهُ رَبُّکُم خالِقُ کُلِّ شَیءٍ لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ
فَاَنّیٰ تُؤفَکُونَ اِنَّ الشَّیطانَ لَکُم عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ
عَدُوًّا اِنَّما یَدعُو حِزبَهُ لِیَکُونُوا مِن اَصحابِ السَّعیرِ تصور
نمای که در انسان و اغلب حیوانات چطور آلاتی که با
آنها راه روند همگی مقابل یکدیگر تو جفت جفت [illegible]

۳۳ بواسطهٔ اینکه راه رونده لابد است در زمان حرکت
بعض آلات را ثابت گذارده بعض دیگر را انتقال دهد
تا حرکت برای وی امکان داشته باشد اگر این آلات
واجزاء متعدده نباشند ومقابل یکدیگر واقع نشوند
هیچ جا انتقال وتحرک دست ندهد مگر بطور جنبش
که او راه رفتن نخواهد بود ودیگر ملاحظه فرما که اگر
فرضا انسانی بخواهد ده ذرع با شکم وسینه بدون
پاها حرکت نماید چگونه بدنش مجروح وخسته خواهد
شد این اقسام مار وامثالش چطور بدون دست وپا
راه رفته خیلی از جاها را بجلدی وقوت سوراخ مینمایند
با وجود اینکه آن قدر از بدن آنها که ملصق وچسبیده
بزمین است خیلی لطیفتر از مواضع دیگر آنها است
وهیچ جا خراشی بر آنها وارد نمیشود اگر مقتضای طبیعت
بودی بایستی مثلا چون پای انسانی که اگر قدری برهنه



راه رود باصطلاح پینه می بندد همینطور شود پس
مُسلّم است که آن خالق مهربان چون با والات حرکت
مرحمت نفرموده او را محفوظ از این آفات نموده شاید
تا متذکّر شویم و پند بگیریم وَمَا یَتَذَکَّرُ اِلَّا مَنْ یُنِیبُ
و باز بتجدید نظر نما که این انواع درختان و گلها و سایر
نباتات چگونه چیزی بر ایشان مقرر که بتوان مجدداً
در مقام کِشت آنها برآمد   اگر مثلاً تخم و بذر معیّن
نشده بود همه نابود شده بودی از کجا ما را توانائی
این بود که تحصیل اینها کرده منتفع شویم تصوّر فرمائید
طلوع خورشید و ماه و غروب هر یک که چطور از روی
نظم و ترتیب است و هر روزی بدقیقههای معیّنه حرکت
نموده هر قدر از روز کم شده بر شب فزوده و بعکس اگر
خورشید نبود چگونه امر عالم منتظم گردیده و این درختها
و گیاهها چسان روئیده شده بود و اگر همیشه ظلمت عالم

فرا میگرفت

فراهم نمیکنی بچه قسم زراعت وغیره ممکن گشتی و چرا
باید باین حرکت که اسباب نفع وفوائد کثیره میباشد
حرکت نموده اگر مثلاً در یک موقف و یک مکان
قرار داشت چه میزان اسباب اختلال فراهم و بعضی
از جاها شب و پاره همیشه روز بودی و آنوقت در
هیچ جا گیاه و درختی عمل نیامدی چه پیدا است که اگر
همه اش شب باشد بدون تابش آفتاب چیزی عمل
نیاید و اگر همیشه اوقات روز شود بواسطه گرمی و
حرارت تابش روی گیاه و درختی باقی نماند کما اینکه بالحس
می بینیم بعضی از روزهای تابستان که قدری طولانی است
چگونه گیاهها پژمرده و افسرده شده درختان منهدم
میشوند پس بامر آن مدبر حکیم یگانه مهربان مقرر شد
که در تمام نقاط دایره فلکی گردش نموده در همه جا
تابش نماید و اگر بنا بودی که ساعات شب و روز بیشتر



گفتار اول

از این قبیل باشد تا زمفاسد کثیره مترتب شد قل ارایتم ان
جعل الله علیکم اللیل سرمدا الی یوم القیمة من اله غیر الله
یاتیکم بضیاء افلا تسمعون قل ارایتم ان جعل الله علیکم
النهار سرمدا الی یوم القیمة من اله غیر الله یاتیکم بلیل
تسکنون فیه افلا تبصرون و دیگر بحکمت بالغه و عنایت
منطقه
سابقه بر موجودات کائنه مقرر فرموده تا این شمس در مدار
البروج بر توالی حرکت نموده بطوریکه از نفس منطقه گرد اوساط
بروج مرور کرده عرض پیدا نکند و این دایره بر حسب نفس بروج
بدوازده قسمت مساوی منقسم شده و در هر برجی از بروج دوازده گانه
که بحرکت خاصه حرکت کند در آفاق شمالیه فصلی از فصول اربعه حادث
گردد و هر فصلی با عیش بر منافع کثیره و فواید عظیمه است که لا تعد و لا تحصی
که مورد ذکر و بیانها غیر انیمختصر نیست گاهی این جرم منیر منتقل میشود
بنقطه اعتدال ربیعی منتهی آنجا نزدیک میشود و متزاید میگردد میل
او علی سبیل التناقص تا انکه باول نقطه سرطان رسد و توقف هم
و دیگر اصل این گرمی که در او ایجاد نموده مکرر در انجا نقل

گفتار از نقاط عالم [illegible]
نهایات از سمت الراس دور و منتهی
باشد از سمت و دور کوتاهی شب و از انجا
درازی روز و دور منتهی شود از جانب نقطه اعتدال
متصل شود از سمت الراس بهمین میزان
جنوبی و از سمت [illegible] شود تا شب و روز
دور گردد تا [illegible] تا غایت
و لا تزال در مقام [illegible] نهایت
بنقطه اول [illegible] از سمت
انحطاط و دور گردد [illegible] درازی شب
الراس و غایت درازی [illegible] بنقطه
و کوتاهی روز تا [illegible]
اعتدال ربیعی عود نماید و [illegible]
بدانشغال الاوج و حضیض [illegible]
و جنوبا بحرکت [illegible]
قطع [illegible] و اختفا [illegible]
در [illegible] و مفصل [illegible]
عقول الاغلب [illegible]
او عاجز ربنا ما خلقت هذا
باطلا سبحانک فقنا عذاب النار

همه

همه و انسی می‌یابند و همینطور خود انش چگونه چیزیست
اگر نبودی کلیه امور ما اغلب آنها معطل ماندی و در خیلی
از مواقع اغلبی تلف شدی و همینطور نسبت بطلوع و غروب
ماه و ستارگان ملاحظه نما که اگر این تغییرات در ماه
نشدی تمام امور معاملات و امثالش مختل میگشت و اگر بنا بود
که این تغییر در خورشید پدید آید اول هر ماه بنا زکی
گشته که کم کم ممتلی و پر شود اسباب اختلال کلی فراهم میآمد
هوا تاریک گشته و تبی سرد باز همان مضار سابقه
و بسی از مفاسد که هر از یک ورا ما تعقل نموده و نتوانیم
موجود شدی پس قمر معین تا ترتیب عالم منتظم و هیچگونه
انتظام صح
نقصانی در وی راه نیافته و کذلک در سیر و حرکت ستارگان
که هر کدام در درجه مخصوص و میزان مرتب و بعضی مثل ثریا
وغیره در پاره از اوقات طلوع مینمایند و همیشه نیستند
تا مصالح معینه دست آمده و ترتیبات نجومیه منتظم

گردد



گفتار اول

کرده که وَبِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ واگر کسی ربطی در علم نجوم
وجغرافی داشته باشد خواهد دانست که چه اندازه از
دلائل واضحه در حرکات وروش اینها هست وَسَخَّرَ لَکُمُ
اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ
إِنَّ فِی ذَلِكَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ وتفکر نماید در این
باد وباران که اگر مثلا همه وقت میبودند چه اندازه مفاسد
موجود بودی وهیچ تعیش وبنای عمارات وروئیدن گیاهان
ودرختان ممکن نشدی واگر هیچ نبودی باز مفاسد عمده
روی میداد دیگر چرا بایستی در مواقعی که لازم است
از روی کمال اعتدال بیایند اگر باعث مدبری نبوده باشد
مثلا گاهی یکماه دو ماه بلا فاصله در نقطهٔ همیشه باشند
چنانکه می بینیم که گاهی سه روز چهار روز یا بیشتر ابرها
متراکم شده وهیچ باران قطرهٔ نازل نمیشود واگر
باریدن اقتضای ابر فقط بودی بایستی هر وقت ابرها



جمع

جمع میشوند باز این نقاط رو بریزش داشتند باشد دیگر
این برف و تگرک چیست اگر بواسطهٔ همین سردی هوا آب
چرا مبدل بیخ نمیشود مگر اقتضای سردی و برودت بجز انجماد و
یخ شدن ایست اگر برف نبودی این میزان زیادی بهار
کجا شدی پس از پادشاه عطوف و خالق رؤف برف را ایجاد
و مقرر فرموده تا بواسطهٔ تابش آفتاب و حرارت هوا کم کم و تدریج
آب شده بمیزان احتیاج مخلوقات بایشان رسد و اگر
یخ بودی بعضی از کسان کار دهخواندی و دیگر امراض از
قبیل طاعون و وبا و غیر اینها که باعتقاد اطباء فرنگ
مستفرنگان میکرب بواسطهٔ اینها موجود و بروز نشر
نموده باصطلاح و اگر دارد چرا بعد از حد و نشر همیشه بقاء
ندارد تا بزودی مردمان هلاک و فانی شوند این حیوانات که
عادةً باید همه وقت در مقام تزاید باشند اگر کوئی سرما
اینها را تلف مینماید چرا در زمستان و بلاد سرد سیر یافت



میشوند و همچنین سایر آیات و شواهد که انسانی
هزار یک آنها را نمیتوان ادراک نموده توصیف و بیان کند
وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنسَانَ لَظَلُومٌ
كَفَّارٌ و از برای شخص عاقل منصف یکی از آنها کافی و بینا
کننده است هر ذره و کمتر چیزی را ملاحظه نمائی و رجوع
بذره بین عقل کنی خواهی دید که چه میزان از علامات
مشاهده خواهی کرد که وقال الله تعالی وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ
وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا
و چه خوش گفت آنکه گفت دل هر ذره را که بشکافی
آفتابیش در میان بینی وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ
تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ گذشته از تمام این تغییرات و
تبدیلات که همه اش بواسطه چه اندازه ها از حکمت
و مصلحت هست و لو کسی فرض محال نموده خود را راضی
کند که ایجاد تمام اجسام و امکنه و زمانها را طبیعت

۴۱ ودهر یعنی هیچ در واقع بر قرار داشته ودست بر چشمان
خود گرفته در دایره انعام وبیخردان خویش را داخل نماید
وکوری در دو جهان را طالب شود که وَمَن کانَ فی
هٰذِهِ اَعمیٰ فَهُوَ فِی الاٰخِرَةِ اَعمیٰ وَاَضَلُّ سَبیلاً وخود را
راضی کند باین مطلب واضح الفساد وظاهر الشناعه
وهویدا قباحت بر طریق یقین وقطع محالست اگر
قدری تأمل کند بتواند قبول نماید که روح وعقل وقوای
ظاهره وباطنه را طبیعت ودهر بعمل آرد وباید سؤال نمود
ازان اشخاصیکه خود را دهری نامند وگویند ما هِیَ
اِلّا حَیٰوتُنَا الدُّنیا نَمُوتُ وَنَحیٰی وَمَا یُهلِکُنا اِلَّا الدَّهرُ
که آیا طبیعت ودهر را مؤثر ومدبری دانسته اورا
چیزی میگویند ویا کسی دانند که تمام مصنوعات و
مخلوقات را در کمال ترتیب وبا انواع مصالح وبسیاری
از حِکَم ودر نهایت میزان وقانون ودرستی مقرر داشته



وبافت نموده پس چه شقاوت وبدبختی وا داشته
این بیچاره ها را که قائل بالهیت وخالقیت وخدائی
این مدبر حکیم نشده این اندازه در مقام ناسپاسی
او برآمده اند واگر غیر از این دانند وگویند که تمام مصنوعات
بخودی خود چنین شده ومراد ما از طبیعت نه چیزی
است که ذات وصفات ومغایرت با تمام مصنوعاتش
داشته باشد وعلت از برای اینها بدانیمش بلکه همه
مصنوعات خود چنین گشته وخود علت در ایجاد
خود میباشند پس بایستی در مقام بنا وتحقیق مراد
خویشتن برآیند وپرسیده شوند که اینها خود موجود
بوده وهر یک خویشتن را ایجاد نموده یا تشریف نداشته‌اند
اگر قبل از ایجاد خود بوده اند چیزیکه هست دیگر چگونه
دوباره هست خواهد شد واگر نبوده وخود را ایجاد داده
ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

چیزیکه

چیز یکه هیچ و نابود صرف است چطور ایجاد چیزی خواهد
نمود پس بر هر عاقل منصف ظاهر و پیدا و هر متفکری را
واضح و هویدا است که مصنوع بدون صانع و اثر بی
مؤثّر نشده بدیهی و ضروری ایشانست که مدبّر حکیم
و خالق درستکار و فرمانفرمای قادر مقتدری که موجد
و پدید آورندهٔ کلّیهٔ مصنوعاتست موجود و هیچ ذرّه
شکّی در اینمطلب نداشته هیچ قسم تزلزل از برای انها
دست ندهد و اگر غیر از مقام تنبیه و تذکار غافلین
بودی ابداً در مقام اینگونه صحبتها بر نیامده استدعای
براهین برای وجود مفیض هر وجود و موجد جملهٔ موجود
نمایند که اَفِی اللهِ شَکٌّ فاطِرِ السَّموٰتِ وَالاَرضِ چه اگر
فرضاً طفلیرا در مکان خلوتی گذاشته و در موقع
شیرش دایه را و رفته غذایش را رسانیده از وی مفارقت
کنند و هیچ حرفی بادی نزده شیاطین گمراهش

نمایند



نمیاید مسلم بعد از بروز و ظهور فی الجمله عقلی هر قدر
که نظری بجود افکنده نگاهی باسمان و زمین و اطراف
کند بالبداهه خواهد دانست که خالقی اینها را خلق
نموده و موجدی در مقام ایجادشان برامده و نگاهداری
از انها کرده و چون بنا بر اختصار است بیش از این
در این مقاله و گفتار متعرض نشویم تا ناظرین با کمال
رغبت ملاحظه و مطالعه نموده در مقام تفکر برایند
و گرنه ایات هستیه نامتناهی است قل لو کان البحر مدادا لکلمات
ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و الحمد لله الذی هدانا لهذا
و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله

گفتار دوم

گفتار دوم

در صفات جمالیه است برحسب دلائل واضحه و براهین
محکمه عقلیه مسلم است که مدبر و صانع واجب الوجود است
و امکان وی روا نخواهد بود چه در ذات مقدس الذوات



وی وجه در صفات پسندیده اش و طریق تصوراتدر
اینمطلب بسی سهل و در نهایت اسانیست چه معلوم
هر متعقل و مسلم کلیهٔ دانایان و متفکرین است که
اگر احتیاجی در مرتبهٔ ذات و یا داشتن اوصاف کمالیه
بکسی داشته باشد هر اینه او نیز مخلوق خالقی دیگر و برای
او هم صانعی بایستی امّا در مقام ذات که محتاج هیچ
اشاره و تنبیهی نخواهد بود زیرا که فرض احتیاج خلاف
فرض است وامّا در مقام صفات چنین بیان میشود که
اگر صانع احتیاج داشتی و تمام اوصاف کمالیه را بالذات
دارا نبوده بلکه در یکی از آنها نقص برایش حاصل و فاقد
آن باشد آن کسیکه معطی و دهندهٔ آن صفت باو فرض
شود یا از مخلوقات خودش تصور میشود و گفته خواهد شد
یا مخلوق وی نبوده اگر مصنوع برای وی است پس هر قسم
از کمال که در آن مصنوع یافت شود لابد دهنده اش



همان صانع وی بوده وکسیکه معطی چیزیست لابد خود
داشته واعطا نموده چه بدیهی است که فاقد شیء معطی
وی نخواهد گشت والا همان محظور که سابقا در باب طرد
طبیعیین ذکر شد در اینجا نیز خواهد آمد واگر معطی
صفت کمالیه مخلوق او نبوده یا خود خالقی است دیگر
یا مخلوقی که خالقش غیر این بوده ودر هر صورت لازم آید
تعدد صانع واین از محالات است چنانکه انشاء الله
تعالی بزودی ذکر میشود ودیگر آنکه اگر مفتقر بغیری
بودی دور لازم آمدی چه غیر او همه ممکن وکمال احتیاج
بوی دارند پس محقق شد که صانع وخالق واجب الوجود
من جمیع الحیثیات است وهیچگونه فقر واحتیاج وامکان
بروی راه ندارد وتصور نخواهد گشت وکسی او را ایجاد
ننموده وصفت کمال وچیزی بوی نداده او خود ذات
مقدسش همیشه اقتضای بودن وهستی داشته ودارد

و عین هستی و عین علم و قدرت و سایر از صفات ثبوتیه ذات او
چه صفات وی خارج از ذات او نخواهند بود تا آنکه
احتیاج یا تعددی در قدیم لازم آید و در این صورت
بکمال سهولت دانسته خواهد شد که هیچ زمان نبود و نبود
تا دیگری او را بوجود نماید و این نسبت بیدا و بسیار ظاهر است
برای آنکس که فی الجمله تعقل نماید و اما اینکه چرا باید هستی
از روی حتم دارای تمام اوصاف پسندیده باشد و هیچوجه
فاقد یکی از آنها نشده و فرضا گفته شود که لازم نیست
دارای تمام بوده و ممکن است که بعضی از صفات را فاقد
و داشتن آنها نیز برای وی لزومی نداشته باشد تا محتاج
بکسی گشته محظورات مذکوره لازم آید پس جواب این مطلب
بعد از اثبات اوصاف جمال و جلال بطریق کمال ضرورت
و بداهت ظاهر خواهد گشت که اگر صانع دارای آنها نشده
با صانعیت و خالقیت کمال منافات و نهایت مغایرت را

حیز ذات و صفات
نخواهند از صفت زیرا
لغت



میداشت

گفتار دوم

مقصد دوم از اوصاف جمال اینکه بحکم نبی و الزام قطعی عقل محقق است که صانع قاهر و واجب قادر مختار و هیچگونه نیستی قدرت و سلب اختیار برای او نخواهد بود و این مطلب مبنی بر اینست که فی الجمله اشاره باثبات حدوث برای عالم شده تا در کمال سهولت فهم و تصور شود لذا بیان میشود که آنچه اجزاء عالمست یا اجسامند و یا اعراض آن قسمیکه جسم است پس خالی نباشد از حرکت و سکون و هر یک از اینها حادث و شئ بعد از آنکه محل حوادث شد لابد خود نیز حادث خواهد بود اما دلیل بر حدوث حال عرض مناسب المقام المقال اینکه عارضین خارج از دو قسم نخواهد بود یا نوعی که در غیر فلکیاتست یا قسمی که برای افلاک محقق است اما در غیر فلکیات پس حرکت عبارتست از انتقال شئ از مکانی بمکانی و سکون درنگ و لبث شئ در محل و مقری و هر یک مسبوق بمکانی خواهند بود و بعد از اینکه چیزی مسبوق بغیری شد قدیم نخواهد بود و اما در افلاک پس حرکت آنها عبارتست از تغیرات وضعیه

و این

واین نیز مسبوق بغیر ومتحرک ومؤثر وهر متغیر ومسبوق
بمؤثر لامحاله حادث خواهد بود واما اینکه هر جزء مجمل
حوادث است حادث برای انکه اگر حادث نبودی بایستی
قدیم باشد پس گفته میشود که باید در مرتبهٔ قدم از
این حوادث در او وبا او بوده اند ویا خلو از انها داشته
اما اگر واجد انها بوده پس لازم اید اجتماع قدم و
حدوث واین از محالات ظاهره است ویا انکه خالی
بوده وبناءً علی هذا باید جسم نه متحرک باشد ونه
ساکن واین نیز محالی اظهر واوضح خواهد بود واگر
گفته وفرض شود که مؤثر خود فلکست بذاته کلاً مست
خارج از طریقهٔ عقل ومقتضای دانش چه او مرکبست
از وجود مادهٔ فلکی وصور جسمیه ونوعیه و
هر مرکب ممکن وممکن مؤثر بالذات نتواند بود واما
بعض دیگر که عرضند پس بعد از انکه اجسام که محل



انها باید حادث شد بطریق اولی حدوث ایشان
ثابت و محقق خواهد بود پس کلیه عالم
حادث شد و هیچ قدم برای وی تصور نشود و این هم
بدیهه عقل و دانش است که هرچه حادث شد مسلّم
برای او صانع و محدثی بوده و اگر نه چنین بودی و موجدی
نداشتی و خود همیشه وجود داشتی قدم برای وی ثابت
شدی و پس از آنکه شیء حادث شده گاهی متصف بعدم
و گاهی بوجود لابد ممکن است و برای او موجد و مؤثری
در کار است که اینکه سابقاً ذکر شد چه محالست چیزی
خود خویش را لباس وجود و عدم پوشاند اگر چه اسباب
عدم تواند فراهم آرد و بعد از احتیاج بمؤثر یا مؤثر
قادر و مختار بوده است پس مطلوب حاصل و نزاع برداشته
و مرتفع خواهد شد و اگر بر خلاف تصور شود و مؤثر
غیر قادر و مجبور بودی بایستی بر فرض حدوث قدم عالم

موجود نباشد و حال آنکه خلافش محسوس و مشاهد است
و بر فرض اجبار حادث قدیم و صانع متعدد شود و این هر دو
محال و خلاف عقل و واقع است چه بسی بدیهی است که
اگر مجبور بوده باشد همیشه اجبارش نموده اند بر تاثیر و خلق
کردن یا گاهی در این و پاره اوقات در عدم تاثیر اقدام
اول پس باید هیچ وقت تاثیر وی تخلف ننموده و قدیم تصور
شود با وجود اینکه ثابت نموده ایم حدوث آثار او در ثانی
یا نسبت باجسام است یا باعراض فقط اما اعراض
تنهائی که ظاهر است عدم تخلف آنها از اجسام بحسب
ضرورت و کمال وضوح و بداهت و اما در اجسام که
فرضا گفته شود گاهی مجبور گردد در خلق عالم و گاهی در
عدم ایجاد وی این نیز فساد و بطلانش بسی بدیهی و هویدا است
و بطلانش را دو تقریر است یکی آنکه مجبور نماینده وی
یا خودش تصور میشود یا غیر اگر خود بوده اجبار معنی ندارد

چه اگر



چه اگر کسی بالفرض همیشه بنا گذارد بر اینکه عملی نماید این اجبار نبوده وکمال اختیار خواهد بود واگر غیری بوده یا مخلوق اوست یا غیر این اگر اوست پس بدیهی است که مخلوق قدرت بر خالق وصانع نداشته تا اجبارش نموده او را بستم بکاری دارد چه هر قسم قوه وقدرت که در مخلوقست همه اثر را در جمیع اوقات از خالق خویش مستفیض شده واو در وجود در کلیه آنات موجد وپدید آورنده است واگر غیری تصور شود او نیز یا مخلوق خالقی دیگر ویا خود خالقی است امّا اگر مخلوق بوده پس گذشته از لزوم تعدد صانع مخلوق ممکن وسلطنتی برای وی نیست بواجبی نخواهد بود واگر خالقی گفته شود که اجبار وی نموده پس این با کمال بداهت مستلزم است تعدد واجب وتعدد محال است بنیانی که انشاء الله در اوصاف جلالیه ذکر خواهد

شد و بتقریر دیگر آنکه اگر اجبار کننده برای واجب
تصور و فرض شود یا از واجب قدرت بر دفع ستم
واجبار وی از خود داشته یا چنین سلطنتی ندارد
اگر داشته و آن مجبر نسبت بوی هیچ قوت و تسلطی
نداشته پس اجبار معنی نخواهد داشت شخص ضعیف
ذلیل بمقداری معقول نیست که در مقام اجبار
قوی شدید صاحب قدرتی برآید و اگر قدرت بر دفع
این ستم از خود نداشته پس ضعیف و ناقص و محتاج
بامداد و تمکین خواهد شد و ممکن واجب نتواند بود مع
فرضنا وجوبه هذا خلف و پس از آنکه ما ثابت نمودیم
بر طریق خیلی سهل و در کمال ظهور حدوث عالم را و بطلان
فاعلیت بالاجبار را فسا فاعلیت بالایجاب نیز
برای هر متعقل ظاهر و پیدا است و اشاره برای فی
الجمله تنبیهی مجمل تقریر و بیانی میشود که اگر گفته شود



صانع فاعل بالایجابست یعنی بالوجوب که مصدر
منعدی معنی لازم از وی مقصود باشد باینمعنی که خلق
عالم لازمهٔ ذات وی است و ذات مقدسش را انفکاک
نبوده نه بطوریکه کسی او را مجبور نموده بلکه مثل وی
مثل نار و ثلج است در مقام احراق و برودت و محال است
که انفکاک دست دهد پس قدرت بر محال تعلق
نخواهد گرفت این سخن نیز بین الفساد و ظاهر البطلانست
چه اینگونه از کلام همانا قیاس فاعل مختار است بفاعل
بالاضطرار و هذا قیاس مع الفارق فاعل هم بینکه
مضطر شد شاعر گرفتار ولا محال است در مقام فعل
تخلف نتوان کردن بخلاف فاعل بالاختیار که مانعی
در تاخر تعلق ارادهٔ وی بایجاد موجودی نخواهد بود و
این تاخر تعلق ممکن بهیچ وجه منافاتی باعینیت صفات
وذات ندارد پس بالضروره بانسبه ممکنات ایشان اجبری

نبوده فاذ رمثال بشیته التامة انهارا موجود بل
فرموده وگر خلاف این تصور شود لازم دارد که اشیا
حادث وموجود بالغیر نبوده بلکه قدیم وموجود
وبالذات باشند کما هو الظاهر لمن یتامل وبالجمله اگر
مراد اینست که ممکنات من دون استثناء شئ منها بعد
از نیستی وعدم لباس هستی ووجود پوشیده ولو اینکه
بعضی حدوث زمانی یعنی تاخر از زمان بمعنی مقدار
الحرکة نداشته بلکه مقدم بر زمان وزمانیات بوده
سلمنا وهو الحق والمختار والیه اذهب وگر مطلوب قائل
چنین است که بعض از ممکنات هستند که وجود بعد
العدم برای انها هیچ تحقق نداشته وبودن ونیستی
در انها غیر ممکنست فهذا فی حیز المنع که هر عاقل باندک
تامل خواهد دانست که گر چیزی هیچ عدم بهره او تحقق
نداشته ومتصور نباشد خلق وایجاد در حق او تعقل



گفتار دوم

نشده و تعلقی بوی نخواهد داشت و لازمهٔ ایمان بخدا
آنست که جملهٔ ممکنات را مخلوق او دانسته بایجاد وی
موجود داند و بعد از آنکه وجودش بافاضهٔ حضرت حق
باشد مسلم قبل از مشمولیت باین لطف جمیل و نعم بان
نعمت جلیل تحققی نداشته که وَمَا بِکُم مِن نِعمَةٍ فَمِنَ اللهِ
وَاللهُ یَهدِی مَن یَشَاءُ اِلَی صِرَاطٍ مُستَقِیمٍ واگر فی الجمله
با خردی خورد تصوری در ترتیب مصنوعات و اجزاء عالم
نماید مسلم وی خواهد گشت که صانع با کمال قدرت
و اختیار و هیچ محتاج باقامهٔ براهین نخواهد بود بلکه
از جملهٔ بدیهیات و داخل در سلسلهٔ ضروریات اولیه است

و با بقاء او ما…

سیم از اوصاف جمال

سیم از اوصاف جمال علم است که عبارت از حضور
کلیهٔ اشیاء است در نزد حق بقسمیکه هیچ آنی غایب از وی
نبوده جاهل هیچ ذره از آنها نخواهد بود همیشه و قات
نسبت بتمام آنها متوجه و محیط است که لا یعزب عن

علمه

عِلْمِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمٰوَاتِ وَلَا يَخْفَى
عَلَيْهِ خَافِيَةٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمٰوَاتِ وتصویر این
بسه تقریر است اول آنکه مجموع موجوداتی که یافت
میشود با روحی دارند که علاوه بر عدم تفرقه اجزاء و یا شدن
اجزایشان شد و نمو نیز برای آنها هست چنانچه در انسان
و حیوان و نباتات و لو اینکه هر یک از درجات کثیره متفرق
و متفاوتند ولی در داشتن این روح همگی شرکت دارند
یا روحی است که فقط برای بقاء آنها و متفرق نگشتن
اجزائشان است چون روح و قوه که در جمادات
مقرر داشته پس با بستی نسبت بتمام آنها در هم آنات
کمال احاطه و توجه و التفات باشد و الا اگر آنی انصراف
و اضرابی پیش دهد بلکه نسبت بدرجه از درجات
فوراً اسباب هلاک و فناء خواهد گشت فرضاً اگر
زمانی نسبت بحرارت موجوده در اشیاء اغماضی نموده



باشد

یا صرف نظر شود معدوم شده تمام آلات بدنیه از کار خواهند افتاد و بدیهی است که توجه و التفات زیاد فرع بر علم و احاطهٔ تامّه بشیٔ متوجّهٌ به و ملتفتٌ الیه و مؤثّر فیه است بعبارت و تقریر دیگر آنکه بر حسب وضوح و ظهور یافته‌ایم که واجب فاعل است فعال محکمهٔ متقنهٔ مشتمله بر انواع مصالح و خالی از هر گونه مفاسد و مضار و نقص را در تمام اوقات بدون فاصله و تخلل آنی که در روی ازوی فعل صادر نگردد و هر کس چنین شد بالبداهه علم برای وی متحقق خواهد بود امّا نسبت باوضاع فلکیه و عظمت خلق آنها که بسی پیدا و ظاهر است برای هر کس که در مقام تصور بر آید بخصوص اشخاصیکه در فن نجوم مهارتی دارند و در سنی اوضاع و حرکات و تغییرات آنها و ترتیب فصول اربعه و سایر از فوائد و منافع زاد انسته و آگاهند و سابقا فی الجمله اشاره شد و امّا در ارضیات که از تأمل

در آیات مذکوره سابقه و غیر اینها بر هر عاقل درستی
صنع و تدبیرات ظاهر و اگر همان تصور در وجود انسانی
حفظ شود و بدیع صنع و دیعه گذارده شده در هر عضو را
ملاحظه نماید بی نیاز کننده و کافی خواهد بود چه در هر عضو
چهار قوه موجود و اگر یکی از آنها نبودی فنا دست دادی
و آن قوی عبارتست از جاذبه و ماسکه و هاضمه و
دافعه اما جاذبه برای آنست که چون بدن همیشه در
مقام تحلیل و انکسار است محتاج بجاذبیست تا بدل
و عوض آنچه کم میشود جذب نموده بحال خود باقی بماند اما
ماسکه پس چون غذائی که جذب میشود بآن قوت و عضو نیز
باصطلاح مرکب و با لزوجت است لابد لازم دارد ماسک
و نگاهدارنده تا زمان دخول و خروجش یکی نشده اما
هاضمه اگر نبودی غذا تغییر مطلوب را نیافته و متبدل
بقوامی که صلاحیت داشته باشد با اینکه جزء بدن شود نمیگشت

استحاله و انهضامش بعمل آید



گفتار دوم

۶۰

اما دافعه پس مصلحت و فائده وی انست که زیادتی

و فاضل انچه لازم است و هاضمه هضم نموده دفع نماید

تا اسباب اختلال و فساد فراهم نیاید تقریر دیگر انکه

بدلائل محکمه واضحه ثابت که واجب فاعل است افعال را

بالاختیار چنانکه اشاره شد و فعل هر مختار تابع است

قصد و اراده او را پس لابد علم برای او ثابت چه بدیهی

وضروری عقل است که اراده هیچ چیز بدون علم بوی

و دانستن او نخواهد شد و در واقع هر سر این تقریر مفادش

یک چیز و جزئی تفاوتی دارند چه اغلب بلکه همه این صفات

بعد از اثبات ذات مقدس و تصدیق بوجود وی هیچ

محتاج ترتیب براهین نخواهد بود که الا یعلم من خلق

وهو اللطیف الخبیر چهارم و پنجم و ششم از اوصاف

جمال حیوة و اراده و ادراک است در این مقام ذکر براهین

اهمیتی نداشته و احتیاجی ترتیب آن ادله نداریم چه

عروج و اراده و حیات

لیسی

در صفات جمالیه

بسی ظاهر است که خلق و صنعت و وجوب قدرت و اختیار
و علم فرع بر وجوب و اراده و ادراک خواهند بود و این مطلب
برای هر عوام در کمال وضوح و بغایت آشکار است فی الجمله تنبیهی که
لازم است در کیفیت و چگونگی صفات است اگرچه سابقاً در باب
اثبات وجوب وجود بدین امر اشاره رفته ثانیاً نیز بزیاده توضیح
و حسن تعقل تحریر میشود که بر حسب الزام حکم عقل درست و مستقیم
مسلمست که این اوصاف و همین طور سایر صفات ذات
نسبت بذات واجب زاید نبوده بلکه همگی عین ذات او بوده باشند نه اینکه
ذات عبارت از چیزی باشد غیر اینها که اینها عارض بر او و زاید
از وی باشند که اولاً این سخن غایت منافات را با وجوب وجود و تاکد او
داشته هیچ امکان تحقق ندارد و هر دانشمند حقیقت و راستی
مقال را یافته کمال اذعان خواهد داشت و ثانیاً باید دانست که کسی
در این فرض صفات را حادث گویند لازمه دارد علاوه بر قول بکون واجب
محل حوادث و ترکب او از امکان و وجوب و سایر مفاسد نقیض بر تقدم ذات

مسطوره



گفتار دویم

مسطوره و محال دانستن اینکه کسی چیزی بکسی بدهد در صورتیکه خود هیچ بهره از او نداشته باشد نعوذ بالله قائل بنداشتن صفات شد که مسلم انسان و آدمی چنین سخن بین البطلان نخواهد گفت و علی القول بها با انعام و جماعت حیوانات که ما حرفی نداشته متعرض ایشان نخواهیم بود و بعد از کمال تصدیق از صمیم قلب و ضرورة عقل باوصاف ذات اقدس وی احداث نماینده را چه مخلوق و چه خالق دیگر فرض شود مستلزم نقص و امکان و تعدد خالق و سایر از محالات خواهد بود و اگر زاید بر ذات و قدیم دانسته باز تعدد قدماء و محاظیر سابقه و مفاسد کثیره واضحه و مضار غیر محصوره ظاهر خواهد گشت تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً پس هر متعقل را بدیهی و پیدا است و هر خدا پرستی را واجب است که معتقد شده و با کمال جزم تصدیق داشته باشد باینکه او صفات ذات حضرت باریتعالی

حل شامه

جل شانه العزیز عین ذات و پیوند نه زاید و خارج از او باشند
چه این حال حال مخلوق منقوص و محدث ممکن خواهد بود
لیس کمثله شیء و لم یکن له کفواً احد هفتم از اوصاف
جمال تکلم است که مراد حروف و اصوات مسموع منتظم است
اگرچه تعداد این در ضمن اوصاف باری عز شانه بی موقع است
چه اگر این را صفتی خارج از ذات دانیم سخنی بی ربط و غلطی
محض است که این و لا چیزی که صانع متصف بوی شود
نخواهد بود بلکه خالقیت این برای او است و او موجد
تکلم است و ثانیاً اوصاف وی خارج نخواهند بود و اگر
عین ذات گوییم لازم آید که نعوذ بالله واجب گاهی بود
و زمانی نابود شود چه کلام غیر قار الذات و اجتماع
اجزایش دست ندهد بموجود شدن هر جزئی جزء دیگر
معدوم خواهد بود و اینها همه اش محالات خارج از
طریق عقل و باعث مفاسد غیر متناهیه است پس کلام باری تعالی

هفتم از اوصاف جمال

اگر صفت ذات بود ص



عبارت از صوت و حروفیست که در جسمی از اجسام
چون شجر و غیره خلق و ایجاد نماید قال عزّ من قائل فلمّا
اَتیها نُودِیَ مِن شاطئ الوادِ الایمنِ فی البُقعةِ المبارکة
مِن الشجرةِ اَن یا موسی اِنّی اَنا اللّه ربُّ العالمین و این
خود یکی از مخلوقاتست و ایجادش با مر نافذ و مشیّة
کامله الهیّه است پس نباید یکی از اوصاف شمرده غیر از
مصنوعات محسوسش داریم لیک از انجا که یکنوع شرافت
و اهمیّت داشته ذکر خاص بعد از عام شده و صفت
مصطلح و مجازی را صفت حقیقی شمرده اند و در رشته
اوصاف جمالش دانسته و دیگر باید دانست که کلام
حضرت وی حادثست و قدیمی نخواهد داشت چه
اگر قدیم گفته شود مستلزم مستحق تعدد قدما را
و این جناب کفر محض و تجویز وی نزد عقلاء و مؤمنین
مکفّر و زندیق خواهد بود و با بسیری از عین قدم حادث

لازم اید که کلام مرکب از حروف و صوت نیست منزه بعد
و هر جزئی بوجود جزء دیگر نابود و نیست شده قرار
و اجتماع در دایره وجود نخواهند داشت و سایر
از ادله واضحه مقرره در موقع خود که هر عاقل بصیر و
العقل و شهادت النفس بر آن ظاهر و هویداست بی هیچ
محتاج بذکر براهین و اقامه دلیل نخواهیم بود هشتم
از اوصاف جمال آنکه حضرت رب العزة صادق
و راست گوی است چه اگر نعوذ بالله بر خلاف این بودی
متصف بصفت نقص شده و آنچه منقوص است محتاج
و ممکن و منافات تامه با وجوب خواهد داشت و دیگر
کذب و گفتار دروغ بس قبیح و زشت و صانع تعالی
شانه العزیز عمل زشت و کار بد و قبیح از وی صدور
نخواهد یافت که گر فعل بیهوده و ناپسند نسبت بذات
مقدس تجویز شود مستلزم است تصدیق و اذعان

و علی فرض الاجتماع کالالف
بعضی از علماء اشاعره
و خارجیت یعنی مغایرت
و قیام بمحل

الفریقین مسلم

هشتم از اوصاف جمال

بتحقق



گفتار سیم

بتحقق وقوع مقالات کثیره و متناقضات غیر متناهیه
چنانکه در ذکر صفات جلال انشاء الله اشاره خواهد شد

گفتار سوم

در صفات جلال است بعد از اثبات وجوب صانع
عظم شانه و تصدیق هر متعقل و خردمند در کمال ظهور
و منتهای وضوح معلوم و مسلم است که باری تعالی
مرکب و مشتمل بر اجزائی نخواهد بود چه اجزاء عقلیه و
ذهنیه که عبارتست از اجزاء نفس الامریه و تا جعلی بر حقیقت
انهم ترکیبیه چون وجود ماهیت یا ... یا غیر منقسمه که باصطلاح
جواهر فرده نامند و کرنه لازم آمد که چیزی هم واجب و غنی
و هم ممکن و محتاج شود چه هر مرکب را مرکب و ترتیب دهنده
بانسبتی با خالق و صانعیت دست داده و هر مرکب
از اجزائی لابد و ناچار محتاج و مفتقر بسوی اجزاء خود است
... کنکبین ... ... خواهد شد مگر بعد

از فراهم

از فراهم شدن سر کرد و انکه بین پس لا علاج فراهم آورنده

درکار است وگرنه یا باید فرض نمود که این اجزاء را در زمان

وجودش تحصیل نموده و بخود داده یا زمانی که خود نیست

و نبود محض و هیچگونه در دائره وجود قدم نگذاشته

امّا در صورت اوّل پس بدیهی است که مرکب همان عبارت

از مجموع اجزاء است و بجز اجزاء چیز دیگری نیست و چگونه

میتوان متصوّر نمود که چیزی خود را بخود اعطا نماید و حال

انکه قبل از خود عدم محض بوده و امّا در صورت ثانیه پس

فساد ش اوضح و اظهر است چه لابدّ و ناچار معطی هر چیز

خود اولویّت بداشتن آن چیز داشته و اعطای او فرع

بر دارائی و تمکّن وی خواهد بود پس هر مرکّبی لابدّ محتاج

باجزاء خود است و هر صاحب فقر و احتیاجی امکان

برای وی ثابت و محقق پس اگر نعوذ بالله فرض ترکیب در

ذات واجب شود بایستی فارض تجویز محال مسلّمی که عبارت



گفتار سیم

از اجماع متناقضین است بنماید تعالی الله عما یقول
الجاهلون علواً کبیرا دویم از اوصاف جلال
اینکه ذات واجب چیزی که مفتقر بمکان وحال در محلی
باشد یا زمان احاطه بوی نماید نخواهد بود پس از مقوله
جواهر واعراض نیست وهمینطور هرچه را بتوان تصور
نموده عقل یا وهم احاطه بوی نموده بتخیلات چیزی فرض
نماید چه هرچه فرض شود وخیال توان نمود چیزهائی
خواهند بود که محتاج بمکان وحال در محلی باشند
ولا اقل از اینکه قوه متخیله وغیره ظرف از برای وی شده
واحاطه بوی نمایند وظاهرست که احتیاج مشمول است چه هر چیز
که احتیاج بمکانی داشته لابد بایستی قبل از وجود او
آن مکان معین شده تا او در آنجا قرار گیرد پس برای
مکان وزمانی که محیط گردیده خالقی در کار است
وشئ محاط لابد مخلوق وواجب نشده کمال امکان برآنش

با وجوب وخالقیت مناسبتی نداشته بلکه نهایت منافی وبی ربط است

ثابت

ثابت خواهد بود واجب پیرا دانیم که او خود خالق و صانع
هر مکان و زمانیست و ما سوای وی همه مصنوع او
و او خود محیط بما سوای خود است و محالست مصنوع
وی بتوانند احاطه باو نموده او را تصور نمایند پس بعد
از آنکه پروردگار یگانه را هیچ مکان و زمانی احاطه ننموده
و او صانع و محیط بهر مکان و زمانی باشد چگونه متصوّر
معلومه و محسوسه — بخیال درک ذات و کنه او را نمود چه اگر از جواهر و اعراض
تصوّر شود بمبانات سابقه مسلّم شد که همگی مصنوع
و حادث و ممکن و نهایت فقر بر ایشان ثابتست و اگر
غیر از اینها تصور نمائیم لابد باید در قوۀ مدرکه و متعقله
چیزی درک و تعقل نموده عقل انسانی احاطه بوی نماید
امر نسبت بواجب — و این محال ظاهری خواهد بود ملاحظه فرما که اگر کسی
مثلاً بما خبر دهد در بلدی یا در مکانی عمارتی یا جنبه
یا درختی یا میوه بشکل مخصوصی دیده ام که غیر از همه انواع



بودند

بودند که شما دیده و ملاحظه نموده اید ما نتوانیم او را
تصور نموده و واقعتر اید انیم که از چه انواع و دارای چه
قسم از کیفیاتست که لا یعلم الغیب الا الله هر چه فرض
نمائیم خود خواهیم دانست که صرف خیالست و واقعیت
نداشته پس چگونه خدائیرا که محالست بالبصر رؤیت
نمود و امکان ندارد محاط واقع شود و کسی او را وصف
نماید تصور نمائیم و بتوان احاطه علمیه بوی نمود یَعلَمُ ما
بَینَ اَیدیهِم وَما خَلفَهُم وَلا یُحیطُونَ بِهِ عِلماً پس ذات
مقدس حق خالق هر چیز و محیط بهمه اینهاست اِنَّ
اللهَ یُمسِکُ السَّمٰواتِ وَالاَرضَ اَن تَزُولا وَلَئِن
زالَتا اِن اَمسَکَهُما مِن اَحَدٍ مِن بَعدِهِ اِنَّهُ کانَ حَلیماً
غَفُوراً **سیم از اوصاف جلال** اینکه خالق
بیمثل و صانع یگانه محل برای حوادث نشده صفات وی
تغییر پذیر نخواهند بود باینمعنی که فرض شود یک زمانی

سیم از اوصاف جلال

نمود



علم و علم … قم

نعوذ بالله عالم یا قادر نبوده بعد از برای او حاصل گشته

یا نقص داشته کم کم بحد کمال رسیده چه صفات ثبوتیه عین

ذات وی خواهند بود و اگر بنا شود تغییر در صفات

اتفاق او فتد بایستی ذات او نیز متغیر گردد و بعیارات

سابقه ظاهر گشت که هر متغیر ناچار حدوث و امکان

برای وی ثابت و محقق خواهد بود و همینطور سایر از

ادله واضحه که ذکرش موجب تطویل است در صورتیکه

بنا بر ایجاز و تقلیل و اقتصار بر میزان لا یقتضی از براهین است

چهارم محال بودن و عدم امکان رؤیت و دیدن

حضرت باریتعالی است بچشم چه هرچه بتوان او را بقوه

باصره ادراک نمود بایستی در یکسمت و جهتی استقرار

داشته و هر آنچه در جهتی هست ناچار آن جهت محیط

بوی شده و او محتاج بدان جهت است و هرچه محتاج

بمکان و جهت و سمتی شود او ممکن و مصنوع خواهد بود

چهارم امتناع رؤیت … اور



و هو اللطیف الخبیر
بخشم از اوصاف جلالی

پس ذات واجب در جهت و مکانی نخواهد بودن تا توان
بقوه باصره او را رؤیت و درک نمایند که لا تدرکه الابصار
وهو یدرک الابصار **بخش پنجم از اوصاف جلال**
آنکه حضرت پروردگار شریک نداشته و غیر وی خالق
و صانع و پدید آورنده نخواهد بود هر چه ما سوای اوست
همگی مخلوق و مصنوع اویند و هیچ جز از خود چیزی نداشتند
غیر وی واجب دیگری یافت نشود و هر چه بجز او بود
جمله ممکن و او خود بتنهائی واجب الوجود للذات
و بالذات و موجد و خالق هر شیء است و دلائل در این
باب از تقریرات براهین تمانع و غیره بسیار و بیشمار است
و در این مختصر باندازه کفایت در مقام ذکرش برآمده
چنین بیان میشود که بعد از تحقق و مسلمیت عدم تعدد
عالم عبارت از مجموع فلک الافلاک و آنچه در آنها مقرر
شده و یکی بودنش نزد اهل نجوم و حکماء و متکلمین و

کلمه

کلیه دانایان عالمین براهین کثیره و شواهد ظاهره
که من جمله کروی بودن وی و تماس اینها بنقطه واحده
در صورت تعدد و لزوم خلاء که این هم از جمله محالات
بدیهیه است و هر عاقل را پیدا و ظاهر خواهد بود اگر فرض
شود نعوذ بالله و نستجیر به من غضبه و سخطه صانع متعدد
و واجب بیش از یکی باشد هر قدر آن که فرض شود دو یا سه
یا بیشتر خارج از این سه قسم نگشتی یا همه اینها علت
تامه برای خلق عالم فرض میشود و هر یک در مقام علیت
نهایت کمال و تمامیت داشته یا بمعنی که اراده هر یک
کافی در مقام ایجاد بوده یا بعضی تام و بعضی ناقص یا همه
نقص برای اینها ثابت خواهد بود و بعد از بطلان تمام
اقسام تعدد لابد منحصر بفرد شده یکتائی و وحدانیت
وی در نهایت ظهور مسلم خواهد گشت اما در صورت
اول پس بسی ظاهر و هویدا است که یک معلول بیش از



گفتار سیّم

یک علت تامه نخواهد داشت پس یک حرارت را
دو آتش و یک نور و ضوء را دو مضیٔ و منوّر و یک
باران از دو ابر نخواهد شد و اگر گفته شود که هر یک در مقام
علیت تام و کافی و احتیاج بدیگری هیچ نداشته لیک
بنا را براین گذارده که اشیاء را با هم و بمعیت و مصاحبت
یکدیگر ایجاد نمایند و فرض نمائیم که در هیچ زمانی هم اختلافی
بین آنها واقع نشود و ترتیب خلق عالم را نسبت بدیشان
چون قطعه چوبی گوئیم که چند نفر او را حرکت داده
حمل نمایند در صورتیکه هر یک بتنهائی نتوانند او را
برداشت پس این سخن با کمالی بعدش مستلزم مفاسد بسیار
و محالات بیشمار خواهد بود چه در صورت مفروضه بایستی
همگی نقصانی یافته تا مجموع علت تامه شوند کما اینکه
در نظر مذکور لابد هر یک از آن اشخاص قدری از قوت
خود را کاهیده و بعبارة اخری دست خود را شل نموده تا همگی

حمل

دگر نه لازم آید احتیاج
معلول بهر یک بواسطه
بودنش علة و استغنا
از هر کدام که دیگری
مستقل در علیت است
و بودن هر یک جزء العلة
اگر متوقف بر اجتماع
انها باشد و علیت
بعضی دون دیگر در
فرض توقف بر واحد
فقط و ایضا با تعدد
واحد و یا وحدت متعدد
و یا تحصیل حاصل صح

حمل قطعه چوب و محمول نمایند والا حامل یکی شده دیگری
صرف صورت باشند و در صورت نقصان جمله انها
منقوص و ممکن خواهند بود چه پیدا و بتبعی هویدا است
که این فرض محال و علت تامه ممتنع است قدری از خود
بکاهد و در علیت خود نقص وارد دارد بر فرض نقص
چیز ناقص خود نتوانستند در مقام تکمیل خویش بر امده
محتاج بمکمل خواهد بود و انچه منقوص است صلاحیت
وجوب نداشته کما اینکه ببیانات سابقه ذکر شد
اما قسم دوم که بعضی تام و پاره ناقص پس موجد یکی
بوده دیگران ممکن و صانع نکردند و این در کمال ظهور
که یا تام یکی فرض میشود و بقیه ناقص پس مطلب حاصل است
و یا تام نیز متعدد فرض شده همان محاذیر مذکوره لازم
اید و اما در صورت نقصان همگی امکان هریک و وجود
صانعی برای انها بسی هویدا است بتقریر دیگر انکه اگر



صانع

صانع متعدد بودی بعد از اشتراک در وجوب وجود با
ما به الامتیازی داشتند یا بهیچ جهه ممتاز نشده اگر جهة
امتیازی نداشتند پس تعدد محقق نخواهد یافت و اگر
ممتاز بودی هر یک مرکب و ممکن شدی بوجهی آخر و ان متوقف
بر تذکر مقدمه اجمالا که چون ذات مقدس واجب جل
شانه العزیز منتهای سلاسل حاجات و مرجع کلیه تعلقات
و ارتباطات است و نباید از جهتی و وجهی حضرت وی متعلق
و مرتبط بغیری گردیده ان غیر محل علاقه و ارتباط برای
او شده و بدین سبب است که هیچگونه تعلق و احتیاج
بغیری ندارد و بسیط الحقیقه من جمیع الوجوه و کافه
جهات است و او در مرتبه ذات ذوات الذوات خود
واجب الوجود بالذات و للذات هست پس محققاً وجوب
از تمامی جهات و حیثیات بهر شی ثابت همانطور که
وجوب ذاتی را واجد همچنان وجوب صفات از قبیل حیوة



و علم و قدرت و سایر صفات کمال که لیاقت بمرتبه وجوب
وجودی دارند بهر وی معلوم و مسلم خواهد بود چه بدیهی است
که گر وجوب بحسب الوجود برایش ثابت دون جهة العلم
یا غیر وی لازم آمدی ترکب من جهتی الامکان والوجوب و
ترکیب منافی با وجوب ذاتی است وبالجمله هر وجود و کمالی
مفاض از حضرت وی و مترشح از جناب اوست در غیر وی
خارج و متغایر و نسبت با و عین ذات و متحد بر حسب وجود است
اذا تمهد هذا پس گوئیم که نستجیر بالله العظیم و نعوذ بوجهه
الکریم بالفرض المحال که واجب الوجودی غیر وی فرض شود
لامحاله بایستی ذاتاً و هویتاً منفصل و متمیز با او بوده
هیچ جهه علاقه و ارتباط و احتیاجی بینشان نباشد
که محال و ممتنع است تحقق وجود علاقه ذاتیه بین دو واجب
والا لازم آید معلولیت یکی هر دیگری یا هر دو بجهت
ثالث و هذا خلف پس بعد از انفصال و تمیز ذاتی هر یک

از دیگری



از دیگری از برای هر کدام مقام و مرتبه از کمال وجودی
ثابت که دیگری فاقد وی خواهد بود و این نسبی ظاهر است
که گر هیچگونه فاقد مراتب دیگری نباشند نه در اصل
ذات و نه در صفات در واقع عین یکدیگر شده دوئی
بکلی مرتفع امتیاز برداشته ما فرض شئ منفرد واحد است
و ثبت المطلوب و پس از محقق شدن امتیاز میان آنها
هر یک فاقد و عادم و نادارند کمال وجودی و فعلیت
ثانی خود را و بناءً علیهذا ذات هر کدام محض حیثیت
وجود بحت و وجوب صرف نبوده بلکه حقیقت و کنه
هر یک مرکبست از وجود حصولی که کمال وجدانی او باشد
و فقدان و فقری که کمالات وجودیه دیگری است در
صورتیکه کمال مفقود از هر یک وجودی و از طبیعت
و سنخ وجود است نه از اعدام یا معدومات و بالجمله
مرکبست ذات هر کدام از وجودی و عدمی بیان دیگر

لو کان دو واجب الوجود بالذات ناچار مفهوم عام مصدر وجود
وجود مشترک بین آن دو بوده و بازاء او از حقیقت وجود
نیز همینطور بواسطه آنکه اگر اشتراک در حقیقت وجود
نداشته باشند بایستی یک مفهوم واحد منتزع باشد از امور
متخالفه من حیث هی متخالفه و این بالضروره محالست
آنکه انتزاع آن مفهوم از جهت قدر مشترک ذاتی بین
آن دو شود پس بعد از اشتراک دو واجب در یک امر ذاتی
لامحاله باید امتیاز هر یک از دیگری نیز بحسب حقیقة الذات
بوده و الّا اگر امتیاز بعرضیات تصور شود موجب است
محالات خمسه و برهانیه را و با امتیاز من حیث الذات
و اشتراک کذلک ذات هر یک بسیط الحقیقه نشده
بلکه هر کدام محض ترکیب و امکان و افتقار و ترکیب را با وجوب
مناسبتی نیست و این سه برهان اخیره اختصاص بصورت
عدم تعدد عالم ندارد و دیگر کمال نظام و بر قرار بودن اجزاء

۷ و چون نمایه الاشتراک عرضی در ما کلا هنا فیه باطل و غیر معقولست ناچار بایستی ص



کفتار سیم

عالم که هیچگونه اختلاف و اختلالی یافت نشده انتهی ۸۰
دلیل واضح و محکم برهانی است بر عدم تعدد چه سست
که اگر تعددی بود بایستی زمانی فی الجمله اغتشاشی دست
داده قدری اوضاع عالم بهم خورده شود چه نسبی ضرور نیست
بالشک
که اگر اراده بعضی تعلق بایجاد جسمی متحرک گیرد[7] باید دیگر از
امکان دارد ساکن نمودن او و یا ممکن نیست اگر نبوده
پس عاجز و منقوص است که مانعی جز تعلق اراده دیگری
نداشته و واجب محالست که عجز برایش ثابت شود و اگر
امکان داشته یا مقصود هر دو واقع شده پس اجتماع
متنافیین متحقق یا هیچکدام وقوع نیافته لازم آید
که جسم خالی از حرکت و سکون ماند و اگر مراد یکی از آنها
نفاذ او فتد و فسا مترتب یکی ترجیح بلا مرجح و دیگری
عجز برای آنکه مرادش واقع نشده لو کان فیهما آلهة الا الله
لفسدتا فسبحان الله رب العرش عما یصفون و سادسا

[7] یا فرض مصالح متساویه در طرفین شود

وسبیل

بر سبیل قطع پیغمبران عدیده در ازمنهٔ کثیره از حضرت متعال
مبعوث و همگی گفتند کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ اِلَّا وَجْهَهُ وَ شَهِدَ اللّٰهُ
اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَ الْمَلٰئِکَةُ وَ اُولُوا الْعِلْمِ قَآئِمًا بِالْقِسْطِ
و مع ذلک هیچ بروز آثار سلطان خدائی دیگری نشد و اگر
تعددی بود لازمه داشت کذب بزرگی را برای حضرت
متعال تعالی و تقدس عما یقولون و ضعف قدرت و جود
تمکن دیگری و بخل او را از این افاضهٔ عظیمه و این موجب است
اثبات کمال امکان را و دیگر اگر تعددی بود هر کدام که
در مقام اظهار و اعلام برآمدی دون دیگری لازمه داشت
ترجیح بلا مرجح را و اگر فرض شود که یکی از آنها تمنا نموده
از سایرین عدم اظهار آنها را بحضرت خود شاکذشته
از ثبوت ظلم و کذب برای شخص مظهر و مفاسد کثیرهٔ برای
همگی این چه قبول تمنائی است که همیشه در مقام تبرئه
و اهانت و ظلم بر مخلوقات بیچارهٔ ضعیف و نفی وجود که



بالاتر ازین شناعات است نسبت بسلطان قادر قاهری
بر آیند و او ملتزم شود که بهیچ وجه در مقام اظهار مراتب
حشمت و دفع ظلم و نظم امور بر نیامده بروی بزرگواری خود
نیاورد در حقیقت حماقت و ظلم بیش از این متصور
نیست أَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوَاهُ و دیگر هر کدام از
رسولان و پیغام آوران که مدعی یک خالق و معبود
مردم را خوانده همه اعلام نموده که غیر از یک صانع خدای
نیست و هر یک بهمان الهی اخبار فرموده که سابقش
دعوت نمود و نعوذ بالله اگر شریکی میداشت او نیز
ارسال رسل کرده در مقام اعلان بوجود خویش بر آمدی
آثار ملک و علامات سلطنتش ظاهر گشتی که اِذاً
لَذَهَبَ کُلُّ إِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ تعالی
الله تبارک و تعالی عمّا ینسب الیه المشرکون علوّاً کبیراً
کثیراً ششم از اوصاف جلال اینکه باری تعالی

ششم از اوصاف جلالیه

جل شانه فاعل افعال قبیحه نشده فعل ناشایست
وبیهوده بجای نیاورد بواسطهٔ آنکه صارف از فعل قبیح
موجود که عبارت از علم وی بقبح است وداعی معدوم
چه داعی یا حاجت بسوی آن فعل تصور میشود که او محتاج
بچیزی نخواهد بود ویا حکمت در وی نیست واو نیز واضح است
که ضروری ومعلومست عدم یافت شدن حکمت و
مصلحتی در افعال قباح وهر فعل که صارفش موجود
وداعی بوی منتفی باشد بالبداهه ایجاد نخواهد گشت
هفتم عدم صدور ظلم است از ناحیهٔ مقدسهٔ
وی واین مطلب در نهایت وضوح است که ظلم در
صورتی صادر شود وتحققش در وقتی یابد تا مقام جلب
نفع ویا دفع ضرری باشد چنانکه اگر کسی خواهد چیز نافع
بحال خویش را اخذ نموده ودیگری ممانعتش کند لابد در
این صورت هرچه تواند کوشش کرده بعنف وستم از

هفتم از اوصاف جلال

کف غیر بیرون آرد اگر چه بسبب صدمات بر او وارد سازد
و یا در مقام دفع ضرری جزئی مضار بی اندازه فراهم
آورده جور و ظلم بروز نماید و اینگونه مطالب نسبت
بذات واجب الوجود امکان نداشته از جمله محالات
ظاهر است چه هیچ چیز برای ذات مقدسش نفع
و ضرری نتواند داشت و مؤثر در وی نخواهد بود که
ماسوای او هر چه را واجد شده معطی او خود حضرتش است
و همگی مصنوع اند در ذرات اوقات نهایت فقر و احتیاج
بوی خواهند داشت و هر اثر و قوه که در چیزی مقرر
و بر او مقرر نیست جز از ناحیه وی نبوده کس دیگری
اعطا ننموده قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ و چگونه چیزی که
محتاج صرف و فقر محض و در تمام آنات متکدی از
او است تواند معطی و دهنده باو شود و اگر فرض شد
و تصور وقوع ظلم در غیر این دو موقع کردند که مثلا بدون

هیچ جهتی صادر گشتند در مقام ایذاء نعوذ بالله برآید
پس ظاهر و هویدا است که این فعل بیهوده و قبیح خواهد
بود و در کمال وضوح مسلم گردید عدم صدور افعال
زشت از صانع حکیم و نخست آفریننده درستکار پس
نسبت چنین افعال بوی کمال ظلم بر خود است اِنَّ اللّٰهَ
لا یَظْلِمُ النّاسَ شَیْئاً وَلٰکِنَّ النّاسَ کانُوا اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ

گفتار چهارم

در اثبات نبوت عامه و طریق اثباتش را دلائل کثیره
و شواهد محکمه ظاهر است و اَمتن از کلیه براهین
عند العقلاء کلامیست که از هشام بن الحکم روایت
شده و او از جعفر بن محمد الصادق صلوات الله و سلامه
علیه روایت کرده که در جواب مرد زندیق فرموده اَمّا
لَمّا اَثْبَتْنا اَنَّ لَنا خالِقاً صانِعاً مُتَعالِیاً عَنّا وَعَنْ
جَمیعِ ما خَلَقَ وَکانَ ذٰلِکَ الصّانِعُ حَکیماً مُتَعالِیاً لَمْ یَجُز



ان یشاهده خلقه ولا یلامسوه فیباشرهم ویباشروه
ویحاجهم ویحاجوه ثبت ان له سفراء الی خلقه یعبرون
عنه الی خلقه وعباده یدلونهم علی مصالحهم ومنافعهم
ومافیه بقاؤهم وفی ترکه فناؤهم فثبت به الامرون
والناهون عن الحکیم العلیم فی خلقه والمعبرون عنه
عزوجل وهم الانبیاء وصفوته من خلقه حکماء مؤدبین
بالحکمة مبعوثین بها غیر مشارکین للناس علی مشارکتهم
لهم فی الخلق والترکیب فی شئ من احوالهم مؤیدین من عند الحکیم
العلیم بالحکمة ثم ثبت ذلک فی کل دهر وزمان مما
اتت به الرسل والانبیاء من الدلائل والبراهین لکیلا
تخلو ارض الله من حجة یکون معه علم یدل علی صدق
مقالته وجواز عدالته چه این کلام شریف با کمال وجازت
واختصارش مشتمل است بر خلاصه افکار حکماء نامی
ولاحقین وعلمای مدققین واگرچنانچه فلاسفه را ...



استماع

استماع این کلام مقدس ممکن شدی هر آینه افراد
بمعجز بودنش نمودی هر کرا دانشی است صدق گفتار
ما را خواهد یافت و من جمله از براهین قطعیه که بطور
ضرورت هر کسی حاکم و در مقام انصاف مصدق است
اینکه بعد از تصور و تفکر هر عاقل در پاره از مصنوعات
الهیه و تصدیق و بوجود صانع و موجد دارای اوصاف
حمیده و مترای از جمله نقایص و رزایل بواسطه دلائل
بیشمار و برهانهای بسیار و بر حسب حکم بتی و الزام تمام
قطعی عقل و دانش خواهد یافت که دسته از مخلوقات
عبارت از افراد انسان را یکنوع شرافت و برتری از
سایرین و بقیه مرحمت شده بالحس و العیان و المشاهده
و الوجدان برگزیده از طبقات دیگر فواید جمیع را راجع
و عاید بانها دیده مقصود کلیه و ملحوظ اصلیه این
قسم را مشاهده خواهد نمود چه اگر بواسطه انتفاع



این بعض نبودی ایجاد اقسام گلها و ریاحین و درختان ارزنگارنگ
و بقولات و فواکه و همینطور منافع حاصله از حیوانات
و معادن و خلق ماه و ستارگان و سایر مصنوعات یکلی
باطل مانده فعل بیهوده بوده و این بسی پیدا و ظاهر است
برای هر متعقل که فی الجمله تفکری نماید و همینطور عجایب
و زوائد و غرائبی که برای خود انها مقرر فرموده امتیازاتی
که بدیشان مرحمت شده که غیر اینها هیچ قسم و صنف
دیگری از مخلوقات واجد نگشته باین مرتبه و حد مشمول
عواطف و الطاف کریمه نشده اند و بعد از دانستن
اینمطلب و تامل در وی مسلم او گشته و محقق در نزد وی
خواهد بود که باعث و غرض از ایجاد و خلق اینها همان
صرف خوردن و آشامیدن و بخواب شدن نبوده همان طور
که در حیث قدرت و توانائی و قابلیت و استعداد
و شرافت در خور مراحم گشته اند لابد بایستی شغل

از خصائص

بزرگ

بزرک و منصبی موافق حال انها بر ایشان مقرر فرمایند
چه در نهایت وضوح و غایت ظهور پیدا است که اکر
مقصود از خلق این نوع اشرف همان اکل اغذیه و خواب
رفتن و شب و روزی کذرانیدن چون انعام و چهارپایان
بودی اینهمه از امتیازات بی موقع شده اطاعت و انقیاد
سایر مخلوقات برای این نوع هیچ وجهی برای او منظور
نکشته نسبت بتمام طبقات ظلم و جور و ترجیح بلا مرجح
لازم امده اسباب کثیره معطل و بیمحل ماندی پس هر عاقل
متامل بالضروره خواهد یافت که غرض از پیدایش فرمودن
اینها جز حرکات حیوانیه چیز دیکری بایستی حال یا ان
شغل که باین مخلوق باشرافت و مرتبه داده میشود غرضی
که در ایجاد اینها بوده چیزیست که راجع با مور دنیویه
و فقط برای این چند روزه است چون بنای عمارات
عالیه و صنایع معلومه تا آن پیدا است که این اهمیتی نداشته



غایت معنی بهائم را قدر و منزلتی نیست و گرنه بایستی ۹۰
موت و فنائی دیگر نبوده و لا اقل هر یک اینها یک مدت بطول زمانی
زیست و مکث نموده بطور کمال درک حظوظ بنمایند بلکه
هیچ فنا بر ایشان نباشد که در این فرض منع بقاء و افناء
اینها و سلب فیض هیچ جز مصلحت و حکمتی نداشته و کمال
ذم بر وی مترتب شدی و بایستی همگی در کمال مکنت و تمکن
و ثروت و یکسان بوده تا ترجیح بلا مرجح که یکی از محالات
بدیهیه است لازم نیاید جملهٔ اینها مساوی باشند پس
بالضروره غرض این منافع دنیویه مشوبه بانواع محن و رنج (از ایجاد)
واله نبوده که اینها بالبداهه قابلیت و صلاحیت برای
آنکه مقصود از این خلق شریف معظم و نظام محکم شده بخواهند
داشت و بعد از ایجاد انواع قابلیت تحصیل معارف و
کمالات در اینها بایستی شغلی درخور حال اینها مقرر فرموده
که بهترین امور و فوایدش بیشتر از همهٔ فائده‌ها و حظش

اشد و اغلب از جمیع حظوظ باشد چه بسی ظاهر است
که بعد از قابلیت محل منع فیض بجز بخل را افاضه هیچ جهتی
نخواهد داشت و در ذات مفیض و موجد کلیه خیرات
و معطی انها این چنین سخنی بسی خارج از شیوه عاقلانست
که صفت بخل مختص بنفوس ممکن بوده و واجب جل شانه
منزه از جمله نقایص و معایبست چنانکه غیر مره و بکرات
ذکر شده و این هم مسلم است هر عاقل را که برتر و بالاتر
و بلندتر از هر کار و پیشه و شغلی و بیش از هر چیز در مقام
لذت و فوائد منصب عبودیت و اشتغال بعبادت و
شکرگذاری و پرستش معبود حقیقی و محظوظ شدن بدانستن
معارف حضرت یزدان و مسجود یکانه بی نیاز و ارتقاء
در مراتب کمالات نفسانیه است و اعلی و اشرف و الذ
از این چیزی یافت نگشته بدین درجه و رتبه نخواهد
بود پس عاقل متامل و دانای متفکر بر سبیل قطع و جزم



حاکم است که بایستی این پروردگار رئوف و صانع حکیم
بنده نواز در مقام اظهار این مرحمت بزرگ و موهبت
عظیمه برآمده بعد از ایجاد قابلیت و نهایت استعداد
بی هیچ سبب و جهت و حکمت و مصلحت منع فیض نفرماید
تا مملوکان مولای خود را شناخته در وادی تحیر نمانده
هر زمانی بطرفی نرفته در کمالات غالبه بسر حد کمال رسند
کما کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق
لکی اعرف وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
و بعد از تحقق این مطلب و دانستن اینکه غرض از ایجاد و منصب
این نوع با قدر و شرافت خود شناسی و خدای پرستی است
بالضروره بایستی این مهندس کون اعظم و خالق درست کار
در صدد اعلام این امر بزرگ و اظهار چنین نعمتی برآمده
برآمده موجودات خویش را بهره ور و خورسند فرماید
تا تکلیف خویش را دانسته چون بهائم نبوده و وزر را بهوده

نکذرانند

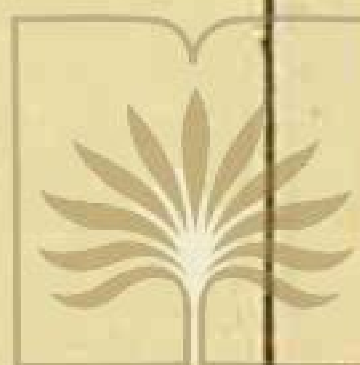
۹۳ نکنند را مانند و سایرین هم بعد از پی بردن بوجه ترجیح و علیت
تشریف سوء ظن نبرده نسبت بپروردگار عالمیان گمانهای
فاسد ننمایند پس مسلماً و در کمال ظهور باید از جانب
حضرت وی کسی منصوب و مردم را بدین امر دعوت نموده راهنمائی
و هدایت فرماید و اینطور از بیانات برای هر فی الجمله
دانای منصف در نهایت بداهت و وضوح و ضروری
هر متعقل خواهد بود و من جمله اینکه چون افراد انسانی
ناچار محتاجند باجتماع با یکدیگر و معاونت هر یک
دیگری را در تحصیل معاش و اغذیه و ملبوس و هیچکس
بتنهائی نتواند همه احتیاج خود را ترتیب دهد بی هیچ شک
بایستی از صانع حکیم یک رئیس و قانونی در میان این
نوع مقرر فرموده تا ترتیبات آنها را منتظم نموده
همگی بدان قانون متفق شده در مقام اطاعت
رئیس برآمده کارهای ایشان بطریق هرج و شقاق نمودن

تشاجر



نگشته اسباب راحت و آسودگی و آسایش برای هر یك
فراهم اید چه پیداست که هر کس طالب نفع خویش و
دافع ضرر خود است و هیچ زمان دیگران را بر خویشتن
ترجیح نخواهد داد و این اسباب اختلال نظام و برهم خوردگی
عالم خواهد بود و صدق این مقال بنظر هر بدیهی است برای
هر متعقل که اگر غیر مجنون بلکه او هم معتقد گوسفندی
مثلاً داشته باشد قطعاً چوپان و شبان و مواظبی برای
آنها معین نموده محالست سر خود و بی محافظ واگذارد
چگونه میشود که آن معطی هر عقل و موجد هر دانش این
مصنوع و مخلوقی را که انقدر گرامی داشته و تمام موجودات را
فرمانبردارشان نموده و برای آنها ایجاد فرموده و بلباس
کرامت مخلعشان کرده که وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ
فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا بدون هیچ راهنما
و داعی بحال خویش واگذاشته حاکم و صاحب و پیشروی

برایشان مقرر نفرماید محققا هر با شعوری خواهد دانست
که از روی کمال لطف این پادشاه مهربان بایستی در مقام
تعیین رئیس و ترتیب قانونی برآمده مخلوقات اشرف و
برگزیدگان خود را چون وحشیان بی ترتیب نگذاشته
مملکت خویش را با کمال قدرت و سلطنت بی نظم و
پرفساد و پرآشوب نگذارد و بعض از دلائل فرمایشی است
که هشام بن حکم در طرد و رد آن زندیق فرموده که در
مملکت بدن انسانی بعد از مقرر فرمودن تمام آن
چیزهائی که آدمی محتاج بود بسبب از قوای ظاهره و باطنه
و غیرها رئیس و راهنمائی درا و معین تا هر یک از قوای
بصوابدید او ترتیب امور داده کورانه رفتار ننمایند
چه هویدا و ظاهر است که گر عقل در وجود انسانی
نمیبود تمامی اختلال لازم آمدی چنانکه در مجانین ملاحظه
میشود چگونه ممکن است در عالم با کمال عظمت که نیست



وی با تمامیت وجود آدمی چون قطره و رود بسیار ۹۶
معظمی است امری و فرمانفرمائی صدر نفرموده و امورات را
مختل و درهم گذارد و دیگر آنکه با وجود مسلمیت انواع
مصالح و حکم بر حسب ثبوت تواتر و حصول قطع که در ارسال رسل
و تعیین رؤساء گردیده با کمال جزم و یقین باید در مقام
تصدیق برآمده داعی و باعث وجهی در قبول نمودن
و تکذیب نخواهیم داشت مگر ناسپاسی و ظلم بر نفس خویش
که عاقل هیچیک از این دو امر را مرتکب نخواهد شد و بس
از محقق بودن و اذعان بر اینکه قطعاً نصب رئیس و بشیر و
و حاکمی از جانب حضرت رب الارباب بالیستی لازم
و واجبست دانستن و تعیین جهات و اوصاف و علامات
و اخلاق این مرتبی را که پروردگار رؤف و خالق یکتا
او را دلیل و راهنمای برای مخلوق اشرف خویش مقرر
فرموده و بواسطه این هادی بطریق مستقیم و سبیل حق

بندگان را مسئول نموده و در مقام مؤاخذه خواهد درآورد
که وَیَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لَا یَعْقِلُونَ تا رئیس
و سرکردهٔ خود را نشناختند و در مقام اطاعت و فرمانبری
و شکرگذاری منعم حقیقی بر آمده از جمع خدا ناشناسان
و گروه ناسپاسان دوری نگزیده در زمرهٔ کوران و کنگان
محسوب نگردیم که اِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ
الَّذِینَ لَا یَعْقِلُونَ چه بعد از اقرار بوجود رئیس و
فرماندهی از جانب حضرت داور و فرمان پذیر بر حسب قطع
و کمال یقین صفات و خصایص شخصی برای هر فی الجمله
متعقّل بسی ظاهر و هویدا خواهد بود پس گوئیم که مسلّم
هر دانای منصف و خردمند زیرکند و از ضروریّات
اوّلیه است که مقتدا و پیشوا و مربّی و داد رس و هادی
و حکم فرمای فرستاده و منصوب از ناحیهٔ دادگر یکتا نیز و حکیم
باید بر عادل نابینی هیچ جه در مقام تعدّی و ظلم و انحراف

زشت و حرکات قباح بر بنا مده و فی ذاته معصیت و نافرمانی ایزد تعالی نماید که او برای این مقرر گشته تا امور ملت هرج و مرج و مختل نشده بطوریکه علی حکم فرموده مردمانرا متخلق باخلاق حسنه نموده ایشانرا هدایت بطریق مستقیم و تربیت فرماید پس اگر او نیز متعدی باشد لابد محتاج بکس دیگری خواهیم بود تا دفع ظلم او کند و همینطور نسبت بان دیگری اگر ظالم باشد تا سلسله منتهی بحاکم بالعدل شود و صانع دستکار او را برای دادرسی معین فرموده نه نفس غرض خویش نماید و دیگر تسلیط ظالم بر مظلوم تا رئیس فرمودن وی فعل قبیح و عین ظلم خواهد بود و بعد از تصدیق مقدمات سابقه چنین گمان سوء درباره حضرت دادار بسی خارج از شئون عقلاء است و بانی بدیهه عقل حاکم است که رئیس فاعل افعال ناشایسته

باشد مرؤسین متابعت وی نموده که الناس علی
دین ملوکهم ارسال نمودن چنین رسول بر تعیین
وی ترجیح خواهد یافت چه اولویت سبب
این است که مردمان در مقام تبعیت وی بر آمده
اگر بودی داعی بر امر قبیح کمتر و حال مردمان خوشتر
شدی و صدق و انفعال را در ملاحظه باحوال و افعال
خدام حکام جائرین و اجزاء آنها بسهولت می یابند و نیز
ضروریست که شخص مرتب برای تعلیم کارهای پسندیده
و حرکات نیکست تعیین شخصی که افعال زشت نماید
مثل رئیس ظالم نقض غرض خواهد بود بیان آخر اگر
زمانی را معصیت خداوند نموده و دارای مرتبه
عصمت نباشد یا قبل از زمانیکه مبعوث برسالت گشته
تصور میشود یا بعد از دارا شدن مراتب رسالت اگر قبل
از بعث فرض شود پس وقع وی از انظار رفته و مردمان



گفتار چهارم

هیچ اطاعت وی ننموده قولش را اعتمادی نکرده کسیکه
مشغول ملاهی و مناهی گشته قابل برای مراحم مخصوصه
نداند و دیگر ترجیح بلا مرجح لازم آمده چه بسا از اشخاص
که مدتی در مقام بجای آوردن معاصی بوده و بعد از
گذشتن وقتی چند تائب شده معصیتی از آنها صادر نگشته
و هر یک را رسد که گویند چرا با نبی ما مشمول این مرحمت
واقع نشویم و حجت برای آنها خواهد بود و هذا محال
لقوله تعالی فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ و دیگر خلاف عدل است
و همینطور بسیار از شواهد و ادله مقرره در محل خود
که ذکرش موجب تطویل و اطناب خواهد بود و اگر در زمان
ریاست و پیغمبری مرتکب معاصی باشد و محفوظ از عصیان
و خطا نبوده مفاسدش اظهر و اوضح است چه هویدا است
که تعیین وی برای هدایت است و در این فرض چگونه
کسی قبول نموده که او برگزیده از جانب پروردگار قاهر

و منصوص



و منصوب از حضرت او باشد که هر کس مراتب قرب و شرفش بیشتر
بهتر و خوشتر بایستی در مقام انقیاد و فرمانبری بر آید
و خوفش بیشتر باده از سایرین باشد و غیر چنین
کسی که در مقام اطاعت نبوده باعث عدم قبول خلق
و نقض غرض است و نیز مستلزم است ترجیح بلا مرجح را
و دیگر آنکس که معصوم از معاصی نباشد اگر رئیس شدی
مردمان واقع بین المحذورین بودند که اگر اطاعتش نمی
نمایند که اعتماد باقوال وی نداشته در وعده و وعیدش
بغیر صدق و درستی نموده در ما بعدش جازم بر طی
طریق حق نخواهد بود وَاِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا
و دیگر مَا یَتَّبِعُ اَکْثَرُهُمْ اِلَّا ظَنًّا مورد مذمت
عقلاء بودند و اگر انقیاد و فرمانبرداری وی نکرده
مسئول و معاقب شدی بنا بر آنکه بعد از نصب وی فعل
قبیح از وی بابید در مقام منعش بر آیند فیسقط النهی

عن المنکر



عن المنكر و نامقدم در طرد ش شوند فيذهب و تعمر من
النفوس دئيس مرؤس و حاكم رعيت گردد و ديگر شخص عاصی
هر قسم از منهيات را مرتكب شود ظالم و غير شاكر خواهد
بود و اعانت ظالم فعلی است قبيح قل ان الله لا يامر بالفحشاء
اتقولون على الله ما لا تعلمون و ديگر وا داشتن مردم را
بحكم وی تفويت ظالم و خود عين ظلم و قبيح خواهد بود
چگونه خدای عادل چنين كار خواهد فرمود چه مقتضای
مراحم خسروانه وی منع از اعانت ظلام است نه باری
آنها كه و لا تركنوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار و ا من
مطلب كه ثبوت مرتبه عصمت برای سركرده و راهنمای
از جانب حق باشد برای هر فی الجمله با هوش و خرد در نهايت
ظهور و وضوح و مسلم خواهد بود و محفوظ نبودن وی
از عصيان باعث بر مفاسد كثيره و مضار غير محصوره و نزد
شخص عاقل غير مقبول و بيموقع و خالی از جمله فوائد منظور است

و لا تعاونوا على الاثم و العدوان

قبیح منتج نتیجه مطلوبه نگشته و مقصود اصلی بدست
نیاید بلکه بر عکس آنچه غرض واقعی است حاصل خواهد
شد و بعد از خورد تفکر معلوم و بدیهی برای هر دانشمند است
که بایستی این هادی و رئیس دارای مرتبه عصمت و مبرا
از جمله نقایص و کلیه اوصاف رذیله باشد تا مردم بی
بدون تنفر طبع و با کمال رغبت بدو اقتدا نموده آثار
را مجری داشته و در کمال راحت اطاعتش نموده فرمانبردار
مطیع شوند و دیگر بایستی افضل از اهل زمان خود بوده
چه ضروریست که تقدیم مفضول بر فاضل قبیح و ظلم
و خارج از درستکاری و تدبیر محکم است چه شرافت
انسانی بدارا بودن مراتب علم و فضلست پس با وجود
شخص دانای عالمی انسان عوام رسول و برگزیده نشده
با بودن افضل فاضل مرجح و مقدم نخواهد گشت که
أَفَمَن يَعلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيكَ مِن رَبِّكَ الحَقُّ كَمَن هُوَ أَعمَى

انما



گفتار چهارم

إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْماً وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ و دیگر مسلم عقل است که حکمران از جانب حضرت خیر الحاکمین بایستی یکنوع امتیازی داشته که برای هیچکس غیر از مقربان خداوندی ممکن نباشد تا نزد همه مصدق و مقبول و نقض غرض لازم نیاید واگر اظهار چیزی نماید که مردمان عجز از آوردن بمثل وی نداشته باشند پس ظاهر است که دلالت بر صدق وی نخواهد نمود واگر کرامتی از او ظاهر و ادعا عالی نماید باز دلالتی بر رسالتش نخواهد داشت و دیگر باید آنچه را ادعا نماید بر طبق همان اثبات نماید نه اینکه بر عکس مدعای

وی شود چنانکه در قصه مسیلمه کذاب مشهور چون معاند
این امر نسبی ظاهر و بینه اگر من جمله خود مثبت و محقق کرد و
بطلان خویش و این خوارق عادات نیز بود و قسم سیم آنکه بواسطه
آنکه رسولی یکبار رسالت شده و پیغمبری دیگر مبعوث گردد با مشیت
کامله الهیه بر این تعلق گیرد تغییری در آن قانون مقرر نما
ید بفرموده و تبدیلی در وی نهد بسبب اختلاف مصالح
باختلاف اشخاص و ازمنه کما اینکه مریض در هر زمانی دوا
مخصوص لازم داشته طبیب حاذق باقتضای تغییرات
موجوده در مزاج وی هر وقتی ادویه معینه تجویز مینماید
با آنکه علم نشد بر دوام نافذ بر از مجاری و ساری تا همان بلی
قاعده و قانون و ترتیب همیشه معمول و مجری شارع مردمان
بدان دستور العمل محکم رفتار نمایند اگر از قبیل اول باشد
پس یکنوع امتیازی برای آن رسول بایستی که اهل
زمان وی با کافی اگرچه متأخرین و موجودین بعد از وی



مشاهد

مشاهد واقع نشده و منظور انظار آنها نگردد و اگر
از قسم ثانی باشد برای وی در وطور از خوارق و معجزات
لازم قسمی که حاضرین حضورش و درک نمایندگان
زمانش ملاحظه نموده و در مقام تصدیقش برآیند
و امتیازی دیگر که هم مشهود حاضرین و هم مفید برای
آیندگان بعد بوده حجت برای آنها نیز تمام شود لیکن
چون در زمانهای سابقه مردم نسبت به ترتیب امور و معاش
و وضع معاشرت آنها کمال اختلال را داشت لهذا
رسولان کثیره و پیغمبران عدیده پی در پی معین تا در
مقام تعلیم و پرورش برآمده بواسطهٔ کثرت مربیان
فی الجمله مردمان رسومات انسانیت را آموخته بعضی
از علوم درک نموده ترتیبات انسانیت را دانسته قدری
از وادی جهالت بیرون رفته قابلیت این یافته تا یک
اندازه غیر محسوسات را درک نموده عزایم در طرق حق

سالک شوند و پاره‌ای بمطلب بر ایشان فعلیت پیدا
کرده بمقامات عالیه رسیده و در مراتب رفیعه جای
گرفتند و اگر در ازمنهٔ متقدمه آن اندازه از معلّمین
و مربیان
و تربیت کنندگان و راه نمایندگان نبودی مردمان
آن زمانها بواسطهٔ کثرت وحشیگری و احوال مخصوصه
که داشتند هیچ مرتبی نگشتند در طریق رشد و راه مستقیم
قدمی نهادند و غیر از این شرحها کثیره و اسباب متعدده
و علل و مصالح بیشمار برای کثرت رسولان و پیغمبران
سابقه و راه نمایندگان سالفه است که ذکرش خارج
از مقصود و بعضی را که لا یعلمه الا من اختاره الله للولایه
و از برای این برگزیدگان خالق یگانه و صانع در دست کار
آیات و علاماتی بود که برای عصر و سنین و امتان آنها کافی
و مشهودشان گردیده در ازمنهٔ متاخره از آنها چیزی
باقی نمانده چه غرض ابقاء قوانین و احکام منزله سابقه



بنظر نخبه دوام نبوده بلکه بواسطه اختلاف قرن بحسب ترجیح
اوضاع و ازمنه و احوالی شریک منسوخ و متروک در اینم
تصدیق بحقیقت و عدم تکذیبشان هم مادام تواتر و قرائن
حضرت سید الانام کافی و مغنی از هر چیز خواهد بود و بعد
از یکهزار تربیت یافتن مردمان و انتظام امور و فایل بلیش
برای این نعمت منیعه و موهبت عظیمه مشیت الهیه
بر این جاری و مصلحت عباد و بندگان را چنین دانسته
تا رئیس و هدایت نماینده مقرر کرد الی یوم القیمه احکام
و قانون وی مجری و معمول و بهیچگونه نسخ و ترکی بعد
از وی برایش نبوده خاتم انبیاء و سید رسل و اشرف
از جمله کائنات فرمایند دو قسم از معجزات و خوارق
مفقود و مرتب و موجود تا اهل زمانش تصدیق
او کرده موجود بنا بر المعاد را نافع و مفید واقع
شود و با تامل فی الجمله و قدری تفکر بیقین بثبوت و قطع

برسالت وی نموده در مقام متابعت و پیروی او برآمدند

بفیوضات هر دو جهان نائل شوند

گفتار پنجم :

گفتار پنجم

در اثبات نبوت و رسالت و خاتمیت حضرت سید
الانام و رئیس الملائکة و الانبیاء الکرام اشرف موجودات
و حبیب خالق ارضین و سموات شافع روز حشر محمد بن
عبدالله بن عبدالمطلب صلی الله علیه و آله الطیبین
الطاهرین است بعد از اثبات نبوت کلیه و تصدیق
هر متعقل بوی بواسطه تأمل در ادله ظاهره و شواهد
متقنه بینه در این گفتار و مقام چنین محرر میشود
که تعیین رسالت و مرتبه نبوت شخص مخصوص علاوه
بر ادله سابقه عامه محتاج بعلامات و براهینی است که
برای آن رسول معین و فرمانفرمای مشخص آشکار بوده ظاهر و مجتب
در نزد جمله عقلاء داشته باشد تا تابع وی آسوده خاطر و مطمئن

بوده تزلزلی در مقام اطاعت و تبعیت نداشته باشد
و چون رسول اکرم صلوات الله علیه و آله الطاهرین مرتبهٔ
خاتمیت داشته هر دو قسم از خوارق با نسبت برای مؤمنین
بوی در نهایت ظهور بوده منتهای استحکام هویدا
و صاحبان خرد را مسلم و محقق کردد اما معجزات و خوارق
عاداتی که مشهود اهل زمانش شده و بطریق تواتر بما
رسیده بسی بسیار و نهایت بیشمار و بر انواع مختلفه و اقسام
متکثره است که من جمله انها شواهد محسوسه و علائم مشهوده بوده که
هر کس را احساس او ممکن چون شق قمر و آمدن درخت بحضورش
از مکان خود و باز معاودت بمحل خود نمودن و تسبیح سنگریزه
و جوشیدن اب از بین انکشتهای مبارک و اطعام خلق
کثیر از غذائی قلیل و شهادت حیوانات بحقیت وی
و انکسار ایوان کسری در شب مولدش و مختون بودنش
در زمان تولد و مهر نبوت که بر کتف مبارکش بوده و

که توانائی و یارای ایذای کسی را
داشتند خارقیت و اعجازیتش
را بالبداهه دانسته برسالتش
مذعن و معتقد گشتندی
باور داشتندی



در اثبات نبوت خاصه

طول قامتش در نزد بلند قامتان و وساطتش با متوسطان
و سایر از خوارق عادات که در کتب تواریخ معتبره مرقوم و بعضی
از علماء محققین در مقام تعدادش هزار ذکر فرموده اند
و قسمی دیگر ملکات جمیله و مستحسنات اجتناب آن حضرت بود از سخن
دروغ در مدت عمر خویش چه نسبت پیدا کرد اگر غیر از این
بودی آن همه از اعادی در مقام طردش بر آمده هیچیک
از اعراب تصدیقش ننموده اعتماد باقوالش نکردی دیگر
امانت وی که قبل از بعثت ملقب بمحمد امین بود و دیگر
کمال علم و نهایت عقل و کثرت عفاف و زیادی شجاعت
که در آن همه از غزوات و حروب عظیمه ذره ظهور خوف
و هراس و اضطرابی از وی نشده هیچ زمان اظهار عجز
و ضعفی نفرمود و دیگر فصاحتش که فرمود اَنَا
اَفصَحُ مَن نَطَقَ بِالضّادِ و همچنین سماحت و زهد و تواضع
با اهل فقر و مسکنت و شفقت با اُمّت و مُصابره بر

معنویه و آداب پسندیده
بود که در همه مدارج سلسله
انبیاء مرسلین و اولیاء
موحدین میسر و ممکن نشده
و بدان حلل نفسانی حقیقیه
مزین و محلی نگردیده بلکه
جمله از آن مراتب عظیمه مستعد
و معارج رفیعه علیه بودی
که اولیاء کمّل و مرکز و مدار
رحای نبوت نیز وصولی
بوی نیافته و صعودی در
درجات ننمودند که
نبذی از آنها هم

گفتار پنجم

۲.

متاعب دنیا و مواظبت بر مکارم اخلاق و تمهید مصالح

دینیه و دنیویه و حال آنکه در بلدی که حضرت وی

تشریف داشتی جهالت تمامش را فرو گرفته علمای معروفین فلبه عوره دوم

و علومی که از ناحیه حضرتش منتشر و مستفاد آمد هیچ جهت

یافت نگردید و ممکن نشدی و جودش هم از دیار و مقرش

منتقل بجائی نشده و مسافرت بسمتی نفرموده مگر

بود و فقط برای تجارت آن هم در مدت بسیار قلیلی که محل توهم تعلم

در آنجا از وقت نباشد و حال آنکه چه اندازه در علوم ربانیه

و معارف الهیه ماهر بود تا آنکه جمیع عقلاء عاجز از نیل

از مراتب وی و همگی مقر بافضلیتش شده تصدیق

باعلمیتش نمودند و اقوی دلیل بر آنکه هیچ زمان در مقام

تعلم و تلمذ بر نیامده آیات شریفه قرآنیه است که و انزل

الله علیک الکتاب و الحکمة و علمک ما لم تکن تعلم

و ما کنت تتلو من قبله من کتاب و لا تخطه بیمینک اذاً

لارتاب المبطلون والذین یتبعون الرسول النبی الامی
وسایر از مصرحات قرانیه که همگی دلالت بر عدم
تعلم حضرتش از افراد بشر داشته و اینکه بجز استفاضه
از عالم قدس و وحی والهام الهیه هیچ چه کس دیگر در مقام
تعلیمش بر نیامده و گر زمانی در صدد تحصیل نزد مردمان
بر آمدی در وقت نزول آیات شریفه و تلاوت آن حضرت
بر کفار و مشرکین و اظهارش که هرچه میگویم از طرف
خداست و آنچه میدانم را بواسطه افاضات الهیه بغیر
واسطه احدی از بشر است مسلم با آن اندازه او دشمنی
و عداوت در مقام سرزنش وی بر آمده زبانها بطعن و
شماتت دراز نموده این میزان از کذب جلی و کزافش را
هیچکدام از آنها نصدیق نمودی و دیگر آنکه قبل از
اظهار نبوت هیچ وقتی متکلم بامور متعلقه برسالت
نشده و متعلما خوض در معارف الهیه ننموده و اگر بتعلیم



الهیه وهدایت ربانیه بودی بایستی عمر خود را صرف
در زند بر و تفکر نموده همه اش را ساعی در کسب علوم
و ترتیب و جمع آوری تواریخ و مطالب بوده بلکه مقیم
در بلد خویش نگشته تا مردمان بلد بالکلیه و با جزائی مطلع
از تلمذ او نشده تکذیبش نمایند و دیگر تحمل آن اندازه
از مشقتهای کثیره و رنجهای بسیار و معاشرت با آن
مردمان بی تربیت و شکیبائی بر آنقدر از مصائب که بر وجود مبارکش
وارد ساختند و باعث گشتند و بعد از مایوس شدن از راه و
طریق ایذاء و ایلام با برادر صدمات کثیره دیدن و دانستن اینکه
آن دیگر خویش با اینگونه چیزها دست نکشد چه اندازه عرض
مال و دولت و زوجه و ریاست بر او نمودند شاید
دین بت پرستی اینها را واجب داشته باشد ابدا از
سیرت رضیه و طریقه مرضیه دست نکشیده التفات
و اعتنائی بگمراهان و مضلین ننموده در عزم وی

فتوری ظاهر نشده و قصوری در اصرار خویش نیاورد
و دیگر بعد از آنکه قاهر بر اعداء شده و عساکر عظیمه
و اولیاء و انصار کثیره برایش مهیا و نافذ امر
و حکمش در اموال و انفس بهیچوجه از منوال اول و
مراتب زهدش از دنیا دست نکشیده تغییری در حالش
راه نیافته ترک مجالست و هم خوری با مسکینان
ننموده کمال تواضع و خفض جناح داشته همان حال
اولیه برایش بجا و رسوم ما سابقه اش برقرار بودی
و دیگر اخبار بمغیبات و اجابت دعوات وی که بیرون
از میزان تحدید و خارج از حیز توصیف و دانستن صدق این مقال
موقوف برجوع در کتب سیره و تواریخ معتبره خواهد بود
اخبار و بشارات بوجود وی و بعثتش و نسخ قانون
وی احکام سابقه را در کتب سماویه و صحف الهیه
چون توریه و انجیل و سایر آنها و طریق بردن این

از انبیا [illegible] مغنی و کافی [illegible] مستقل
بوده و هست [illegible]
نبوت و صدق دعوی [illegible]
و خاتمیت [illegible]
[illegible]
ظاهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مدون و مقرر و مسلم بود



سخن و صحت وی را دو دلیل یکی آنکه ادعا فرمود موجود
بودن ذکر خود را در توریة و انجیل که قال الله تعالی
وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا
عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ و حکایة از مسیح و مبشرا
برسول يأتي من بعدي اسمه أحمد و دیگر یا أهل الكتاب
لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و قطعا همان
طوری بوده که حضرتش ادعا نموده و آیات شریفه مبارکه
مصرحا دلالت کرده و گر کذب گفتی و مکتوب نبودی
آن هم از علماء یهود و نصاری که در آن زمان بودند و
آنقدر از مذاکرات و مباحثات میکردند و کمال حسد
و عناد با وی داشتند دروغش بر آنها ظاهر شده
در مقام تکذیبش بر آمده آن اندازه از آنها که ایمان
آوردند تصدیق وی نکرده در مقام انتشار کذبش
بر آمدی پس تصدیق و ایمان آنها از آنکه شاهد بر صدق

در کتب سابقه ص

ادعای نصرانیت و علاوه آیات شریفه قرآنیه که صریحه
بر ایمان و کمال اذعان اهل کتابست که قال الله تعالی
وَلَتَجِدَنَّ اَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ قَالُوا اِنَّا
نَصَارَی ذَلِکَ بِاَنَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ وَرُهْبَاناً وَاَنَّهُمْ
لَا یَسْتَکْبِرُونَ وَاِذَا سَمِعُوا مَا اُنْزِلَ اِلَی الرَّسُولِ تَرَی
اَعْیُنَهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ یَقُولُونَ
رَبَّنَا آمَنَّا فَاکْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِینَ وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ
بِاللهِ وَمَا جَائَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ اَنْ یُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ
الْقَوْمِ الصَّالِحِینَ دیگر اَوَلَمْ یَکُنْ لَهُمْ آیَةً اَنْ یَعْلَمَهُ
عُلَمَؤُا بَنِی اِسْرَائِیلَ و سایر از آیات مبارکه و این آیات
دلیل بر دو چیز است یکی آنکه پیغمبران ایشان مژده
مقدم شریفش را بآنها داده و علاماتش را برای آنها
بیان نموده و گرنه تصدیق نبوتش نمودی و نگفتندی
ما میشناسیم درستی و صدق وی را و دیگر آنکه مسلما



جمعی از آنها ایمان آورده و بدان وجود مقدس و قانون او گرویدند و الّا آیات شریفه تصریح بتصدیق و اذعان ایشان ننموده چه پیداست که اگر واقعیتی نمیداشت اهمه از صنادید قریش و بزرگان کفّار و اهل کتاب در مقام مخاصمه و مجادله و طعن حضرتش برآمدی که چرا انبیاء پیغمبران سالفه زده اقوال کاذبه را نسبت بدیشان دهی و علاوه گوئی که ما نیز بواسطهٔ شناسائی حقیقت ملتت با نهایت میل و رغبت تمام و کمال خضوع و جزم اعتقاد نموده ایمان آوردیم و این مطلب برای هر کس بسی ظاهر و بسیار واضح و هویدا خواهد بود دویم از دلیلین که باعث بر تصدیق و دانستن موجود بودن ذکر وی در کتب سماویه است نصوص وارده در کتب که منقول شده بلسان عربی و ترجمه گشته بفارسی امّا در توریة که عجالة موجود و مشتمل است بر قصص کثیره

منصوصات کتابیه

صنادید قریش
عظماء و اشراف و روسای آنهاست جمع صندید بکسر صاد که بمعنی بزرگ شجاع است

و تسهیل المأخذ

از انبیاء



از انبیاء سلف فرموده مخاطبا لابرهیم که هاجر میزاید
و از نسل او میباشد کسیکه دست و فوق دست همه است
و دست همه گشاده بسوی وی نیست و ظاهر است که مراد
خاتم النبیین ص است چه هاجر مادر اسمعیل است
و دیگر بدرستیکه من بپای میدارم برای بنی اسرائیل از
بنی اخوه ایشان پیغمبری که مثل تو باشد و قرار میدهم کلام خود را
بر دهان وی و نیز ظاهر خواهد بود که مراد از بنی اخوه بنی اسرائیل
که از اولاد اسحق اند بنی اسمعیل خواهد بود که قبایل عرب‌اند
و در ایشان چون موسی و کسانش نیامد مگر محمد ص و در فصل
خامس مکتوبست که علامت نبوت در کتف وی است
و کثیر از نصوص دیگر که در توریة موجود است با وجودیکه حد
تا اندازه تحریفها نموده اند و در انجیل که عیسی ع فرموده من طلب میکنم
از خدای خود برای شما فارقلیط را که شریعت او تا ابد
بماند و فارقلیط روح الحق و الیقین و کاشف خفیات است



و دیگر لیکن تسلّی دهنده یعنی روح القدس که خدا
او را بنبوت میفرستد او هر چیز را بشما تعلیم میکند
و آنچه بشما گفتم بیاد شما خواهد آورد و مراد تابید
روح القدس و جبرئیل است آن نبی که عَلَّمَهُ شَدِیدُ
الْقُوی و دیگر و من بشما راست میگویم که رفتن من
برای شما مفید است که اگر نروم تسلّی دهنده نزد شما
نیاید امّا اگر بروم او را نزد شما میفرستم و دیگر چون او
بیاید شما را بجمیع راستی راهنمائی خواهد کرد زیرا که
از خود تکلّم نمیکند بلکه آنچه شنیده است سخن میگوید
که وَمَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَی و دیگر و الآن قبل از وقوع
بشما گفتم وقتیکه واقع گردید ایمان آورید بعد از این
بسیار نخواهم گفت که رئیس اینجهان میاید که در کال
بداهت معلوم است مراد حضرت محمد بن عبد الله ص است
و در زبور مناجات حضرت داود که بار خدایا بفرست علم

سنت را ثابت مانند مردم که عیسی بشر است و خدا نبوده
و در کتاب حزقیل نبی که محمد را خارج میکنم بسوی ایشان
از بنی قیدر که جد عرب است و تایید میکند خدا او را
بملائکه در جنگ بدر و خندق و حنین و سایر نصوص
که در کتب است و هر که کتابهای انبیاء سلف را مطالعه
نماید صدق گفتار ما و کثرت نصوص و بشارت بمقدم
شریفش را خواهد یافت و ملاحظه اینها کثیر زحمتی نداشته
اکثر اینها در همین زمان موجود است چه حقیر اکتفا
بنقل ناقلین و مؤلفین ننموده بلکه خود تفحص در اینباب
نموده ام با وجود اینکه چه اندازه تحریف کلم نموده و
تغییر اوضاع داده اند و اینمطلب بر صاحبان خرد
هیچ پوشیده نیست و اهل تواریخ و سیر ضبط نموده
و نقل فرموده اند و قول بعض از اهل کتاب که فارقلیط
روح القدس است ناشی از کمال جهل و غایت تعصب خواهد

واو شخصا ظاهر خواهد گشت صح

بود چه علماء [اولا] سابقین از ایشان تصریح نموده که فارقلیط
بمعنای احمد ومحمد است وثانیا هر کس فی الجمله با بصیرت [باشد]
بملاحظهٔ انجیل وعلاماتی که حضرت عیسی برای فارقلیط
فرموده بالضروره مطلوب ما را خواهد یافت که آن
علامات از غیر نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بظهور
نرسیده وثالثا روح القدس شخصا مرئی [ونازل] برای مانشده
بلکه تایید انبیاء کرام ونصرت ایشان [را] او ثابت [نموده] و بازار دلایل [عقلیه]
اینکه وجود مقدس [ان] با کمال ضعف وقلت اعوان وندرت
یاوران وانصار وغایت فقر در اموال برخواست بمخا[صمه]
ومحاربه ومجادله جمیع اهل زمین وادیان مختلفه چه کاسره
وچه جبابره وپادشاهان وگمراهی شمرد رای همه را ونسخ
فرمود احکام کلیه انبیاء را وغالب آمد بر دین وبر جمله
ادیان ومنتشر گشت در همه اقطار عالم وشایع گردید
درمیان اعادی واعداء او با کمال شوکت وحشمت وجمعیت

۲ نصرت وبداهت عقلیه وبراهین قطعیه مسلم ومحقق است که صح

۷ که هر عاقل ذکاوتی در نیفش بحقیقت اظهارات وصدق مقالات ان سرور کاینات است صح

وزیادی اموال وتهیهٔ اسباب درمقام منازعه با ان
یکنفر برامده وغایت کوشش خودشان را بذل نموده
هیچگونه قادر بر خاموش نمودن پرتوی از نور وی نشدند
وچگونه بدون تائید الهیه ونصرت ربانیه ممکن است
کسی اینکارها صورت داده ودرمقام انجام این طور
ازامور براید ودیگر چون ثابت شد مطلقا وجوب
بعث وارسال رسول وصحت وی برحسب دلائل
واضحه وبراهین محکمهٔ متقنه وحاجت بحضرتش در
انزمان اشد از هر زمان بودی پس مسلما باستی راهنمائی
که مردمان را هدایت بطریق مستقیم فرموده ارسال
شود تا مردمان بگمراهی وضلالت باقی نمانده حجت
برهمگی تمام باشد چه پیدا است که زمان رسول اکرم
زمان تفرق سبل وانحراف ملل واختلاف ادیان بوده
ومردم همگی اشتغال بامور باطله داشته وهیچ طریق



گفتار پنجم

هدایت سبیل رشد سالک نبودند اما شغل عرب عبادت
بتها بود و کار عجم آتش پرستی و عمل هندیان عبادت گاو
و سجدهٔ سنات و چوب و یهود براه باطل ساعی عزیر را
پسر خدا دانستی و نصاری قائل بالهه ثلاثه بوده و سایر
فرق نیز همگی در وادی ضلالت افتاده جهالت بر
ایشان غلبه نموده جنود شیاطین معارک را گرم کرده
و کفاک حجة قاطعة علی ذلک ما قال امیر المؤمنین وحجة
الله رب العالمین واهل الارض یومئذ ملل متفرقة
واهواء منتشرة وطرائق متشتتة بین مشبه لله بخلقه
او ملحد فی اسمه او مشیر الی غیره و همچنین سایر از کلمات
شریفش که در نهج البلاغه مسطور و در تواریخ مسلم
و محقق است آیا شخص منصف هیچ تواند گفت که در
هیچ زمانی ارسال پیغمبری که راه راست را بمردمان نموده
و نجات بدان مردمان فرموده از شخص حکیم درست نبوده دکا

رؤف دادرس نبایستی قطعا و یقینا عاقل بطور ضرورة
دانسته و خواهد یافت که برملات حق مبین و خالق
عالمین لازم تا در هیچ موقعی نور خویش را اشکار فرموده
هادی الی الحق را فرستاده تا مخلوقان اشرف وی شب
و روز را در مقام عبادت سنگ و چوب و امثال اینها
و امور باطله بر نیایند و اما برهانی که برای سید رسل
و خاتم انبیاء مرحمت شده تا موجودین حضور وی و زمان
حضرت او را دلیل قاطع و متاخرین بعد را نیز الی یوم المعاد
مشاهد گشته طریق رشد را با حسن شقوق و اوضح
وجوه دانسته کلام محکم و قران مجید و کتاب خداوند
عزیز است که لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من
خلفه تنزیل من حکیم حمید و برهان بر معجزه بودن کتاب
کریم انکه در زمان بعثت حضرتش فصحای کامل و بلغای
بالغ باقصی مراتب بلاغت و شعراء و ادبای ماهر بودند



وهمکی غایت عصبیت وحمیت داشتند نهایت اهتمام
درنکاهداری ائین وکیش خویش مینمودند انهارا باوردن
بمثل کلام مجید بلکه بسورهٔ ازان خواند وچه اندازهٔ
اصرار دراینباب فرموده که اکر توهم این مینمائید و
خیال کرده اید که این کتاب را از نزد خود ترتیب داده ام
وخدای عالمیان اورا برمن نازل ننموده وکلام بشر میدانیدش
پس شما که خود فصحاء ودانایان وبلغاء هستید واین
کلمات نیز همان کلماتیست که درالسنهٔ شما متداولست
پس بایکدیکر اتفاق نموده پشت بپشت هم دهید شما
نیز همینطور در مقام ترکیب کلمات برائید وبعد ازانکه
مسلم اکر تمام شماها اجماع واتفاق کرده بلکه جملکی
اهل عالم از جن وانس دراین مقام برایند عاجز مانده
وسورهٔ بمثل ان نتوانید اورد باکمال یقین بدانید که این
کلام بزرك فرستاده از خدا ومنزل از نزد حکیم دستکار

وصانع یکانه نخست آفرین بوده وشکی برای شما نباشد
وچه میزان در قرآن مجید وتنزیل پروردگار عالمیان
تصریح دراینباب فرموده وآیات شریفه ناطقه وگویای
بدینسخن است قال الله تبارک وتعالی در سوره دوم
وَاِن کُنتُم فی رَیبٍ مِمّا نَزَّلنا عَلی عَبدِنا فَأتوا بِسُورَةٍ مِن
مِثلِه وَادعُوا شُهَداءَکُم مِن دُونِ اللهِ اِن کُنتُم صادِقین
ودر سوره دهم اَم یَقولونَ افتَریهُ قُل فَأتوا بِسُورَةٍ
مِثلِه وَادعوا مَنِ استَطَعتُم مِن دُونِ اللهِ اِن کُنتُم
صادِقینَ ودر سوره یازدهم اَم یَقولُونَ افتَریهُ قُل
فَأتوا بِعَشرِ سُوَرٍ مِثلِه مُفتَرَیاتٍ وَادعُوا مَنِ استَطَعتُم
مِن دُونِ اللهِ اِن کُنتُم صادِقینَ ودر سوره هفدهم
قُل لَئِنِ اجتَمَعَتِ الاِنسُ وَالجِنُّ عَلی اَن یَأتُوا بِمِثلِ هذَا
القُرانِ لا یَأتُونَ بِمِثلِه وَلَو کانَ بَعضُهُم لِبَعضٍ ظَهیراً
ودر مورد دیگر فَلیَأتوا بِحَدیثٍ مِثلِه اِن کانُوا صادِقینَ



وبا انهمه از عدا وتشان با رسول گرامی فی کمال کوشش
وجهد همگی عاجز ماند مردم کثیر وجماعات غفیر که
وساوس شیطانیه را از خود دور نموده در مقام اعتراف
بعجز خویش بر امده با نهایت رغبت ایمان اورده ودسته
وبعضی که استحوذ علیهم الشیطان خود را در معرض مقاتله
بستند وفراهم نمودن اسباب جدال ومشتعل نمودن
اتش قتال را اورده چه بدیهی وبسی پیدا است که اگر
انهارا امکان داشتی تا کوچکتر سوره بمثل سور قرانیه
ترتیب دهند در صدد اتلاف اموال وریختن خونهای
خویش بر نمی امدند ومقاتله با شمشیر را ترجیح بر معارضه
بحروف نمادی ودیگر هر فی الجمله متعقل بالضروره وفی
غایة البداهة خواهد دانست که حضرت سید الانبیا
خود را مرسلا من الله ومؤیدا عن القادر العزیز والخالق
المدبر الحکیم نیافته وفی الحقیقة مبعوث شد که کار در دستگاه

نبودی چگونه در بین ایشان همه از فصحای بالغ در فصاحت و بلغای
ماهر و کامل در بلاغت و ادبای با عصبیت و اشرار
پر کینه و بزرگان با قدرت و جمعیت و یهودان صاحبان
خیل و حشم با کمال شجاعت و نهایت اسودگی خاطر بگوید که
گر تمام جن و انس اجتماع نمایند محالست بمثل این کلام بتوانند
اورد و بعضی گوید که اگر یکسوره بمثل سوره از این کلام ترتیب
داده باشند من رسول از حضرت داور نبوده و همه ایشان را
افزون از همه ام چطور ممکن است که تا کسی از جانب خالق دادار
مؤید و مبعوث نبوده جرئت تکلم بدین نحو از سخن داشته باشد
چه مسلم است که اگر انها را امکان چنین چیزی بوده چه
اندازه اسباب رسوائی و سرزنش برای خاتم انبیا فراهم
اورده و محقق بزودی و با نهایت افتضاح در مقام
ریختن خونش بر امده ساعتی زنده اش نگذاشتی که انها
تمام روی زمین بودند و حضرت نبی بزرگوار یکنفر با کمال



نفر و نهایت ضعف و قلّت انصار و اعوان و آیه شریفه
خود گواه بر اینمعنی است که اَلَم یَجِدکَ یَتیماً فَآوی
و دیگر وَ وَجَدَکَ عائِلاً فَاَغنی و امّا اینکه ما قطع نمائیم
بعجز آنها از ترتیب دادن چنین کلامی بسی ظاهر و بسیار
پیدا و هویدا است ببیانات مذکوره چه اگر معارضه
شده و کلامی چون قرآن مجید آورده شده بود مسلّم
لا اقلّ یکنفر متعرّض شده و در کتب تواریخ نقل نموده
بلکه محقّقاً و جزماً متواتراً بما میرسید چه داعی بر نقل
اینگونه از امور بسی فور و کثرت داشته که نشر از
کمال میل کفّار و همّت آنها بر انتشار چیزی که باعث
تنفّر ضباع از تدیّن بدین اسلام و شریعت مطهّره شود
و اگر کسی فی الجملة اهل اصطلاح باشد خود بالوجدان
خواهد یافت که غیر از مصدر ذو الجلالی احدی را امکان
نخواهد پذیرفت که بچنین کلامی متکلّم شده و بدین بلاغت

و لطافت سخن راند دیگر این چیزی نیست که بگوییم مثلا
در چند زمان قبل فلان معجزه صادر شده و شاید
واقعیتی نداشته ما چرا عمل بظن نموده بدین جزم و قطع
مطیع باشیم هر که در این باب شکی داشته و در مقام
طلب طریق حق است خویش را تجربه نماید و اگر از اهل
اصطلاح نیست رجوع کند بمردمان دانای منصف
تا مقام یقین برایش بطور سهولت حاصل شود نه
اینکه لجام خود را بدست بعضی بیخردان و شیاطین
داده دنیا و آخرت خویش را تباه نماید چه بسا در این جزء
از زمان بسی از اشخاص که هنوز ترتیب خانه و زندگانی
خود را نتوانند از عهده بر آیند و این هذیان از شعور را
ندارند بعضی از مهملات گفته و پاره سخنان لغو بر زبان
جاری نموده مردم عوام بیچاره را از طریق حق دور مینمایند
و بدرد خود مبتلا میکنند فأتوا بسورة من مثله ان کنتم



صادقین و دیگر از اعجاز کلام محکم الهیه و کتاب آسمانی
اشتمال او است بر اصول توحید حقایق و معارف و
حکم جهت و مرتبه که نرسیده است بادنی مرتبه و کمتر
قدری از آن از حکمت فلاسفه اولین و مشاهده عرفای
آخرین چه جای آنکه ملاحظه شود با احتواء وی بحقایق
و دقایق علوم عربیه و نکات ادبیه و اسرار فصاحت و بلاغت
و اطلاعات از مغیبات و اخبار از ضمایر و قلوب و ترتیب
قوانین و رسوم محکمه بی خلل و نقص و پسندیده از عبادات
و معاملات و سیاسات و آداب و سنن اندازه و میزانی که
هیچ عاقل دانا و حکیم زیرک خردمند نتواند قاعده از قواعد
و قانونی از قوانین و برا نقص و عیبی دریابد و یا چیزی
مقرر نموده بلکه عقلای عالم را نرسد که یک ضابطه از آن
ترتیب دهند چه عقل جمله ناقص و مقنن این قوانین
شرعیه خالق عقول و دهنده کلیه دانش و هوش است

۱۳۳ ذرّه گزاف نگفته هیچ لاف نزده خدای تعالی اندکه همه است
در مقام انصاف بحجر بیانم هرگز اریب فی الجمله سخنی آ
کتاب منزل بر محمد بن عبد الله صلعم جائی نرفته و این ایام نیز
دستگاه چاپ بسی و دیگر نشر است اگر خود متعقل و دانا
و اهل قرآن است که فیها المراد و گرنه علما بین و خردمندان
در گوشه و کنار هستند و علماء سابقین و مهره متقدمین
از فلاسفتین و غیر اینها همگی در این باب کتابها تصنیف
نموده اعجاز قرآن نه باندازه و پایه ایست که بتوان درین
مختصر شرح دهیم و از جمله چیزهائیکه بسی آشکار و پیداست
و هر عاقل منصف بطور سهولت و نهایت وضوح خواهد
یافت آنکه که این کلام محکم و قرآن فارق بین حق و باطل
و نور آشکار فرو فرستاده از نزد پروردگار عالمیان و
پدید آورنده جمله عقول و موجد کلیه فصاحت و بلاغت
و مدبر تمام امور نبودی هر آینه مسلّم اختلافی از حیث بلاغت



ومتانت وتفاوتی از جهت ترتیب اسلوب ونظم ولطافت
وهمینطور از سایر جهات درو یافت شده واین مقدار
از عقلاء وعلماء وبلغاء خورد نقص وفی الجمله عیبی باشد
بدین معنی که از این سی جزو موجود یکمیزان واندازه از وی
فصول از مرتبه اعجاز برایش حاصل تا افراد بشر بتوانند
چون آن بعض غیر معجز ترکیب حروف نمایند که قال الله تعالی
وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا
پس بودنش بنهج واحد که هیچکس را نرسد تا اقصر سوره
چون سوره ایشان نماید وهمینطور از هر جهت که تصور
شود مذکر ومنبه هر با دانش ودلیلی محکم برای جمله با خرد
خواهد بود که محالست از غیر ارسال الهی وانزال رحمانی
چنین امر بزرک وکار خطیر ومعظمی صورت پذیرفته ودست
دهد ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ
ای بیچارکان که هنوز مراتب فضل وکمال نیافته واز حرمان

دانش بهره ور نگشته گوش با راجیف بیخردان و مردمان
غدار مکار نکنید و شریعت مطهره که آن قدر از علماء
راسخین زحمت کشیده و صدمات خورده جانها نثار نموده
از دست ندهید خدای میداند که همه مردم در مقام
کسب جاه و ریاست نبوده نظر بعض از اشخاص نموده
قدری در مقام تزکیه برآئید و فی الجمله یادی از روز سخت
خویش و عقبات پر عقوبت نمائید امر دین نه چنانست
که نتوان سهل شمرد و آسان انگاشت و پیروی جمله
از شیاطین و مفسدین از اطاعت خالق مهربان و
رسول کرامش دست برداشت زنهار که فریب مضلین را
نخورده باقوال کاذبه فرق باطله و افعال و اعمال ریائیه
اقوام ضاله اعتناء ننموده عروة وثقای الهیه و حبل متین
کردگار یگانه را رها مکنید که بقدر خردلی از
ملت اسلامیه و طریقه اثنا عشریه تجاوز نمائید خدای



گفتار مخبر

دانند افسوسها خورده بسی پشیمانیها خواهند کشید
یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء
عظیم و دیگر از چیزها که اولوا الالباب را آیتی برهان
و دلیلی محکم است بر حقیت شریعت مطهره اینکه این رسول
اکرم در هزار و سیصد و کسری قبل که چه اندازه مردم
وحشی و بی تربیت بوده خصوص اعراب معلوم الحال
و مشهود الافعال در عرض بیست و سه سال چه میزان
شب و روز در مقام تربیت و زحمت و تعلیم این مردمهای
بی تربیت بر آمده چه قدر نشر احادیث متینه و قوانین
محکمه فرموده مرات کثیره در غزوات و حروب شده بود
تشریف فرما شده در هر علم و فضل و خصلت پسندیده
و آداب مرضیه برتر از هر عالم و فاضل و اوصافش اجل
و خوشتر از هر جمیل و محمود و مطبوع الاحوالی بوده در
صورتیکه جالسین و حاضرین در محضر شریفش جملگی بخردان

محروم



محروم از کمال و بادیه‌نشینان مهجور از عقل بشری از ادراک
مگر معدودی که بمراحم و دستور حضرتش کوی سعادت
برده و مراتب علم و عمل را بر حسب رضای حضرت حق و مجاهدهٔ
با نفسهای خویش بجاهای بلند و درجات ارجمند رسانیده
بلکه اشرف از عالمیان و بالاتر از برگزیدگان و مقربان
عالم قدس گشتند آیا هیچ ممکنست که در این مدت بدون
هیچ معلم و دلیلی با آنکه فرض نمائیم کسی با آشنائی هم از
افراد انسان داشته باشد این اندازه و درجه از مشاغل علم
داشته و همگی را در نهایت کمال و خوبی ترتیب داده بانجام
و پایان رسانند که کفایت عقلا را ملاحظه نمودن در آنچه
مشتمل است بر آن شریعت مطهره و ارکان نبوت از
دقایق نافعه و فوائد کثیره ملاحظه فرما حال علمای محققین
و قدمای مدققین و مهرهٔ راسخین و دانشوران متفطنین را
که بعد از هشتاد یا نود سال از زحمت در علوم حکمیه



و معارف

ومعارف ربانیه وقوانین اصولیه ومسائل فقهیه ۱۳۸
هنوز عشری از اعشار و یک از هزار از انچه سلطان
الموحدین واشرف الانبیاء والمرسلین فرموده اند بتنبه
ودرک وفهم ننموده اند پس چه مینمودند این جمع کثیر
وجم غفیر اگر بنا بودی در مقام تاسیس و تقریر اینمطالب
مهمه وضوابط متقنه برایند و بانفسهم ترتیب قانونی
دهند مشاهده میشود که معاندین طریقه بعد از زحمات
کثیره و رنجهای بیشمار روادار شدند انقدر از کیاست
ودانش رسومات پولتیک وسیاست بخیال خویش
چه اندازه در قوانین خود نقص یافته و بدینواسطه
بفاصله مدت کمی در مقام تغییر و تبدیل بر میایند
وای از مردمان احمق و بیخردان سفیه دور از قول صواب
وطریق حق که هیچ در مقام تعقل بر نیامده و زمانی
تامل و تفکر ننموده فریب بعض شیاطین را خورده

حقد و مخالفین شریعت نبویه ص



جواهرات نفیسه را از دست داده لایزال در صدد
برآوردن ریشهٔ خویش و با غایت جهد طریق ضلال را
اختیار کرده زمانی نزد اهل دانش رفته ساعتی مجالست
مردمان با خرد و بینش را طلب نموده سؤالی از دانشمندان
موحدین نداشته همیشه در پی متابعت فرق مختلفه
وشعب ضالهٔ مضله رفته گاهی دهری و زمانی طبیعی و وقتی
بابی و ساعتی شیخی و حالی باطوار دیگر و بازیها نو درآمده
چنگ زده هر زندیقی اختراع مذهبی نموده و هر سالوس
مکاری ابداع ملتی کرده آه مردمان بیچاره وای عوام محروم
از موهبت عظیمه خدای داند که بزرگان دین و مؤمنین بحضرت
سید المرسلین و علماء و خردمندان سابقین و عقلاء
موحدین زاهدین زحمتها کشیده و رنجها برده و از
روی کمال جزم و یقین پیروی نموده و حقیقت ملت اسلامیه را
بواسطهٔ مجاهدات نفسانیه و افاضات ربانیه بچشم بصیرت



بقلب روشن وگوش هوش مشاهده نموده ویافته اند
وچه قدر کوششها دراین باب فرموده تمام سعی آنها
یافتن حق وحقیقت امر وطریق هدایت بوده زنهار
فریب سفهاء وشیاطین مخورید واز راه مستقیم دورطرف
معوجه خود را نیندازید مخصوص بسمت سنکلاخها
نشوید بنظر بعضی از اشخاص که اسم خود را زاهد ومجاهد
گذارده وهمه اش را در مقام دنیا طلبی هستند نمائید
خدای عادل شاهد است وکفی به شهیدا اگر اهل حق
وصاحبان علم ودانش نبی بوده وهمگی طلبا لمرضات الله
ونظرا الی رحمته در مقام تحصیل حق وطریق رشد
بر آمده دین اسلامیه وطریقه اثنا عشریه را در کمال ظهور
ونهایت وضوح برحق ومحکم ومقررا من عند الله دانسته
وتا منتهای دقت درستی وصدق وبرا یافته متشکرانه
وبایک دنیا نیکبختی وخوشوقتی در مقام تصدیق وپیروی

ومتابعت

۱۴۱ وهنا بعث بر آمده ما در مقام تطویل و تفصیل بر نیامده
و همه اثر را با کمال اختصار بیان نمائیم دلائل واضحه و براهین
محکمه باهره نیز چند است که بتوان در اوراق چند رقم
نمود و هر که میل بملاحظه بیش از این مذکورات است از
کتابهای فارسی پس بر او است مطالعه کتب مبسوطه
که علماء محققین بلسان فارسی و در کمال سهولت ترتیب
داده تا کسانیکه فهم بعض کتب را ندارند بی بهره نمانده
پیروی جهال و شیاطین ننمایند وَمَنْ جاهَدَ فَاِنَّما
يُجاهِدُ لِنَفْسِهِ وَاِنَّ اللهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ و بعد
از آنکه بر هر متعقل ظاهر و با تامل در مذکورات معجزه
فرموده و کمال تصدیق بمراتب رسالت و بعثت و نبوت
بر ایشان حاصل شد خاتمیت و جنبه امامت در مقام
ارشاد مسترشدین و هدایت مستهدین برای آنحضرت
با شرافت و جوهره رحمت و سعادت نبی پیدا و در نهایت

ظهور است چه گذشته از اخبار متکاثره و احادیث
متواتره متوافره که لا نبی بعدی و غیر این از نبی اکرم کلام
محکم الهی و قران منزل ربانی ناطق و معلن بوی است
قال الله تبارک و تعالی ما کان محمد ابا احد من رجالکم
ولکن رسول الله و خاتم النبیین و این مطلب دلیلی
بزرگ بر حقیت وی خواهد بود خصوص بجهت در ماندن
این عصر که بعد از اثبات وجوب بعثت و مجیء رسولان
کثیره بر حسب تواتر عقلاء را مسلم است که لولا کون
النبی الاشرف نبیاً هر اینه واجب بود ارسال رسولی
در این مدت مدیده و وقوع اختلافات کثیره چه از زمان حضرت
عیسی علی نبینا و آله و علیه الصلوة و السلام الی یومنا هذا شاید
هزار و هشتصد سالی متجاوز و معلوم است و اینکه از زمان رحلت
رسول اکرم و نبی مکرم و خاتم پیغمبران رسولی نیامده
و مقنن قانونی از جانب حکیم درستکار صانع بیمثل

۱ از انقطاع حجت مسلمین ص

۲ یعنی ختم و نهایت بودن او رسل را و اخبارش باین امر جلیل و شرافت ابدی صح

۳ اگرچه اندازه خارجش از طرق تقیید متواتر در جهات لغت رفته اند صح

معین نگردیده راستی و درستی فرمایشات حضرت نشر

مظهر و باعث کمال اطمینان خواهد بود و تابع و مؤمن

بوی و مصدقش در نهایت ایمنی و سرور و آسایش خاطر

که واولئك لهم الامن واولئك هم المفلحون

و این است دین قویم و طریق مستقیم بی خطر والسلام

علی من اتبع الهدی

گفتار ششم

در امامت است بعد از آنکه بحمد الله تعالی اثبات

نبوت بکمال وضوح و نهایت سهولت و ظهور نموده شد

در این گفتار دو قسم از دلیل انشاء الله بیان خواهد

یك قسم بر حسب حکم بتی عقل والزام جزمی وی و دیگر

طریق نصوص وارده در کلام مجید و اخبار کثیره متواتره

اما طریق عقلیه آنستکه این پیغمبر بزرگوار و کامل العقل

ستوده درست رفتار که خاتم جمله انبیاء و قانونش

پس من جمله



مجری ومعمولٌ علیه الی یوم المیعاد است ّ یا بعد از رحلتش
نصب خلیفه و راهنما و حافظ شرع ومبیّن احکام کتاب
آسمانی وتوضیح نماینده تاویلات ومتشابهات قرآنیه
ومروّج قوانین الهیّه وکسیکه تالی رتبه رسول بوده
وسبب انتظام امور شود ومردم اقتدا بوی نموده
ودارای مرتبه عصمت بوده برخدای یکانه وحکیم
صانع مهربان وخالق جملهٔ عقول وعاقلان از راه
لطف ومکرمت لازم است یا وجوب ولزومی نداشته
مسلّم میدانیم که عقل هر عاقل در اقصی مرتبه بر اهمیّت
حکم بلزوم آن خواهد نمود چه بعد از آنکه بنای حضرت
ربّ العزّة بر تکریم بنی آدم وهدایت ایشان شده که
آمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللهِ
وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وبمقصود اصلی
از رسانیدن ایشان رسول را مبعوث نموده ودعوت راهنمائی وتعلیم معارف ربانیه

و وا داشتن آنها است باینکه در تحت قانون الهیه
بوده و بدستور وی رفتار نمایند تا بفیوضات عظیمه
نائل و باجور جمیله واصل شوند که لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ اِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا
عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ
وَاِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ و مشیت
کامله بواسطه مصالح کثیره براین جاری نشد تا همین منذر
و هادی گرامی همیشه و تا یوم المعاد در دنیا توقف
نماید پس لابد و ناچار اگر کسی معین نفرموده که عباد را
بداعی و مربی فی خوانده باحکام الهیه و قوانین شرعیه
باشد تمام زحمات حضرت رسالت پناهی بیهوده
و جمله احکام عاطل و بالکلیه مهجور و متروک میماند
چه بدیهی است که همچنانکه در تاسیس شریعت و قانون
وجود رسول لازم است همانطور برای ابقاء وی



وجود هادی و جانشین و مروّج و مبلغ لازم خواهد بود
تصور فرهاد در سلطنت ظاهریه که اول کار دیگر مینمایند
تعیین جانشین و ولیعهد نموده تا اسباب اختلال و
اختلاف فراهم نیاید چگونه پیغمبری که مبعوث بر تمام مردمان
از زمانش تا یوم المعاد است من الانس والجن و باید دین
او همیشه برقرار و بساط رحمت گسترده که وما ارسلناک
الا رحمة للعالمین هیچ وصی و خلیفه بعد از
خویش بامر الله و باذنه معین نفرموده امر دینش را
ناقص گذارد چه اگر بنا براین بودی دعوت رسول نعوذ
بالله کار بیمصلحتی شدی رحمت واسعه شامله نبوده
منت عظیم چندان جلالتی نمیداشت پس بر ضرورت وجه
و بداهت و کمال وضوح هر عاقل که فی الجمله تعقل نماید
خواهد یافت که تعیین جانشین و مروج و باقی دارنده
برحسب لزوم از حضرت رسول بامر الله العلی العظیم والصانع



العلیم

١٤٧ العلیم الحکیم بایستی تا امر دین قوام وقراری یافته امور
عباد مختل و درهم نماند واما بنص و این دو قسم است
جمله نصوص وارده در کلام عزیز است وبقیه اخبار
صحیحه محکمه آنچه کلام مجید ناطق بوی است من جمله
قال الله تبارک وتعالی شانه العزیز اَطیعوا الله وَ
اَطیعوا الرَّسولَ واُولِی الاَمرِ مِنکُم پس مقارن فرمود
اطاعت صاحبان امر را با اطاعت خود ورسول گرامیش
واعلام نمود عباد را باینکه غیر از رسول گرامی بایستی
مطیع اشخاص دیگر نیز باشند و مراد از اولوا الامر اولا
برحسب تفسیر آیه شریفه که بچند طریق از سلما وغیره نقل
شده ائمه معصومین وهداة راشدین علیهم السلام اند
وثانیا آنچه را آیه شریفه از احتمالات در وی جاری است
خالی از این سه قسم نیست یا مراد از صاحبان امر امراء
و پادشاهان باشند یا علماء غیر معصومین و یا اشخاصی



که تالی مرتبه رسول اکرم و دارای وصایت و عصمت (عصمت) و
و خلیفه و جانشین و مقرر از حضرت او نبید اما قسم اول
پس بطلانش نسبی ظاهر و هویدا است بواسطهٔ آنکه ثلثه
(اولاً) بعض از آنها کافر بوده اند و فرمودهٔ خدای قاهر و خالق
متعال در کتاب مجید و کلام محکم حمید وَاِذِ ابْتَلٰی اِبْرٰهِیمَ
رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا
قَالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِی قَالَ لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ و
آنکس که کافر بوده اقوی مراتب ظلم در حق وی ثابت
و محقق و قابلیت مرتبهٔ مطاعیت نسبت بکلیه
مردمان و خلافت از حضرت کردگار و وصایت نبی
بزرگوار را نخواهد داشت که گفت تقدست اسمائه
و عظم شانه اِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ وَالْکَافِرُونَ هُمُ
الظَّالِمُونَ و اگرچه این شخص مشرک توبه نموده و داخل
در زمرهٔ مؤمنین و موحدین شود و لا یذهب علیک



زعم

زعم الباطل که نهایت معنای مستنبط و مستفاد از آیه
مبارکه ثبوت عدم لیاقت برای امامت و خلافت
در زمان کفر و حالت شرک و لا نسلم دلالت آن بر نفی
صلاحیت بهر این منصب بعد از اسلام و ایمان
چنانکه توهم نمودند گروه متعصبین از عامه و مبغضین
از فرقه اهل خلاف و منهم القوشجی علیهم لعنة الله تعالی
ابد الابدین که بتحقیق این تعسف گذشته از ثبوت کمال
بُعدش بواسطه قواعد لفظیه مقرره و رسوم مسلمه
ادبیه که نفی مستقبل مفید شمول و عموم است تمام ازمنه
آتیه را بدلیل صحت استثنای آنچنانی که اگر نباشد
در مقامی با وجود صحتش هر آینه مسلم است معنای
شمول و محقق است مفهوم عموم و بعجالة مفقود از آیه
مبارکه و غیر واقع در او است ظاهرتر و آشکار است
مهجوریش از طریق حق و دوریش از صواب نزد صاحبان



دانش و اولو الالباب بواسطهٔ آنکه زمان عرضه
داشتن حضرت ابرهیم علیه و علی نبینا و آله الصلوة
والسلام بخدای متعال جلت عظمته که این مرتبه و مقام را
مقرر و مجری فرماد در حق ذریه و اخلاف من ناکونی مراد ش
این بود که در حال کفر و شرک چنین درجه باتهام رحمت
نمای بریه الله عن ذلک وما کان للمؤمنین ان
یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی چه جای آنکه
درباره آنها خواستکار امامت و خلافت کردد
هر فی الجمله با ادراک و شعوری بداهة خواهد یافت که
شخص ضال مضل وعدو خدا و رسول و عابد شیطان
و پست ترین جمله موجودات و کسیکه خداوند قهار
بیزار از او است امیر بر مقربان درکاه قدس و پسندیدکان
ذاو مقام و محبوبان حضرت ذو الجلال نخواهد شد چکونه این مطلب
بر نبی اولو العزم و رسول عالیمقدار و خلیل خداوند جلیل

پوشیده و مخفی ماندی وَاِن لَم یَنتَهُوا عَمّا یَقُولُونَ
لَیَمَسَّنَّ الَّذینَ کَفَروا مِنهُم عَذابٌ اَلیمٌ با اینکه مقصودش
استدعا و تمنای این رتبهٔ ارجمند و درجه بلند
بهر موحدین و مؤمنین و زاهدین از دو سه اش بوده
علی سبیل الاطلاق ولو ابتداءً کفر برای اینها محقق
و پس از شرک و کفر در مقام ایمان بخدا و اذعان
برسل و انبیاء و سیر در جادهٔ پرهیزکاری و تقوی
برآمده باشند اینمعنی طوری است که ابتداءً ممکن است
قرابتی بذهن یافته بمرتبهٔ قبول و درجه تصدیق برسد
ولذا اثر ان از مخالفین اذعان بصحت و درستی این
مطلب نموده و دم خلفاء مضلین را از دست نداده اند
چون در اول وهله انسان التفات بجهات فسادش
نداشته و امضای استحکامش را خواهد نمود و این
قیاس نیست بلکه منظر است از جهتی والآن منافقین



من المهد الی اللحد در درجات کفر و طبقات شرک
صعود میفرمودند پس از اینجا معنای ثانی ممکن القبول
بود حضرت حکیم اشاره و تنبیه فرمود که این اشخاص
نقض الهیته نموده و بنیانشان بر ایمان و تقوی نبوده
محالست بمرتبه رفیعه و خلافت ربانیه رسند و این
مقام و رتبه منحصر بموفون بمیثاق و معصومین خواهد
والحاصل اگر گفته شود حضرت نبی بزرگوار طلب این
مقام برای ذریه کافرین نموده در حال کفر آنها کافی نیست
قائلین بدین مقاله را جهنم سیصلونها و بئس المصیر
و اگر انکار حضور زیارت نکرده و تسلیم شود که مراد
موحدین و متقین از آنها بوده عموما اگر چه نسبت
باشخاصیکه ایمانشان مسبوق بوده بکفر و خدای
متعال آنحضرت را تنبیه فرموده و یکقسم از موحدین را
که مسبوق بکفر بوده اند استثنا نموده پس مطلوب ثابت



ومدّعا محقق خواهد بود والسّلام علی من اتبع الهدی
وتنزه عن الانغمار فی الجهالة والعمی وثانیاً همگی جابر و ظالم و
جملگی در مقام جلب نفع خویش و ستم بر عباد هستند
وامر باطاعت چنین اشخاص خلاف عدل و منافی
با منصوصات قران ناطق بالقسط و حاکم بالحق است
قال الله تع یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین بالقسط
و دیگر امر ربی بالقسط و دیگر و اذا حکمتم بین
الناس ان تحکموا بالعدل و بعد از انکه حاکم بالعدل
نشدند حکم بانچه خدا فرموده ننموده اند و تعدّی از
حدودش کرده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك
هم الظالمون و دیگر امراء غیر منصوبین حضرت پروردگار
حکم هرچه را هوای انها مایلست رفتار نمایند
واین بکلی از شریعت مطهره خارج است کره ولا تتبع
الهوی فیضلك عن سبیل الله ان الذین یضلون

ومن یتعدّ حدود الله فاولئك هم الظالمون

عن سبیل الله



عن سبيل الله لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب
وايضاً و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا و
اتبع هويه و كان امره فرطاً وايضاً و من اضل
ممن اتبع هويه بغير هدى من الله ان الله لا يهدي
القوم الظالمين پس مسلم غير حاكم بما انزل الله و
متابع هواى خويش فاسق و ظالم بلكه فدى بيشتر
از اينها دارای مراتبست و قال الله تعالى و لا تركنوا
الى الذين ظلموا فتمسكم النار و همينطور ساير از
عيوب و منافياتى كه هر في الجمله ذى عقلى را پيدا و
شايد ذكرش توضيح و اضحات شود چه اينها اغلب
بخبر از حق و جنود شياطين و همگى جاهل و ظالم و فاسق
و بسى از معايب مسلمه نزد جمله افراد بشر را واجدند كه
ذكرش موجب ملال است و اما قسم ثانى كه علماء باشند
يعنى اشخاصيكه غير معصوم و در مقام تحصيل علوم برآمده اند

اينها

155

اینها نیز مسلم خودشان و هر عاقل خواهد بود که هیچ یک
بوجه اتم مراتب کالیه را تحصیل نموده از روی قطع احکام را
بالکلیه استنباط نفرموده و چه اندازه از متشابهات
قرائنه را هیچ ندانند و اگر نبود اخبار و آثار ائمه هداة
معلوم شد که چگونه نمیتوانستند کسب قوانین شرعیه و
اصول دینیه و قواعد فقهیه نمایند نه گمان شود که
این کلام سرزنش بر ایشانست بلکه خود اینها مفتخرند
باینکه برسند بمقصودی از مقاصد ائمه معصومین سلام
الله علیهم اجمعین بل لا فخر اعظم منه که فرموده اند خود
آن بزرگواران إنّ أمرنا صعبٌ مستصعبٌ لا یحتمله
الا عبدٌ امتحن الله قلبه للایمان ولا یعی حدیثنا الا
صدورٌ امینة واحلامٌ رزینة و اغلب احکامی که دانند
بطور قطع نبوده کثیرش ظنی است و نسبی ظاهر و پیداست
که در صورت ممکن از علم متابعت ظن کمال منافات با طریق

فهم معارف باید و



عقل وشیوه خواست کرو لا تقف ما لیس لک به
علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه
مسئولا وان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن
سبیل الله ان یتبعون الا الظن وان هم الا یخرصون
ودیگر چون هیچجا معصوم نبوده امر با طاعت غیر
معصوم بطور اطلاق چنانچه در آیه شریفه است از نا
حضرت ذو الجلالی محالست چه غیر معصوم جایز الخطا
بوده واطاعت چنین کسی عقلاً ونقلاً در هر امر وبطریق
کلیه جایز نبوده بلکه ترک آمّا بطریق ضرورت عقلیه که گذ
سابقا واما نقلا قال الله تبارک وتعم یا ایها الذین
امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین وقران مجید بعض
ازاو مفسّر است بعض دیگر را ودر سوره دویم در علامات
صادقین ومتقین فرموده است ولکن البر من امن
بالله والیوم الاخر والملائکة والکتاب والنبیین

ولا تتبع سبیل الذین لا یعلمون

این را بایستی اخبار نموده واطاعت معصوم را لازم دانسته وواجب شمرد

وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ

وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَوةَ

وَآتَى الزَّكَوةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ

فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ

صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ وچون از جمیع این خصوصیات

مقرره واوصاف مذکوره در این آیه مبارکه یکی از انهارا

که معنایش بر هر متعقل ظاهر و نزد شخص متأمل واضح

واشکار است اخذ نموده ودر صدد تبیین مقصود

ومراد از این آیه مبارکه برای ما مسلم ومبرهن گردد خروج غیر معصوم

از دایره صادقین ومتقین را چنانچه امر فرموده جلت عظمته

وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا واین عهد که باید وفا

بوی شود مسلم است بر حسب ضرورت ونزد علماء تفسیر شمولش

جمله عهود را از معاهدات الهیه وخلقیه بلکه بمراتب

عدیده وموازین کثیره عمل نمودن بمقتضای موثق وبانه



وعهود الهیه اولویت وبرتری خواهد داشت فرموده
تقدست اسماؤه در سوره سیم اِنَّ الَّذِینَ یَشتَرُونَ
بِعَهدِ اللهِ وَاَیمانِهِم ثَمَناً قَلِیلاً اُولٰئِکَ لاخَلاقَ
لَهُم فِی الآخِرَةِ وَلایُکَلِّمُهُمُ اللهُ یَومَ القِیٰمَةِ وَلایَنظُرُ
اِلَیهِم وَلایُزَکِّیهِم وَلَهُم عَذابٌ اَلِیمٌ واین دو قسم
از پیمان که باید برحسب ترتیب آنها رفتار شود
اما عهود خلقیه که مقرر در شرع مبارك ومعین
نزد جمله با دانش است وشامل است او را عقود در باب آتیه
واما میثاق الهی گفت عز اسمه اَلَم اَعهَد اِلَیکُم یابَنِی
آدَمَ اَن لاتَعبُدُوا الشَّیطانَ اِنَّهُ لَکُم عَدُوٌّ مُبِینٌ
وَاَنِ اعبُدُونِی هٰذا صِراطٌ مُستَقِیمٌ پس کسیکه
عبادت شیاطین نموده ونقض عهد پروردگار
عادل کرده بتصریح ونص آیه مبارکه از زمره صادقین
نخواهد بود اما آنها که کافر شدند ولو بخط ظاهر آیات

شکستن و وفا نمود نشان پیمان الهی را بواسطهٔ
انکه عهد سابق تخصیص بزمانی دون زمانی دیگر نداشت
که ان الله لا یرضی لعباده الکفر و بری من المشرکین
و بر سبیل قطع مسافت بر کفار که این جماعت و گروه
ناقضین میثاق و غیر وافین بعهد الست میباشند
اگر بعد از کفر اذعان بخدا و رسول نموده و ایمان اوردند
این خود عهد تازه و جدیدیست این را نیز اگر باتمام
رسانیده و کافراً از دنیا رفتند فمصیرهم الی النار و کر
نقض پیمان ثانی ننموده و مؤمناً رحلت کرده فیدخلهم
ربهم جنات تجری من تحتها الانهار و لی نیستند از
جمله کسانیکه هیچوجه اطاعت شیطان نکرده و نقض
عهد ننموده باشند بلکه شکسته عهد اول را وفا
نمودند بمیثاق مجددی و لهذا قابلیت و لیاقت خلافت
از حکم عدل المثال و وصایا از رسول عالیمقدار نداشته

شنود محضاً م



محالست بدین مرتبه رسند که اَفَمَنْ اَسَّسَ بُنْیَانَهُ عَلی
تَقْوی مِنَ اللهِ وَرِضْوانٍ خَیْرٌ اَمَّنْ اَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی
شَفا جُرُفٍ هارٍ و امّا غیر کفار خالی از این دو قسم نباشند
کثیری که یکسره فانی و دائم در انجام دستور الهیه لا یزالی
و ثابت بعهود باشند و موضعی بلکه زمانی در مقام اطاعت
حق و ساعتی در متابعت میل خویش و پیروی وسواس
ابلیس رجیم شوند این گروه اگرچه بمیزان قسم سابق مخالفت
نور زیده لیکن اینها نیز فی الجمله در مقام نقض عهد
بر آمده اند ولو بمقدار آنی عصیان نموده و از امر الهی تجاوز
کرده باشند ناقض میثاق خواهند بود که ما جَعَلَ اللهُ
لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فی جَوْفِهِ و مسلم صافقت بر اینها که
نخواهند بود از موافقین بعهد خود کما هو حقه ولیاقت آن
ندارند که اعظم الطاف در حق اینها مقرر گردیده و در محل
نبی بزرگوار و خلیفهٔ خدای متعال اقامه نمایند بلکه بالاترین

از لیته نموده

از مراحم کسیرا سزا است که بر نوعی از اقسام اطاعات را
معمول داشته و هنر از جمله مطیعین رفتار نموده است
و هذا من الضروریات این جماعت کثیره بعد از تنزّل از
این مقام بتفاوت درجات ایمان و اذعان و انقیاد ایشان
صعود در مراتب قرب و رحمت خواهند نمود کلٌّ علی حسبه
و قلیلی که مؤیّد از ناحیه حضرت حقّ علیم و پاکیزه و طیّب
بالطاف خالق کریم و معصوم و محفوظ از ذمایم بفضل
خدای عظیم بوده بطوریکه هیچ زمان در مقام اطاعت
شیاطین و همراهی جنود ابلیس بر نیامده و قید انقض
میثاق نفرموده اند آیینه باصفاء ایمان خود را
بغبار تیره کفر مظلم ننموده فَاُولٰئکَ لَهُمُ الاَمنُ وَ اُولٰئکَ
هُمُ المُهتَدُونَ این جماعت سزاوارند بهر یک نوع
تعظیم و تکریم و اعطاء شرف و افتخار که لا یَسَعُهُم مَلَکٌ
مُقَرَّبٌ وَ لا یَبلُغُ دَرَجَتَهُم عِبادُ اللهِ المُکرَمُونَ که انبیا



با وجود جهت بشریت بمقتضای حقیقت ملکیه
صرف رفتار نموده اند و هر قسم از مراحم کریمه که درخشان
مبذول شود بجا و در کمال موقع و محل است بلی من اوفی
بعهده واتقی فاولئک هم المتقون و ثبت المطلوب که
ما از معصوم چیز دیگری اراده نداریم هر کس که داخل آیهٔ
والموفون بعهدهم اذا عاهدوا و ابی نقض مواثیق
نفرموده ماموریم باطاعت وی و حاضریم در کمال انقیاد
او و لی فرموده جل شانه و قلیل من عبادی الشکور
و دیگر تا کسی برگزیده عند الله و تعلیم شده بالهام او نگشته
و تکمیل نشده خود محتاج بهدایت است پس نتواند غیر را
هدایت نماید و دیگر مخاطبین در این شریفه تمام مؤمنین
خواهند بود و بایستی اولی الامر و صاحبان امر در تمام
اوصاف افضل از باقی و غیر خود باشند و گرنه لازم آید
تقدیم مفضول بر فاضل و سابقاً بطلانش ظاهر گشت

و مسلم

ومسلم عند کل عاقل خواهد بود که هیچیک از علماء را مشتهرین
غیر ائمه طاهرین از زمان حضرت رسول اکرم الی عصرنا
هذا افضل از همگی و دارای مرتبه عصمت نبوده بلکه
هریک از جهات کثیره نقص داشته پس در کمال وضوح بدیهی
نسبت باین مرتبه ضرو
وضروری هر متعقل خواهد بود که کسیرا بایستی صانع
حکیم وخالق یگانه امر باطاعتش بطور اطلاق نماید در
هر علم وکمالی افضل از سایرین وخود کامل در وی بوده
وبالهام الهیه ومشیت ربانیه وتعلیم قدسیه هادی
الی الحق وسالک فی المنهج المستقیم باشد وتمام قوانین
شرعیه وشرایع رحمانیه را بطور یقین واز روی کمال
جزم داننده تا نظام عالم برجا وامور معاشیه ومعادیه
بانهایت خوبی ومنتهای استحکام وانتظام برقرار شود
چه خود در محل دیگر فرموده ولو ردوه الی الرسول و
الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم



پس اگر عالمین بتمام محکم و متشابهها نباشند چگونه استنباط ۱۶۴
توانند نمود و من جمله از نصوص الیوم اکملت لکم دینکم
واتممت علیکم نعمتی و مسلم تعیین وصی و جانشینی
از برای نبی که دارای مرتبه عصمت و عالم بجمله علوم بود
و مردمان را بعد از نبی هدایت بوی نماید یکی از نعم عظیمه
الهیه است و اگر تعیین او نموده بودی چنین آیه نازل
نشده و اخبار باتمام نعم نفرموده بود و چگونه ممکن است
که خداوند متعال نقصی در شریعت مطهره گذارد که خود
فرموده واسبغ علیکم نعمة ظاهرة و باطنة والله
متم نوره ولو کره المشرکون و دیگر ما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون و سابقا ذکر شد که غرض
از خلق عبادت و اعطاء جزاء است و این فرع بیان
احکام شرعیه و طریق ستایش است و این نیز فرع
بر وجود مبین و هادی خواهد بود و از جمله و یوم

نبعث



نبعث من کل امة شهیداً علیهم من انفسهم وجئنا
بك علی هؤلاء شهیداً پس در هر عصری لازم است
که حجتی من عند الله العظیم بوده تا گواه بر حال مردم باشند
و بالضرورة باید ان شهید دامنش از لوث معصیت
بری و جامه اش از اوساخ جهالت طاهر باشد و الا
او نیز مشهود علیه خواهد بود و شاهد بر دیگران نتوانند
شد که فرموده وما کنت متخذ المضلین عضداً و لا
ینال عهدی الظالمین و نتوان گفت که وجود مبارك
نبی اکرم خود کافی است و احتیاجی بدیگران نیست
بواسطه آنکه شاهد در عالم واحد بایستی حضور با مشهود
علیه داشته باشد و القران العظیم یفسر بعضه بعضاً
گفت تقدست اسماؤه حکایة عن عیسی بن مریم وکنت
شهیداً علیهم ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت
الرقیب علیهم وانت علی کل شیء شهید و سایر



گفتار ششم

از آیات قرآنیه که ظاهر است بر هر متعقل که فی الجمله
تأملی در کلام مجید نماید پس بر حسب دلائل ظاهره عقلیه
و نصوص کثیره از آیات شریفه که ما در مقام تطویل بر
نیامدیم بلکه بنبذی از آن ذکر نموده ایم غیر از رسول اکرم صلعم
که برای تأسیس قانون الهی لازم بوده مبیّن احکام و هادی
ناسی نیز بغیر وی لازم و معیّن و از جانب حضرت قادر متعال
جمیع مؤمنین مأمور باطاعتش شده اند همچنانکه مأمورند
باطاعت رسول گردیدند و امّا نصوص نبویّه پس در این
باب پس بیرون از حصر و حدّ است و در تمام کتب موافق
و مخالف بسی کثیر است و ما در مقام اثبات امامت خاصّه
انشاء الله جمله ذکر خواهیم نمود و بعد از اینکه بحکم بیّن
عقل مستقیم و نصّ آیه شریفه و نصوص کثیره منقوله
رئیسی غیر از رسول اکرم مسلّم و بر حسب براهین عقلیه
مذکوره در اینباب و در گفتار اثبات نبوت دانستیم



که غیر

۱۶۷

کہ غیر معصوم و غیر افضل از سایرین پیشوا نشد عقلاً
و نقلاً چنین امر غیر جایز و غیر واقع خواهد بود باید
تأمل نمود کہ آیا تعیین مقررین من عند الله تعالی برای
هدایت مردمان و خلفاء و امناء وی نیز از ناحیہ حضرت
رب العزة و رسول کرامیش لازم و واقع است یا لزوم
و وقوعی نداشتہ و ممکن است کہ مکلفین خود در مقام تمییز و تشخیص او
برآمده نصب جانشینی نمایند در اینباب نیز و قسم از
دلیل انشاء الله ذکر میشود عقلاً و نقلاً اما بطرق
عقلیہ من جملہ آنکہ هر فی الجملہ عاقل را بسی ظاهر است
کہ اگر مولائی امر نماید عبد خود را بچیزی بدون تعیین
چنانکہ گوید امروز مثلاً یک عمل انجام ده یا یک شیء غیر
معینی را برایم حاضر نما مورد مذمت عند العقلاء
خواهد بود و مسلم تسفیهش نموده و جهی برایش متصور
نشود پس چگونہ مؤمن جرئت کند کہ نسبت بپروردگار



خویش که خالق جمله عقول است تصور نماید که امر باطاعت
اولی الامری نماید در حالتیکه تعیین آنها نفرماید و دیگر
اگر چنین فرض شود مأمور تمکن از اطاعت نداشته
و امر بمحال قبیح خواهد بود و من جمله آنکه امامت منصب
الهیه است و آنچه را که مخصوص بناحیه حضرت ذو الجلال است
خلق را مدخلیتی در آن نباشد و ایضاً اطاعت اولی
الامر فرع بر شناسائی وی است و بعد از اینکه شرط شد
مرتبه عصمت و افضلیت مسلماً غیر از علام الغیوب
کسی عالم باین دو مرتبه نخواهد بود چه بسیار اشخاص که
مدتهای مدید ظاهر خویش را آراسته و باطن ایشان
تیره اند و بدتر از هر ظالم جابر و زندیق کافرند
و اینمطلب را هر کس خواهد دانست و بوجه اخر بعد
از اینکه سابقاً معلوم شد که رسول برای انتظام امور
معاشیه و معادیه است و بایستی از جانب پروردگار



۱۶۹
در امامتش

ازلی تعیین شده امام که همان فایده بروی مترتب چگو
ممکنست حکیم درستکار در مقام اهمالش برآمده و
امور عباد را مختل گذاشته بمیل آنها گذارد و قبح علی
ما ذکرت سایر از دلائل واضحه که هر عاقل را در نهایت
سهولت ظاهر و پیدا خواهد بود و اما نصوص قرآنیه
بر دو وجه است وجهی که دلالت دارد بر اینکه منصب
امامت و وزارت و خلافت بطور اجمال و بمعنای شمول
دارنده تمام مراتب خیرات بایستی من عند الله بوده بعد
از صلاحیت و لیاقت اینمرتبه نه از غیر او من جمله قال
الله تبارک و تعالی وَاِذِ ابْتَلی اِبْرٰهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ
فَاَتَمَّهُنَّ قالَ اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماماً و من جمله
حکایت از موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه الصلوة
والسلام وَاجْعَلْ لی وَزیراً مِنْ اَهْلی هٰرُونَ اَخِی اشْدُدْ
بِهِ اَزْری وَاَشْرِکْهُ فی اَمْری کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثیراً وَنَذْکُرَکَ



کثیراً انّک کنت بنا بصیراً قال قد اوتیت سؤلک
یا موسی و همینطور و جعلناهم ائمّة یهدون بامرنا
پس تعیین امام و وزیر از جانب خدای متعالست و
هدایت نیز با مر وی خواهد بود و بوجهی دیگر که بیان
آن اثبات نمائیم مخصوص بودن آنچه را شخص امام دارا است
از مراتب بلند و مقامات ارجمند بوجه تفضیل بانعام
حضرت باری عزّ اسمه و اعطاء و اراده او بطوریکه احدیرا
دخالت در او نبوده بخواهش و میل مخلوق انجام پذیرد
و آن وجه این است که اینگونه نیز از ریاست عامّه و هدایت
کلیّه و آنچه از علوم و حکم کثیره لازمه اش خلافت
بمشیّة الله و هدایت من عند الرحمن و فضل و خیر عظیم
و رحمت شامله کثیره است و جز خالق یگانه کسیرا
مدخلیّت در انعام و اعطاء وی نباشد امّا مقدّمه
اولی بدیهی و ضروریست و امّا ثانیه قال الله تعالی



وانی

171 وانّي جاعل في الارض خليفة وانّا جعلناك خليفة
ومن يهدي الله فهو المهتدى ولقد آتينا داود
وسليمان علما وقالا الحمد لله الذى فضّلنا على
كثير من عباده المؤمنين ومن يؤت الحكمة فقد
اوتي خيرا كثيرا وآتيناه الحكم صبيّا وحنانا
من لدنّا وكذلك مكّنّا ليوسف في الارض يتبوّء
منها حيث يشاء نصيب برحمتنا من نشاء تؤتي
الملك من تشاء وتنزع الملك ممّن تشاء والله
يهدى من يشاء الى صراط مستقيم يؤتي الحكمة
من يشاء انّ الفضل بيد الله يؤتيه من يشاء
وما اصابك من خير فمن الله والله يختصّ برحمته
من يشاء وقالوا لولا نزّل هذا القرآن على رجل
من القريتين عظيم اهم يقسمون رحمة ربّك نحن
قسمنا بينهم معيشتهم في الحيوة الدّنيا ورفعنا

بعضهم



بَعضَهُم فَوقَ بَعضٍ دَرَجاتٍ پس مسلّم هر متعقل گردیده

که عقلاً و نقلاً محال است مخلوق تعیین رئیس نمایند

وچه میزان حضرت پروردگاری در اینباب تأکید فرموده

وچه اندازه آیات قرآنیه مصرّحه و در مقام سرزنش

وذمّ اشخاصیکه گمان اینمعنی کرده بوده اند برآمده قال

الله تعالی وَطائِفَةٌ قَد اَهَمَّتهُم اَنفُسُهُم یَظُنُّونَ بِاللهِ

غَیرَ الحَقِّ ظَنَّ الجاهِلِیَّةِ یَقُولُونَ هَل لَنا مِنَ الاَمرِ

مِن شَیءٍ قُل اِنَّ الاَمرَ کُلَّهُ لِلّهِ ودیگر وَرَبُّکَ یَخلُقُ

ما یَشاءُ وَیَختارُ ما کانَ لَهُمُ الخِیَرَةُ سُبحانَ اللهِ وَ

تَعالی عَمّا یُشرِکُونَ ودیگر وَلا تَتَّبِع اَهواءَهُم قُل

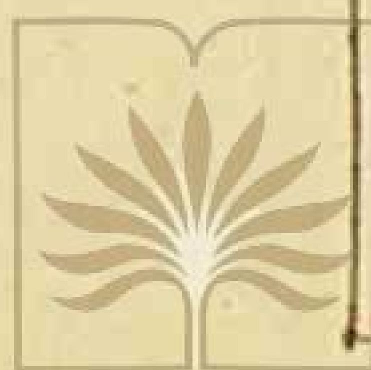
لا اَتَّبِعُ اَهواءَکُم قَد ضَلَلتُ اِذاً وَما اَنا مِنَ المُهتَدِینَ

وَلَوِ اتَّبَعَ الحَقُّ اَهواءَهُم لَفَسَدَتِ السَّمٰواتُ وَالاَرضُ

وَمَن فِیهِنَّ فَلِذٰلِکَ فَادعُ وَاستَقِم کَما اُمِرتَ وَلا

تَتَّبِع اَهواءَهُم وَمَن اَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیرِ هُدیً

من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین و بالجمله
آنچه حاصل از جمله این مذکورات شد آنکه اولاً
هر زمان غیر از نبی اکرم صلعم و خاتم رسل که باذن الله تعالی
در مقام تاسیس دین بر آمده بایستی در مقام اطاعت
اشخاص دیگر که مرتبه نیابت از وی داشته باشند تا امر عالم
منتظم و شریعت مطهره بر قرار ماند اما عقلاً که بدیهی است
و نقلاً اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
و ثانیاً این اشخاص صاحبان امر بایستی از هر جهت افضل
از اهل زمان خود و اعلم و هدایت یافته من عند الله و
دارای مرتبه عصمت باشند که گر غیر این باشد لازم آید
تقدیم مفضول بر فاضل و این محال و غلط است که قل هل
یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و هل یستوی
الاعمی و البصیر و کذا سایر الایات و لازم دارد متابعت
کسیکه خود هدایت نیافته و محتاج بهدایت است که



أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا
أَنْ يُهْدَى وهمینطور موجبست امر مردمان باعمال شایسته
وحسنه درحالیکه خود نیز غیرمعصوم وخطا وعصیان
از او سر زند که أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ
واحتیاج بپیشوا وتعیین وی برای ردع ظالم از ظلم
ونهی از منکر است وبر این فرض او هم محتاج بناهی دیگر است
وبتسلسل وثالثاً بایستی صاحبان امر را معین فرموده
که امر باطاعت اشخاص غیرمعینه از محالات بدیهیه وممکن
نیست برای مأمورین اطاعت وفرمانبرداری آنها ورابعاً
بطریق قطع عقل ونصوص محققه کسیکه این ریاست عامه
الهیه را دارد بایستی معین من عند الرحمن ومنصوب من
الحکیم العلیم باشد ومردمان را در این امر مدخلیتی نباشد
که قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ وَمَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ
عَمَّا يُشْرِكُونَ این است محصول آنچه ذکر شد وبعد از ملاحظه

نمودن

نمودن این مذکورات و تصدیق بر آنچه عرضه داشتیم
از روی تصور و تأمل خیال بایستی در مقام اثبات امامت
خاصه بر آمده و آنچه را که برای هر فرقه متعقّل ظاهر شد
بیان نموده تا با کمال بصیرت ثابت در سلوک طریق مستقیم بوده
و انشاء الله تع در لجه جهالت ابدیه غوطه ور نگردیم:

گفتار هفتم

گفتار هفتم

در اثبات امامت خاصه و نیابت مخصوصه است مسلّم
عقلاء منصفین و محقق عند العلماء المدققین و دانشمندان
اهل حق و یقین است که جانشین من عند الله و رسوله
و وصی حضرت سید الانام و خلیفه بلا فصل وی و امام
جمله متقیان و امیر مؤمنین و رئیس و هادی موحدین
و پیشوای لازم الاطاعه بعد از خاتم انبیاء حضرت
سید الوصیین و امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین علی
بن ابیطالب سلام الله و صلواته علیه و آله است و بعد از وی



یازده نفر از اولاد اویند که نام نامی و سامی گرامیشان بدین تفصیلست الحسن بن علی والحسین بن علی وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی ومحمد بن الحسن القائم المنتظر صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین بدین بنا که بعد از دانستن بدلائل طاهره وبراهین محکمه واضحه که رئیس وامیر منصوب از حضرت رب العزة جل شانه بایستی دارای مرتبه عصمت واعلمیت وافضلیت از کل وهدایت یافته من بامر حکیم قدیر عز اسمه ودانای بکلیه احکام الهیه ونوامیس شرعیه بوده وبالخصوص وعلی وجه التعیین باید رسول بزرگوار نص صریح درباره اش فرموده باشد وما همه مذکورات وشروط را برای ائمه هداة ثابت کرده وباکمال وضوح مبرهن نمودیم هرقی الجمله متعقل را از دهان

سهولت ظاهر و مقطوع کشته مدعای خود را در منتهای ضرورت و بداهت محقق و مسلم خواهیم نمود اما براهین اثبات تحقق مرتبه عصمت برای امیر مؤمنان و غیر وی از اهل بیت و اولاد طاهرینش فلا تعد و لا تحصی و ما باندازه کفایت در این مختصر متعرض شده در مقام تطویل بر نیامدیم پس گوئیم یکی از دلائل قاطعه و شواهد بینه واضحه آیه شریفه است که اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً و دلالتش بر مقصود مبتنی بر مقدماتیست اول آنکه مراد از اهل بیت مخاطبین در آیه شریفه اشخاص معینه معدوده وسنا و غیر را شرکتی نیست دوم آنکه مقصود از رجس محفوظ داشتن از جمله ذنوب و رذائل است سیم رسیدن این اراده است بفعلیت و دارا بودن آنها است مرتبه عصمت را اما مقدمه اولی پس مسلم است در نزد اشخاص



که تفحص در کتب تفاسیر و اخبار نموده نزول آیه شریفه را
دانسته و عارف باصطلاح لسان عرب و رسوم محاورات
هستند و گر در این مختصر نقل جمله روایات شود
بسی مطول گشته خارج از میزان اعتدال گردد چه علمای
امامیه رضوان الله علیهم در این باب متفق و اختلافی
نداشته و آنچه منقول و مصرح در کتب اکابر و اعاظم
علماء سنت و مفسرین متعصبین ایشان است شاید
متجاوز از چهل طریق شود که ایشان از کثرت شیوع و بواسطه
کمال اشتهار نتوانسته مخفی دارند و متعرض شوند
چون صحیح مسلم و صحیح ابی داود و صحیح ترمذی و جامع
الاصول ابن اثیر و طبرانی و احمد در مناقب و ابن جریر
و ابن منذر و حاکم و بیهقی و صاحب مشکوة و یحیی بن
حسن در عمده از حافظ ابی نعیم و سایر از علماء ایشان و ما
کفایت میکنیم در نقل از بعض کتب اهل سنت که از بزرگان



ایشانند

ایشانند و عجالة کتب انها در بلدهٔ طهران کثیر و مشهور و ملاحظه اش بسی سهل و ممکن است که الفضل ما شهدت به الاعداء پس در کشاف زمخشری در تفسیر این مباهله عن عایشة ان رسول الله ص خرج و علیه مرط مرحل من شعر اسود فجاء الحسن ع فادخله فجاء الحسین فادخله ثم فاطمه ع ثم علی ع ثم قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و در کتاب ینابیع المودة از مؤلفات شیخ سلیمان حسینی حنفی صاحب ینابیع چنین گوید و فی سنن الترمذی بعد ذکر مناقب الاصحاب عن ام سلمة ان النبی ص جلل علی الحسن والحسین و علی و فاطمة کساء ثم قال اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا فقالت ام سلمة و انا معهم یا رسول الله قال فقف فی مکانک انک الی خیر هذا حدیث حسن صحیح و هذا احسن شیء روی

المرط کساء من صوف

فی هذا



فی هذا الباب انتهی کلامه پس بر حسب اخبار متکاثره
از طرق جمیع علماء خاصه و کثیر از جمهور عامه نزول آیه
شریفه در مورد اشخاص معینه است و از ازواج نبی را شرکتی
نیست و این مطلب بر حسب ترتیب سیاق آیات مبارکه بسی
ظاهر است بر هر مصطلح متعقل اما من حیث اللغه چه
سابق آیه مخاطب زوجات نبی بوده و سوق کلام بطریق
سختی و انواع عتابست و در آیه معهوده اظهار کمال رحمت
و عطوفت و اعلام باعطاء خلع کرامت و شرافت فرموده
و ظاهر است تنافی بین این دو ملاحظه نما سابق آیه را
که در مقام تهدید ایشان فرموده یا نساء النبی من یات
منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین
و دیگر وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة
الاولی پس معلوم است بر طریق قطع که در حق ایشان اذهاب
رجس و تطهیر مقرر نیست و گرنه اعلان بانکه ایشان بفاحشه



بیّنه نمائید با تطهیر منافات دارد کما اینکه ان ملعون کرد
انچه کرد وچه اندازه در مقام عناد با رسول گرامی و امیر
مؤمنان وزوجه طاهره وامامین همامین بود واما از
جهت لفظ پس لازمهٔ تخاطب با اینها ارجاع ضمیر مؤنث
وذکر نمودن لفظ عنکن است بجای عنکم وگذشته از
همه اینها اشخاص معاندین خود در اینباب تصریح کرده اند
براینکه این تطهیر اختصاص همین اشخاص داشته در
ینابیع متعرض است که قال الشریف السمهودی کلمة انّما للحصر
تدلّ علی انّ ارادته تعالی منحصرة علی تطهیرهم ودر شرح
اصول کافی للعلامة المجلسی از چند طرف از علماء اهل
سنّت ومن جمله از ابن حجر در صواعق انّ اکثر المفسّرین
علی انّ الایة نزلت فی علی وفاطمة والحسن والحسین
علیهم الصلوة والسلام لتذکیر ضمیر عنکم واز ابونعیم
باسناده عن ابی سعید انّ امّ سلمة حدّثته انّ هذه



الایة

الآیة نزلت فی بیتها قالت وانا جالسة عند باب البیت
قالت فقلت یا رسول الله الست من اهل البیت قال
انک الی خیر انک من ازواج النبی ع و از زید بن ارقم
در زمانیکه سؤال نمودند از وی که آیا نساء نبی هم
از اهل بیت ویند قال لا ایم الله ان المرئة تکون مع
الرجل العصر من الدهر فیطلقها فترجع الی ابیها وقومها
و دیگر بعد از اثبات آنکه مراد از تطهیر دارا بودن آنها است
مرتبهٔ عصمت را با اجماع عامه و خاصه بر عدم عصمت
غیر از نبی و ائمهٔ هداة و حضرت زهراء صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین هر کس را ظاهر و پیدا است اختصاص تطهیر
در این باشخاص معینه و بعد از تأمل در ترتیب و سیاق
آیات شریفه و اخبار کثیره از اکابر علماء عامه و اتفاق
و اجماع خاصه هر فی الجمله متأملی منصفی را ظهوری بیّن
و هیچ شکی در اینباب نخواهد داشت چه در این مختصر

بنا



بنابر ایجاز و تعرض بمیزان کفایت هر عاقل منصف
است ولا یذهب علیک که اگر زوجات از اهل بیت شخص
محسوب نشوند پس چگونه خدای متعال در سورهٔ هود
در قصهٔ بشارت حضرت اسحق و یعقوب بر سارهٔ عمهٔ حضرت
ابرهیم اطلاق اهل بیت فرموده قال الله تع حکایة
قالت یا ویلتیٰ ءَالِدُ وَاَنَا عجوزٌ قالوا یعنی الرسل
اَتَعجَبینَ مِن اَمرِ اللهِ رحمةُ اللهِ وبرکاتُهُ علیکم اهلَ
البیتِ که این ایراد از عدم تتبع و تفحص در تفاسیر است
چه علیا مخدره ساره دختر عمهٔ حضرت ابرهیم است
و این اطلاق باین جهت است نه از جهت اینکه او زوجه
آنحضرت بوده نص علی ذلک صاحب المجمع رحمه الله
تعالی علیه و مقدمهٔ ثانیه پس چنین تقریر میشود
که یا گفته میشود باینکه مراد از اذهاب رجس و تطهیر
اذهاب جمله نقایص و رذائل و شک و شبهه در امور



دین و تطهیر از کلیه عیوب و معاصی است و با آنکه
اذهاب بعض ذنوب چون کبائر امّا اول که فهو المطلوب
و امّا ثانی پس بطلانش بسی ظاهر است چه اکثر صحابه
علی قول الخاصه و جمله آنها بزعم عامه عدول بوده اند
پس اختصاص و انحصار آیه باهل بیت نداشته و دیگر
امّ سلمه بالاتفاق عادله و متقیه بوده است و بنا
بر فرض ثانی چه باعث گشت که حضرت رسول او را
منع از دخول در کساء فرمود و دیگر بعد از مسلّمیت
دارا بودن جمله اصحاب مرتبه عدل را تحصیل حاصل
محال ظاهری خواهد بود و رابعاً اکابر علماء مخالف
تصریح بمراد نموده اند در ینابیع از شریف سمهودی
گفته و تاکیده بالمفعول المطلق دلیل علی ان تطهیرهم
طهارة کاملة فی اعلی مراتب الطهارة و در شرح اصول
کافی و قد انصف الرازی فی تفسیره حیث قال لیذهب



عنکم الرجس ای یزیل عنکم الذنوب و یطهرکم ای یلبسکم
خلع الکرامة و خامسا نبی گرامی در خطبه تزویج امیر مومنان
و حضرت زهراء علیهما السلام فرمود اللهم کما اذهبت عنی
الرجس و طهرتنی فاذهب عنهما الرجس و طهرهما و طهر نسلهما
و از این قبیل نصوص نبویه و تصریحات علماء مخالف بسی
بسیار و بیشمار است و مسلم است که اعلی مراتب طهارت
و تلبس بخلعت کرامت مرتبه فوق مرتبه محفوظ بودن از
معاصی کبائر است کما اینکه رازی تصریح نموده والا حجیم
شرافتی برای اهل بیت نیست در صورتیکه اکثر صحابه
مسلم عادل بوده اند و ما اگر اکتفاء بدعاء نبی نمائیم که
بار خدایا همچنانکه مرا تطهیر نمودی اینها را هم تطهیر نما
اقوی شاهد است بر مدعا والله یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم و اما مقدمه ثالثه که مراد از اراده
در این اراده مستتبعه بفعل است بمعنی اینکه داراده شدن



گفتار هفتم

انها مرتبه عصمت را محقق گشته واین مرتبه برایشان ۱۸۶
مقرر نیز انکه صرف اراده محضه بفعلیت نرسیده باشد
پس اینمطلب نیز مسلم است بر حسب براهین قطعیه
عقلیه وتصریح قوم مخالف وگروه اعداء چه بر حسب
بعض از روایات نزول ایه شریفه بعد از دعوت نبی
در حق ایشان بوده پس اگر صرف اراده محضه بودی در
واقع رد دعوت رسول اکرم صلعم بودی وثانیا مقام نزول
بر حکم عقل وضرورت اولیه مقتضی کمال مدح وتشریف است
در حق کسانیکه ایه مبارکه برایشان نازل گشته و
حضرت خاتم انبیاء صلعم انها را مجلل بکساء فرموده وغیر را
هیچ جز مدخلیتی نبوده واختصاص باشخاص مذکوره
داده بلکه چون ام سلمه را منع از ورود بانها فرموده
کما اینکه دانسته شد که عرض نمود اللهم هؤلاء اهل بیتی
وخاصتی پس اگر صرف اراده بودی چه مدح وشرفی شدی



وچرا

وچرا این اندازه اینمطلب را بزرگ ندانسته واهتمام فرمود
وثالثا در بعض روایات لفظ وطهرکم تطهیرا وارد شده
کما اینکه در ینابیع متعرض است ورابعا آنچون رازی و
زمخشری وسمهودی وسایرین تصریح بمراد نموده اما
رازی وسمهودی که سابقا ذکر شد واما زمخشری در
کشاف گفته وفیه دلیل لاشیء اقوی منه علی فضل اصحاب
الکساء وگر صرف اراده بودی چه فضیلتی برایشان شدی
وخامسا هر فی الجمله متعقل را ظاهر وپیدا است که اراده
صرفه برای کسیست که ممکن وغیر عالم بعواقب امور
بوده وبواسطه مانعی نتواند اراده خود را بفعلیت
رساند چگونه صانع حکیم اراده محضه خواهد نمود و
چه فایده در اعلام بوی ونزول آیه برای چنین امر است
تعالی الله عما یتخیل الجاهلون علوا کبیرا چه این امر
بسی هویدا است وجمله عقلاء را در نهایت وضوح

ومنتهای ظهور است پس بوجه اجمال ظاهر شد بیان
دلالت آیه مبارکه بر عصمت معصومین ع واما بعض
اشکالات وارده بر ظاهر آیه شریفه که اذهاب رجس
نمیشود مگر بعد از ثبوت وی وامامیه که قائلند بعصمت
انها من اول العمر الی آخره وسایر زخرفها که بعض از
نابخردان در نظره حمقاء میگویند جوابهای آنها راجع
بکتب مفصله است نزیلک نزد وهزارها فمن اراد
الاطلاع فلیرجع الیها وچون این اشکال ذکر شد پس
جواب وی فی الجمله دانسته شود که اذهاب وصرف همچنانکه
استعمال در ازاله امر موجود میشود همانطور مستعمل
در منع از طریان شیء بر محل خواهد بود قال الله تعالی
فی سوره یوسف کَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ
ومسلم است که سوء وفحشائی از حضرت یوسف ع
بظهور نرسیده بود وصرف در زمان سابق بر اجبار از وی



واقع شده

واقع شده و همینطور استعمال مضارع در ما وقع خصوص
ماده اراده و لفظ یرید بسی کثیر است قال الله تعالی
اِنَّما یُرِیدُ الشَّیطانُ اَن یُضِلَّهُم یُرِیدُ اللهُ بِکُمُ الیُسرَ
وَلا یُرِیدُ بِکُمُ العُسرَ یُرِیدُ اللهُ اَن یُخَفِّفَ عَنکُم و
سایر از الفاظ وارده در قران محکم و دیگر بعد
از مسلم بودن مرتبه عصمت برای انها بدلائل عقلیه
و ایات وارده غیر از ایه تطهیر و نصوص کثیره من
اول العمر الی اخره چاره از تمکین نیست علاوه بعد
از انکه خصم قبول نمود دلالت ایه شریفه را بر انمر شبه
فی الجمله براهین واضحه محکمه کفایت در اثبات مطلوب
ما است چه قول بعصمت انها در بعض اوقات خرق
اجماع مرکب خواهد بود و بالجمله پس از اثبات سر مقدمه
مذکوره معهود مقصود در کمال ظهور نزد هر عاقل مسلم
و محقق است والحمد لله علی ظهور الحق و همین میزان



اهل انصاف را کافی و با غیر اینها سخنی نداریم که فاستحبوا ۱۹۰
العمی علی الهدی والضلال علی الرشد اولئک حزب
الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون و ثانی
از براهین ظاهره بر عصمت آنکه پس از اجماع تمام امت
بر عدم کون اینها یعنی برای غیر نبی اکرم و ائمه هداة ع
و اثبات وجود معصوم و خلیفه من حضرة الرسول بدلائل
عقلیه مذکوره سابقه و نص بحجیت آیات شریفه و نصوص
متواتره مسلم است عصمت اینها بر طریق قطع و حکم بتی
هر عاقل و گرنه لازم آید مفاسد کثیره مذکوره سابقه
و خلو زمان از امام معصوم و دیگر کفایت نشد در اثبات
مقصود اینکه اینقدر از مخالفین بد اندیش و معاندین
خورده گیر و متعصبین پرکینه در اینمدت متمادیه
با نهایت جهد و کوشش نتوانستند بقدر خردلی
اثبات عصیان برای ائمه هداة و حضرت زهرا سلام الله



علیهم نمایند و مملواست کتابهای ایشان از مدایح و
فضایل و مناقب و آیات وارده و نصوص کثیره و براهین کثیره
رشد است بملاحظهٔ در تواریخ و کتب فقهیه و احادیث
متعلقه بامامت تا صدق عرایض عاصی را یافته طریق
مطلوب را بدست آورد و نسئل الله التوفیق فانه الموفق
وهو الهادی الی الطریق که فرموده والذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین واما
مرتبهٔ اعلمیت و افضلیت حضرت امیرمؤمنان
و مولای متقیان پس ظاهر و مشهور و متفق علیه
بین جمله امتست چه مرجع هر یک از علماء فرق بوی
و خود را منتسب باو بوده‌اند اما معتزله که استاد ایشان
واصل بن عطا است و او شاگرد ابوهاشم عبدالله بن
محمد بن الحنفیه است و او تلمیذ پدر بزرگوارش بوده
و اما اشاعره استاد ایشان ابوالحسن اشعری شاگرد



ابوعلی

ابو علی جبائی است که یکی از مشایخ معتزله است و امامیه ۱۹۲
و زیدیه که انتساب ایشان بسوی وی ظاهر است و حنفیه
که رجوع ایشان بابی حنیفه است و او تلمیذ حضرت جعفر صادق است
و مالکیه که مرجع آنها بابن عباس بوده و او استفاضه اش
نزد آن جناب مسلم است و شافعیه که علوم شان ماخوذ
از ابی حنیفه و مالک است و من جمله از علوم علم تفسیر است
و مفسرین جملگی رجوع بابن عباس نموده و اخذ از وی
کرده اند و او خود یکی از تلامذه امیر مومنانست کما تقدم
و گفته است که در همان باء بسم الله برای من شرح فرموده
از اول لیل تا آخرش و علم من نسبت بعلوم وی چون قطره
و دریائیست و از جمله علوم قواعد نحویه است که مخترعش
حضرت اوست و ابو الاسود دئلی که استاد این علمست
جناب وی ارشاد فرموده و همینطور سایر از علوم که تمام لا
و گر نبود از وی مگر همان خطب نهج البلاغه که منفرد است

۱۹۳ در وی از معارف الهیه و مباحث توحید و عدل و
قضا و قدر و چگونگی سلوک و مراتب شناسائی حقیه و
قواعد خطابیه و قوانین فصاحت و بلاغت که گفته اند
کلام وی دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق پس آنها بیّن
بود برای هر معتبر و متفکر و مسلّم است که آن حضرت
کریم در غایت ذکا و فطانت و با نهایت میل بر تعلّم
و همه وقت ملازم و مصاحب با رسول اکرم و در مقام
استفاضه از او بود از زمان صغرش الی حین رحلت
آن بزرگوار و نبی فرمود ما علّمنی ربّی شیئا الّا علّمته
علیا و اقضاکم علیّ و انا مدینة العلم و علیّ بابها و فرمود
لقد رست سماؤه و نعبّها اذ زواعیه و من عنده
علم الکتاب و دیگر همیشه اکابر از صحابه و تابعین
رجوع بوی نموده و اخذ بقول وی کردی و هیچ زمان
او رجوع بغیری جز رسول خدا نفرموده و فرمود لو ثنیت



گفتار هفتم

لی الوسادة لجلست علیها لحکمت بین اهل التوریة بتوریتهم وبین اهل الانجیل بانجیلهم وبین اهل الزبور بزبورهم وبین اهل الفرقان بفرقانهم والله ما من آیة نزلت فی بحر ولا بر ولا سهل ولا جبل ولا سماء ولا ارض ولا لیل ولا نهار الا وانا اعلم فیمن نزلت و فی ای شیء نزلت ودیگر فرموده ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی فلانا بطرق السماء اعلم منی بطرق الارض ونیز در قضایای کثیره عمر بن الخطاب خطا در حکم میکرد وامیر مؤمنان او را تنبیه فرموده واو معترف بخطای خود شده میگفت لولا علی لهلک عمر واین کلام از وی مشهور ومتفق علیه است چه این مطلب هیچگونه محتاج باثبات نخواهد بود وکلیه امت بر حسب ضرورت دانسته شکی ندارند ونصوص وارده در کتب اهل سنت در این باب اکثر از احصاست وهمینطور در کلمات شریفه اش



که هریک

که هریک را با بسی علماء متشرّعین و دانشمندان
خورده بین و حکماء متألّهین مدّتها تفکّر و تأمّل
نموده شاید فی الجمله از رشحات فیض وی برخوردار شوند
و دیگر همراه بردن وی را نبی اکرم ص در مباهله دون کسی
دیگر خود اقوی شاهد است بر اعلمیّت و افضلیّت
وی چه اگر غیر وی و حضرت زهراء ع و حسنین ع اعلم
یا افضل یا ازهد بودی محال بود که حضرت خاتم ص آن
غیر را مقدّم ندارد که هل یستوی الّذین یعلمون و
الّذین لا یعلمون و دیگر انّ اکرمکم عند الله اتقیکم
و مسلّم است عند جمیع المفسّرین از عامّه و خاصّه
که در مباهله حضرت ختمی مرتبت غیر از امیر مؤمنان
و صدیقهٔ طاهره و حسنین علیهم السّلام کسی دیگر را
نخوانده و همراه نبرده قال الله تعالی فقل تعالوا ندع
اَبناءَنا وَاَبناءَکُم وَنِساءَنا وَنِساءَکُم وَاَنفُسَنا

وانفسکم



وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین ۱۹۶
در کشاف و بیضاوی گویند که اسقف بزرگ نصاری
گفت ای جماعت نصاری هر اینه می بینم وجوهی را که
اگر خدای خواهد کوه را بواسطهٔ اینها از مکان خود
حرکت دهد هر اینه خواهد فرمود پس مباهله ننمائید
که هلاک خواهید شد و باقی نماند بر روی زمین هیچ
نصرانی الی یوم القیمة و دیگر بدیهه هر عاقلست که کسی
خود خود را نخواهد خواند و مراد از انفسنا کسی است
که بمنزلهٔ خود شخص باشد و در آیهٔ شریفه کسیکه
بمنزلهٔ حضرت رسول صلعم بوده و او را خواند علی بن ابیطالب
بود و نیز ظاهر است که هرگاه بطور یقین رسول اکرم افضل
از هر کسیست آنکه بمنزلهٔ وی بوده نیز افضل از سایرین
خواهد بود و دلالت کند بر اینکه مراد از انفسنا علی
بن ابی طالب بود حدیث مشهور که رسول اکرم بوی فرمود



انت

١٩٧

انت منّی و انا منک و این حدیث مشهور بین العامّه و
الخاصه است من جمله در مجلّد رابع جامع صحیح بخاری در باب
فضائل اصحاب نبی صلعم قال النبی لعلی ع انت منّی و انا منک
وجه ششم آنکه امیر مؤمنان دارای مرتبه عصمت بوده
و بدیهی است که معصوم افضل از غیر معصوم است وجه چهارم
علی احبّ خلق بوده نسبت بخدای متعال و معلوم است
چنین کسی افضل از سایرین خواهد بود والدلیل علی
ذلک حدیث طیر که اکابر از علماء عامّه نقل نموده من جمله
در مسند احمد بن حنبل و ترمذی و موفق بن احمد بده طریق
و ابن مغازلی به بیست طریق و در سنن ابی داود از
انس بن مالک کان عند النبی صلعم طائر قد طبخ فقال
اللّهمّ ائتنی باحبّ خلقک الیک یاکل معی فجاء علی
فاکل معه و دیگر علی اسلامش اسبق بوده و هیچ زمان
کافر نبوده پس افضل از غیر است و این مسئله مسلّم



عند الکل است در ینابیع الترمذی بسنده عن انس ۱۹۸
بن مالک قال بعث النبی ص یوم الاثنین وصلی علی ع
یوم الثلثا ابن مغازلی از عبد الرحمن مولی ابی ایوب
الانصاری قال رسول الله ص صلت الملائکة علی وعلی علی ع
سبع سنین وذلک انه لم یصل معی احد غیره واز سلمان
قال رسول الله ص اول الناس ورودا علی الحوض واولهم
اسلاما علی بن ابیطالب وبنای ما در نقل این احادیث
بر اختصار است وگر بخواهیم نقل جمله اخبار وارده
نمائیم باید ترتیبی طولانی دهیم چه این احادیث که نقل
میشود چیزهائیست که متفق علیه بین اکابر علمای
سنتست و بر طالبست بملاحظه کتب مخالفین تا صدق
مکتوبات ما بیابد ششم آنکه خدا تعالی حتم فرمود
دوستی ویرا بر جمیع مؤمنین وچنین کس مسلم افضل
از دیگریست قال الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا

إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وشك نيست در بودن علی
از ذوی القربی چه بر حسب اخبار کثیره وارده در کتب
عامه وخاصه مراد از ذوی القربی در آیه مبارکه
علیّ و فاطمه و امامین همامین اند بیضاوی و کشاف
در تفسیر آیه شریفه لما نزلت قیل یا رسول الله
من قرابتك هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم قال
علی و فاطمة و ابناهما و زمخشری گوید و یدل علیه ما
روی عن علی سلام الله علیه شکوت الی رسول الله ص
حسد الناس لی فقال اما ترضی ان تکون رابع اربعة
اول من یدخل الجنة انا و انت والحسن والحسین و ازواجنا
عن ایماننا وشمائلنا و ذریتنا خلف ازواجنا و قال
رسول الله ص حرمت الجنة علی من ظلم اهل بیتی و آذانی
فی عترتی وجه هفتم آنکه فرمود رسول اکرم تو از من
بمنزله هرونی از موسی و مسلم است که هرون افضل از امت



موسی بوده پس امیر مؤمنان افضل خواهد بود وجه هشتم ۲۰۰
بنصوص متواتره آیات شریفه و احادیث متکاثره وارده
در کتب امامیه و عامه علی بن ابیطالب وصی و خلیفه و
رئیس بر جمیع امت و جانشین رسول اکرم است و ضرورت
حاکم بافضلیت چنین کسی از جمیع امت خواهد بود
وگرنه لازم آید تقدیم مفضول بر فاضل وجه نهم قال
ابن مسعود علی خیر البشر من ابی فقد کفر و وجوه داله
بر اعلمیت و افضلیت آنجناب نه بمیزانیست که
بتوان در مقام تفصیلش برآمد و جمله دوست و دشمن
متفقند براینمطلب و انشاء الله در خاتمه این مختصر
فی الجمله ذکر خواهد شد اگرچه یک وجه از مذکورات
برای هر عاقل کافی خواهد بود و اما بودن وی هادی
بانفسه من عند الله و من عند الرسول پس محققا و قطعا
شخصی که اعلم و افضل از جمله مردمان و معلم من عند الرسول

در نفس



در ثانی پس از جانب وی بر تمام امت وهادی ایشان باشد
حضرت یزدانست خود بطریق اولی هدایت یافته
ومهدی بکلیه طرق رشد وحق بوده آنی حق وباطل
بروی مشتبه نخواهد بود واما نصوص وارده در حضرتش
پس من جمله آیه مبارکه اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَ
الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکٰوةَ
وَهُمْ رَاکِعُونَ وتقریر دلالتش بر مقصود متوقف بر
مقدماتیست اول آنکه لفظ انما باتفاق جمیع علما
ادب مفید معنای حصرست وهیچ اختلافی دراین ندارند
اگرچه در جهة افاده حصر اختلاف نموده اند که آیا
بواسطه بودنش بمنزله ما والا است یا وضعش براین
شده یا غیر اینها از وجوهی که در کتب ادبیه مسطور است
ومارا حاجت بذکرش نیست پس معنای آیه شریفه
چنین است که ولی مؤمنین منحصر دراین سه شد با خدا



و رسول و کسیکه ایمان آورد و اقامه صلوة نماید زکوة دهد در زمانیکه رکوع کننده است و غیر از مدلخلیفی نیست چنانچه در سایر آیات شریفه معلوم است که انما الله اله واحد انما المسیح عیسی بن مریم و بعضی از بیخردان که مقید بهار شیاطین و دور افتاده از طریق رشد و یقین و بیخبر از نکات علمیه و دقایق عربیه و غیر مصطلح باصطلاحات ادبیه اند در این مسئله ضروریه که تمام علماء نحو و اکابر دانشمندان و جمله مصنفین کتب فصاحت و بلاغت و مقننین ضوابط براعت متفقند مخالف گشته بفهم کج و رای معوج خویش و از کثرت بیشعوری چنین گمان بد نموده که در بعضی از مواقع این لفظ افاده حصر ننموده بیچاره بدبخت ملاحظه این ننموده که هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد کلام را باینی بر وفق مقتضای حال رانند و جواب هر سخن را

مناسب با مضمون سؤال چون مخاطب کفتی خدا نبود
بالله منحصر در فرد نبوده و معتقد الهه متعدده است جواب
چنین شد که انما الهکم اله واحد نه اینکه معنی چنین است
که خداوند منحصر در این صفت است و دیگری هیچگونه
اوصاف برایش نیست بلکه مراد این است که از حیثیت و
کثرت اختصاص باین حیثیت مقصود بدین صفت است
قال الله تعالی وما محمد الا رسول و این نیز ظاهر است
که ما نافیه و الا مفید حصر است و حال آنکه صفات
وی صلعم منحصر در رسالت نبوده بلکه تمام صفات کمال
و امتیازاتی که هیچ رسولی نداشتند در وی جمع بوده که
آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری لیکن چون موت و فوت
وی را امر بزرک شمردند که حصر بدین واسطه و باین اعتبار
وارد شده و بدین منوال است هر مقام که لفظ انما وارد شده
و در نظره حمقا چنین کمان برند که شاید اینموقع مفید



حصر نباشد پس بیچاره این کسیست که در مقام تعلم

بر نیامده هیچ رجوع بتفاسیر ننمایند همه را متابعت

هوای خود نمایند که وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ کور باشد

در مقام مخالفت با کلیه علماء محققین و مفسرین و ائمه

بر آمده و در مقام کفر و نفاق از هر کافر و ناصبی بیشتر

در طریق عناد بر آید وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ

قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ چه در انما

بالفتح نیز علمای اهل سنت چون زمخشری و ابن هشام

و غیرهما مدعی حصر اند بلکه علی سبیل الوضوح اثبات

مدعا نموده اند وکم من عائب قولا صحیحا وآفته من الفهم السقیم

والحاصل اینکه افاده انما حصر را مما اتفق علیه جمیع

العلماء ولا یشک فیه احد من العقلاء مقدمه دویم

آنکه مراد بولی در این عبارت که اولی بتصرف و صاحب اختیار

و ولایت دارند بر تدبیر امور است چنانکه گوئی فلان کس

ولی طفلست و سلطان ولی امر رعیتست نیز آنکه شا
معانی که از برای لفظ ولی در لغت وارد است چون دوست
و ناصر چه بسی پیدا و ظاهر است که اگر چنین بودی
اختصاص بحضرت ولایتماب نداشتی و حصر را موقعی
نخواهد بود که هر مومنی دوست سایرین است و علاوه
بمنزلهٔ برادر دیست که انما المؤمنون اخوة بلکه اخوت
دینیه بالاتر از اخوت نسبیه است و هر فی الجمله
ذو مسکهٔ را بدیهی است که ورود حصر بشخص مخصوص
چون امیر مومنان مخصوص بعد از ذکر خدا و رسول
معنای دوست هیچ مناسبت نخواهد داشت علاوه
بر همه اینها نزول این آیهٔ شریفه کفایتست در اثبات مدعا
چنانکه در کتب اکابر علماء سنت بتحریر باقی و نقل
میشود و اما بعض اعتراضات وارده در این باب از بعض
متعصبین لجوج و کم خرد آن دور از صواب پس جوابه



بیشمار و ممنوع بسیار مقرر کرد ذکر شود باعث بر تطویل
و فراهم آوردن اسباب ملالت مقدمه سیم آنکه بر حسب
اخبار متواتره از طرق عامه و خاصه مقصود از الذین
امنوا در این شریفه امیر مؤمنان و مولای متقیان است
اما امامیه پس جملگی متفق و خلافی در وی نداشته
و اما عامه پس من جمله از ایشان زمخشری و بیضاوی و
امام رازی و ثعلبی و ماوردی و قشیری و قزوینی و نیسابوری
و فلکی و طوسی و طبرسی و سدی و مجاهد و حسن و اعمش و
عتبة بن ابی حکیم و غالب بن عبد الله و قیس بن ربیع و
عبایة بن ربعی و عبد الله بن عباس و ابی ذر الغفاری
و ابن البیع در معرفت اصول الحدیث و واحدی در اسباب
نزول قرآن و سمعانی در فضایل الصحابه و سلمان بن احمد
و بیهقی و محمد بن فتال در تنویر و در روضه و نطنزی
در اختصاص و ابن بطریق در عمده و مسند ابی داود و قشیحی

در شرح تجرید انها نزلت باتفاق المفسرین فی حق علی
بن ابی طالب ع حین اعطی السائل خاتمه وهو راکع فی صلوته
وسایر اذکار بر و اعاظم علماء سنت و در شرح اصول کافی
فرماید قال محمد بن شهر اشوب فی مناقبه اجمعت الامة
علی ان هذه الایة نزلت فی علی ع لما تصدق بخاتمه
وهو راکع لا خلاف بین المفسرین و ایضا و قال السید بن
طاوس فی کتاب سعد السعود فی تفسیر محمد بن العباس
بن علی بن مروان انه روی ایة انما ولیکم الله فی علی ع
من تسعین طریقا کلها او جلها من رجال المخالفین
لاهل البیت انتهی واقول روی السیوطی فی تفسیره
الدر المنثور اخبارا کثیرة اوردتها مع سایر ما ورد
فی ذلک فی کتابنا الکبیر و بالجمله اخبار وارده در این
باب در نهایت کثرتست چه مفسرین متعصبین اینها
با کمال اهتمام در اخفاء فضائل و نهایت کوشش در



اطفاء نور مبارکش بر وجاره از نقل وی ندیدند که
از کثرت اشتهارش چون شمس در رابعه نهار در منتهای
وضوح وظهور است وکیفیت نزول آیه مبارکه بنحوی
که ثعلبی که از جملهٔ اعاظم مفسرین اهل سنت و اکابر
مردمان مخالفین است روایت نموده بدین طریق است
در تفسیر خود باسنادش از عبایة بن ربعی از
ابی ذر الغفاری قال انی صلیت مع رسول الله صلعم یوما
من الایام الظهر فسئل سائل فی المسجد فلم یعطه احد شیئا
وکان علی فی الصلوة راکعا فاومی الیه بخنصره الیمنی و
کان یتختم فیها فاقبل السائل فاخذ الخاتم من خنصره
وذلک برای من النبی صلعم وهو یصلی فلما فرغ النبی صلعم
رفع راسه الی السماء وقال اللهم ان اخی موسی سئلک
فقال رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة
من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هرون

فرفع السائل یده الی السماء وقال اللهم اشهد انی سئلت فی مسجد رسول الله صلعم فلم یعطنی احد شیئا

عصمه ل

آخی اشدد به ازری واشرکه فی امری فانزلت
علیه قرآنا ناطقا سنشد عضدک باخیک ونجعل لکما سلطانا
فلا یصلون الیکما بآیاتنا اللهم وانا محمد نبیک
وصفیک اللهم فاشرح لی صدری ویسر لی امری واجعل
لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ظهری قال ابوذر
فما استتم رسول الله ص کلامه حتی نزل جبرئیل من
عند الله عز وجل فقال یا محمد اقرء قال وما اقرء
قال اقرء انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین
یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون و بعد
از دانستن این مقدمات که باینهایت اختصار ذکر
واثبات نمودیم بدیهی است بودن این آیه مبارکه نص
ظاهر وتصریح بر ولایت وامامت شخص سید الاوصیاء
وولی الاتقیاء صلوات الله علیه علی زوجته المعصومه
واولاده المعصومین واما اینکه چرا بالنسبه بشخص واحد



اطلاق لفظ جمع شود و نفرمود الذی امن پس نکات کثیره
وجوه عدیده برایش مذکور اما بر طریقه ائمه و بر حسب
روایات و اخبار چنین ظاهر است که مراد جمیع ائمه است
و همه ائمه معصومین ع این فضیلت برایشان اتفاق
افتاده و ایتاء زکوة در حال رکوع فرموده اند
اما بر حسب ترتیب نظم کلام و قواعد مقرره پس این
طور از اطلاقات للتعظیم بسی شایع و ذایع در کلام
مجید و کتاب عزیز حمید و محاورات عرفیه است قال
الله تعالی اِنّا اَرسَلنا نوحاً و اِنّا نحنُ نزّلنا الذکرَ
و اِنّا اعطیناکَ الکوثر و بواسطه نکات دیگر چون
اَلّذینَ قالَ لَهُمُ النّاسُ اِنّ النّاسَ قَد جَمَعوا لکم فاخشوهم
در صورتیکه گوینده یکی بیش نبوده و زمخشری در
کشاف چنین بیان نکته نموده است فان قلت کیف
صح ان یکون لعلیّ و اللفظ لفظ جماعه قلت جیئ به



علی لفظ

علی لفظ الجمع وان کان السبب فیه رجلا واحداً لیرغب
الناس فی مثل فعله فینالوا مثل ثوابه ولینبه علی
ان سجیة المؤمنین یجب ان تکون علی هذه الغایة
من الحرص علی البر والاحسان وهم فی الصلوة لم یؤخروها
الی الفراغ منها و دیگر اینکه جملهٔ علماء امامیه و اکابر
اهل سنت و مفسرین اینها که متعرض نزول این شریفه
شده اند همگی تصریح بنزول در حق وی نموده و پس از
اثبات مرتبهٔ عصمت برای ائمه هداة ع و نداشتن
غیر اینها اینمرتبه را بر حسب اتفاق عامه و خاصه و همینطور
مهتدی بودن من عند الله و عند الرسول و افضلیت
و اعلمیت از جملهٔ امت بتصریح دوست و دشمن و متفق
بودن همگی کمال دلالت بر نزول این مبارکه در حق
وی خواهد داشت و ایضاً نصوص آیات قرآنیه بحسب
مصداق و بعضی مفهوماً و مصداقاً بر روایات کثیره وارده



از طرق خاصه و عامه بسیار و بیشمار است قال الله تعالی ۲۱۲
أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى
فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ و مسلم است که امیر مؤمنان و
اولاد معصومین وی همگی مهتدی و هیچ زمان احتیاج
بغیری از مردمان نداشته و همیشه ایشان را هدایت
نموده و بطریق حق راهنما بوده و جملگی صحابه رجوع بحضرت
وی می‌نمودند و خلفاء غاصبین و ظلماء خاذلین در
موارد کثیره تصریح بپستی مرتبه خویش و کمال احتیاج
کردی و هیچکس را در این بیان خلاف نبوده اما اول
ظاهر این که در اول امر میگفت اقیلونی فلست لکم
بخیر و علی فیکم و دوم مشهور است قضایای متفقه
داله بر کمال احتیاج و عجز وی که لولا علی لهلک عمر
و سیم که محتاج بذکر و بیان نخواهد بود و دیگر فماذا بعد
الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ و یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا



مع الصادقین

مع الصادقین و افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی
امن یمشی سویا علی صراط مستقیم والسابقون السابقون
اولئک المقربون و افمن اسس بنیانه علی تقوی
من الله و رضوان خیر ام من اسس بنیانه علی شفا جرف
هار فانهار به فی نار جهنم والله لا یهدی القوم الظالمین
وان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله
ان یتبعون الا الظن وان هم الا یخرصون وان
الظن لا یغنی من الحق شیئا چه ظاهر است که صادق
علی الاطلاق جز معصوم کسی نتواند بود و کسیکه مشی بر
طریق مستقیم نماید و هیچوجه اعوجاجی بر اثر وی رخ
ندهد جز معصوم و مهدی من عند الله العلیم والرسول
الکریم نباشد و مسلم است برحسب تواتر عند العامة
والخاصه سابقیت و اقدمیت وصی بلا فصل و خلیفه
برحق امیر مومنان را در اسلام و ایمان و جمیع جهات



گفتار هفتم

کمال و افضلیت بر تمام امت و من جمله از افراد قرب
مطلق امام معتبست و غیر امام هیچکس را مرتبه یقین در
جمله امور و احکام و مسائل میسر نگردد بلکه در اکثر
نیز و از این قبیل آیات در کلام حضرت رب العزة بسی کثیر است
که هر عاقل منصف بطریق جزم راه بمقصود خواهد برد
گذشته از نزول آنها که در تفاسیر معتبره و اخبار متکاثره
مقرر و مسلم است و ما همه اش را بطور اختصار گذرانیده
فی الجمله بمیزان کفایت عقلاء منصفین ذکر نموده که
العاقل یکفیه الاشاره و اما نصوص از احادیث معتبره
وارده در کتب علماء امامیه و صحاح معتمده مخالفین
بر اینمطلب عالی شان رفیع بنیان بیرون از حد و افزون
از حصر و عد است و این احادیث بر دو قسمند قسمی که بر وجه
خصوص درباره حضرت ولایتمآب وارد شده و دیگری
که دلیلند بر امامت همه ائمه اثنا عشر اما قسم اول

پس

۲۱۵ پس من جمله حدیث روز غدیر است که مشهور و متواتر
بین العامة والخاصة و قدر مشترک میان جمیع منقولات
بطرق مختلفه اینست که حضرت خاتم النبیین در زمان
رجوع از حجة الوداع چون بموضع غدیر خم رسیدند در
روزی که در نهایت گرمی بود حتی ان الرجل یضع ردائه
تحت قدمیه من شدة الحر و جمع کثیری از مسلمانان همراه
بودند بقول بعضی شصت هزار کس و بعضی یکصد و هشتاد
هزار حضرت فرمود که منادی ندا دهد تا جملگی جمع گشتند
و امر نمود تا از جهاز شتر شبیه منبری ترتیب داده بروی
صعود فرموده بعد از ادای حمد و ثنای الهی خطاب بحاضرین
نمود که معاشر المسلمین الست اولی بکم من انفسکم یعنی
ایگروه مسلمانان آیا نیستم من اولی بتصرف در امور
شما از خودتان گفتند اللهم بلی یا رسول الله پس فرمود
فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد



من عاداه

مَن عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله یعنی پس
هر که من مولای اویم علی مولای او است خداوندا دوست
دار کسیکه او را دوست دارد و دشمن دار کسیکه دشمن
دارد و یاری فرما هر که او را یاری نماید و فرو گذار هر که
او را فرو گذارد و در اینباب لابدیم از ذکر دو مقدمه
علی سبیل الاختصار یکی اثبات اصل حدیث و ثانیه بیان
دلالتش بر مقصود اما مقدمه اولی پس هیچ عاقل منصف
بعد از اطلاع بر کتب سیر و تواریخ و اخبار وارده از طرق
خاصه و عامه شکی در روی نداشته و کمال قطع بصحت روی
برایش حاصل چه علمای امامیه رضوان الله علیهم جملکی
متفق و مخالفین نیز در مقام نقل و ذکر و تصحیح بر آمده اند
چون ابن اثیر در جامع الاصول و بغوی در مصابیح و بیضاوی
در مشکوة از احمد و ترمذی و ثعلبی و شعبه و ابو سریحه
و در مودة القربی از جبیر بن مطعم ابن ماجد ابن مغازلی

شافعی موفق احمد خوارزمی از اعمش عبد الله بن احمد
در زیادات المسند مناقب ترمذی حافظ ابو محمد
عبد العزیز بن الاخضر در معالم العترة النبویة طبرانی در
اوسط ابو نعیم در حلیه از ابی الطفیل و ابن عقده در
موالاة شیخ ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه و ابن
ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و سایرین که تعداد
انها موجب تطویل خواهد بود و منوط است برجوع در
کتب طرفین تا اطلاع کامل حاصل گردد و بعضی از
مخالفین در اینباب بخصوصه کتابی ترتیب داده و اخبار
متعلقه باین مطلب عظیم الشان را وارد نموده و جمع
آوری کرده من جمله محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ و
کتابش را مسمی بکتاب الولایة نموده و ابو العباس احمد بن
محمد بن سعید بن عقده مؤلف خود را موالاة گذارده
و علی بن هلال کتاب الغدیر و شیخ ابن جزری شافعی



گفتار هفتم

در رساله موسومه باسنی المطالب فی مناقب علی بن ابیطالب
تواتر این حدیث شریف را از طرق کثیره اثبات نموده و
بعد از تصریح اکابر علماء مخالف بتواتر وی با نهایت
عداوت با هر عاقل را ظاهر است گرچه میزان باینی
اخبار در اینباب کثره داشته باشد و اما معتقد ناشند
پس هر عاقل منصف را ملاحظه در حدیث شریف کافی
و لفظ وی اقوی شاهد است چه رسول اکرم صلعم همان ولایتی
که برای وی مقرر بوده بجهت امیر مؤمنان فرموده و دیگر
جمع آوری آن مردمان کثیر در آن هوای گرم و بیابان
مطلب نبی مؤید مقصود است و گر مقصود ولایت بمعنای
محبت و امثالش بودی کلام مجید که مصرح بوی بود که
اَلْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ اَوْلِیَاءُ بَعْضٍ پس چه باعث بدین
فرمایش وی بودی و ثانیا نزول آیه شریفه یا اَیُّهَا الرَّسُولُ
بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ

رسالته در این باب هر فی الجمله متأملی را کفایتست که
این امر یکه عدم تبلیغش بمنزله نرسانیدن جمله احکام الهیه
باشد بجز مرتبه امامت و ولایت عامه چیز دیگر
که تبلیغ رسالت نشده باشد نتواند بود که غرض از
مبعوث شدن حضرتش هدایت و تربیت و نجات مردمان
بوده و که تعیین راهنمائی دیگر الی یوم القیمة نمیفرمود
بکلی نقض غرض شده همگی در وادی ضلال وجهالت
فتادی چنانست که تبلیغ رسالت نشده باشد کما
اینکه بواسطه عدم اطاعتش اکثر مردم همین حال مبتلا گشته اند
و رابعاً نزول آیه اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ
عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی چه ظاهر است که آنچه سبب اکمال دین
و نظام امر وی و اتمام نعمتست نمیباشد مگر چیزی که
از اصول دین بلکه اعظم آنها باشد و این مرتبه امامتست
که علت انتظام امور دین و دنیا است نه صرف محبت و



اشباهش و همین قدر از مختصر مسلم هر عاقل خواهد بود
که این حدیث شریف بوجه اکمل مثبت مقصود بوده شکی
در وی نخواهد داشت والله یهدی من یشاء الی صراط
مستقیم دویم از نصوص ظاهره حدیث منزلت است که
فرمود رسول حضرت رب العالمین ص یا علی انت منی
بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و این حدیث
است مشهور بین العامة والخاصة اکابر مخالفین بطرق
متعدده ذکر نموده حاجتی بذکر رواة نخواهیم داشت
و این حدیث را بطوریکه معاندین نقل نموده اند چنین است
در جامع صحیح بخاری از مؤلفات ابو نعیم امام حافظ در
مجلد خامس ثنا مسدد ثنا یحیی عن شعبة عن الحکم عن
مصعب بن سعد عن ابیه ان رسول الله ص خرج الی تبوک
واستخلف علیا قال اتخلفنی فی الصبیان والنساء قال
الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی

بعدی

بعکس و مسلم است که یکی از منزلة هرون از موسی
وزارت و خلافت بوده که عرض داشت واجعل لی
وزیرا من اهلی هرون اخی و حضرت رسول بجز مرتبه نبوت
چیزی استثنا نفرموده پس تمام مراتب که برای هرون
ثابت بودی برای علی بن ابیطالب نیز ثابت خواهد بود
و من جمله مرتبه وزارت و خلافتست و این منزلت که
مذکور شد نصوصی ست که هیچیک از مخالفین نتوانند
انکار صحت آنها را نمایند و اغلب خود آنها تصریح بر
تواترشان نموده و نصوص دیگر که هر یک بچند طریق
رسیده بسی بیشمار و بسیار است و من جمله از جابر
بن عبد الله انصاری و سلمان و غیر آن دو که بعد از نزول
آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم گفتم یا رسول الله شناختیم
خدا را و اطاعتش نمودیم و شناختیم ترا و اطاعت

کردیم



کردیم پس چه کسانند اولی الامر که ما مأمور باطاعت
ایشانیم قال هم خلفائی و اولیاء الامر بعدی اولهم اخی علی
ثم من بعده الحسن ولده ثم الحسین ثم علی بن الحسین
ثم محمد بن علی و ستدرکه یا جابر فاذا ادرکته فاقرأه منی
السلام ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی
الرضا ثم محمد بن علی الجواد ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم
محمد بن الحسن ع یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت
جورا و ظلما و ما انشاء الله نبذی از نصوص مخصوصه
وارده در حق حضرت ولایتمآب با نصوص عامه درباره
او و باقی ائمه اطهار را در خاتمه کتاب ایراد نموده تا بر صفای
قلب محبین افزوده باعث نشاط و سرور دوستان گردد و پس
از اثبات مقدمات معهوده سابقه با انضمام نصوص ~~~ امامت در حق
امیر مؤمنان و مولای متقیان و اولاد معصومین او در
کمال متانت و ظهور است والسلام علی من اتبع الهدی

با ملاحظه نصوص ~~~

گفتار هشتم

در معاد است بعد از تصدیق بوجود صانع جل شانه
وصفات مذکوره انفه و اقرار بحقیت و درستی
شریعت مطهره در این مقال احتیاجی بذکر براهین
نخواهیم داشت چه هرکس برحسب بدیهه عقل داند
که تکلیف عباد باحکام شرعیه و اقدام انها در کمال اطاعت
و فرمانبرداری با اینکه چه میزان نفس انسانی مایل است
بمشتهیات و دشوار است بر او ترک انها بدون اینکه هیچ عوضی
در مقابل عطا شود کار خوشی نخواهد بود بلکه لاشی افحج
منه برای انکه لازمه دارد فرق نگذاشتن بین مطیع و عاصی
مومن و کافر دوست و دشمن سعید و شقی عالم و جاهل ظالم
و مظلوم و قس علی هذا و همینطور صدق و کذب از ناحیه حضرت
ذوالجلال تبارک و تعالی عن جمیع ذلک علوا کبیرا قال الله
تعالی افنجعل المسلمین کالمجرمین مالکم کیف تحکمون ام لکم

کتاب فیه تدرسون ان لکم فیه لما تخیرون ام لکم ایمان
علینا بالغة الی یوم القیمة ان لکم فیه لما تحکمون سلهم
ایهم بذلک زعیم ام لهم شرکاء فلیأتوا بشرکائهم ان کانوا
صادقین وقال الله تبارک وتعالی الا ان الذین
یمارون فی الساعة لفی ضلال بعید قل ان الاولین
والاخرین لمجموعون الی میقات یوم معلوم وقالوا
ائذا کنا عظاما ورفاتا ائنا لمبعوثون خلقا جدیدا
قل کونوا حجارة او حدیدا او خلقا مما یکبر فی صدورکم
فسیقولون من یعیدنا قل الذی فطرکم اول مرة
فسینغضون الیک رؤسهم ویقولون متی هو
قل عسی ان یکون قریبا یوم یدعوکم فتستجیبون
بحمده وتظنون ان لبثتم الا قلیلا وبالجمله آیات
قرآنیه در این باب در نهایت کثرتست وبعضی
در مقام تعداد از هشتصد متجاوز ذکر کرده اند



هم چنین احادیث نبویه و جمله کتب مسلمین مخبر از خاصه
و عامه و فرق سابقه اتفاق در این مطلب داشته منکر
وی بایستی انکار صانع را شعار خود قرار دهد چه هر
رسول و نبی که ارسال شد نهایت اصرار و مبالغه
در اثبات این امر و تبلیغش داشته همه اصحاب ملل مختلفه
و سالکین بر نهج ادیان سالفه نهایت تصدیق و کمال اذعان
باین مطلب دارند و باید دانست که بر هر مسلم واجب است
معتقد بودن بمعاد جسمانی و حشر همین ابدان و اجساد بواسطه
آنکه عقلا ممکن و غیر ممتنع و مخبر صادق نص بوقوعش
فرموده اما اولا خدای قادر که جمیع ممکنات را از کتم عدم
بوجود آورده و همگی آنها را بقدرت کامله و مشیت
تامه ایجاد فرموده در صورتیکه هیچ وجه اثری قبل از آفریدن
و خلق نمودن او از آنها نبوده بطریق اولی امکان دارد برای
او که جمع همین اجزاء فرموده و افاضه حیات در آنها نماید



واما

وامّا ثانیاً قال الله تعالی وضرب لنا مثلاً ونسی خلقه
قال من یحیی العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشاها
اوّل مرّة وهو بکلّ خلق علیم

خاتمه

خاتمه

در نقل نبذی از نصوص نبویه وفضائل ائمه اطهار
سلام الله علیهم اجمعین که از طرق مخالفین وارد گردیده
ودر کتب اکابر معاندین ثبت ومرقوم وجمله از
انها تصدیق بصحتش نموده اند ومشتملست این خاتمه بر دو باب

باب اوّل

باب اول در فضائل

در فضائل ومناقب سید الاولیاء واشرف الاوصیا
حجة الله البالغة علی اهل الارض والسماء خلیفه رئیس
الموحدین وسلطان العالمین اعظم الانبیاء والمرسلین
صلی الله علیه واله الطاهرین است ومحتویست بر یازده مقصد
مقصد اوّل در سبق اسلام وایمان انحضرت

در سبق اسلام انحضرت

در کتاب شیخ سلیمان حنفی از ترمذی بسندش از انس بن
مالک قال بعث النبی ص یوم الاثنین وصلی علی ع یوم
الثلثاء ایضاً از ابن مغازلی وحموینی بسند شان از
ابو ایوب انصاری قال رسول الله ص صلت الملائکة
علیّ و علی علیّ سبع سنین لانه لم یکن من الرجال غیره
از مناقب از ابن زبیر مکی از جابر بن عبد الله کنا عند
رسول الله فاقبل علی ع فقال ص قد اتاکم اخی ثم التفت
الی الکعبة فمسها بیده ثم قال والذی نفسی بیده ان هذا
وشیعته هم الفائزون یوم القیمة ثم قال ص انه اولکم
ایماناً معی واوفاکم بعهد الله واقومکم بامر الله واعدلکم
فی الرعیة واقسمکم بالسویة واعظمکم عند الله مزیة
قال فنزلت ان الذین امنوا وعملوا الصالحات اولئک
هم خیر البریة قال فکان الصحابة اذا اقبل علی ع قالوا قد
جاء خیر البریة واحادیثی که دلالت بر اینمطلب نماید از

طرق عامه بشمار است در مجلد دویم شرح نهج البلاغه از موفقا ابن ابی الحدید بطرق مختلفه وهمچنین از موفق بن احمد بچند طرق واز عبد الله بن احمد از ابن عباس واز مغازلی از ابن عباس واز عبد الرحمن مولی ابو ایوب انصاری واز ابن مغازلی از سلمان وجوینی از ابی رافع از ابی ذر واز ابی ایوب وعمرو بن میمون از ابن عباس واز کتاب فردوس از جزء اول در باب الف ودر جزء ثانی باب لام از طرق صاحب خصائص وکذا بفقیه رجال المخالفین

مقصد دوم در احادیث مصرحه بامامت وخلافت

در کتاب شیخ سلیمان حنفی اخرج ابو الحسن علی بن محمد المعروف بابن المغازلی الواسطی الشافعی فی کتابه المناقب بسنده عن سلمان الفارسی قال سمعت حبیبی محمد ام یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل یسبح الله ذلک النور ویقدسه قبل ان یخلق الله آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق آدم اودع ذلک النور فی صلبه فلم یزل انا وعلی شئ واحد حتی افترقنا

در امامت وخلافت انزرگوار

از صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الامامة اخرج الدیلمی
هذا الحدیث فی کتابه الفردوس عن سلمان الفارسی اخرج ابن
مغازلی عن سالم بن ابی جعده ایضا در کتاب شیخ سلیمان
حنفی از کتاب سبعین الحدیث الثانی والعشرون قال جابر
اخذ رسول الله صه عضد علی وقال هذا امام البررة وقاتل
الفجرة مخذول من خذله منصور من نصره حدیث چهل ونوم
عن ابی هریرة قال قال رسول الله صه لما اسری بی فی لیلة المعراج
فاجتمع علی الانبیاء فی السماء فاوحی الله تعالی الی سلهم
یا محمد صه بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله
الا الله وحده وعلی الاقرار بنبوتك والولایة لعلی بن
ابیطالب رواه الحافظ ابو نعیم حدیث پنجاه وسیم از حذیفه
رضی الله عنه قال قال رسول الله صه لو یعلم الناس متی سمی
علی امیر المؤمنین لما انکروا فضائله سمی بذلك وادم بین
الروح والجسد حین قال الست بربکم قالوا بلی فقال الله



تعالی انا ربکم و محمد نبیکم و علی امیرکم رواه صاحب الفردوس
از موفق بن احمد از مجاهد و عکرمه و ابن دواد از ابن عباس از
رسول خدای صلعم ما انزل الله تعالی فی القران ایة یقول فیها یا
ایها الذین امنوا الا و علی رئیسها و امیرها ازمنا قب حدثنا
محمد بن المتوکل قال حدثنا محمد بن ابی عبد الله الکوفی قال
حدثنا محمد بن اسمعیل البرمکی عن علی بن عثمان عن محمد بن
الفرات عن ثابت بن دینار عن سعید بن جبیر عن ابن عباس
قال قال رسول الله صلعم ان علیا امام امتی من بعدی و ولده
القائم المنتظر المهدی از کتاب فرائد السمطین عن سعید بن
جبیر عن ابن عباس رفعه انا و صیا وحجج الله علی الخلق بعدی
الاثنا عشر اولهم اخی و اخرهم ولدی قیل یا رسول الله من
اخوک قال علی قیل من ولدک قال المهدی الذی یملاء الارض
قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا والذی بعثنی بالحق
بشیرا و نذیرا لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله

فضایل از حضرت علی بن ابیطالب ع

ذلك اليوم حتى يخرج فيه ولدى المهدى ع از حموينى از سعيد
بن جبير از ابن عباس قال رسول الله ص يا على انا مدينة الحكمة
وانت بابها ولن تؤتى المدينة الا من قبل الباب وكذب من
زعم انه يحبنى ويبغضك لانك منى وانا منك لحمك لحمى و
دمك دمى و روحك من روحى و سريرتك من سريرتى و علانيتك
من علانيتى وانت امام امتى و وصيى سعد من اطاعك
وشقى من عصاك وربح من تولاك وخسر من عاداك فاز
من لزمك وهلك من فارقك ومثلك و مثل الائمة
من ولدك مثل سفينة نوح ومثلكم مثل النجوم كلما غاب
نجم طلع نجم الى يوم القيمة مقصد سوم در نص
روایات از مسند احمد بن حنبل بسند شريف از انس بن مالك
قال قلنا لسلمان سل النبى عن وصيه فقال سلمان يا رسول
الله من وصيك فقال يا سلمان من وصى موسى فقال سلمان يوشع
بن نون قال ص وصيى و وارثى يقضى دينى و ينجز موعدى على



بن ابیطالب و قریب بهمین مضامین از ابن مغازلی و موفق
بن احمد و حموینی و خوارزمی از جابر و از ابی سعید خدری
از کتاب اربعین از انس بن مالک از مسند احمد از عباده
بن عبد الله اسدی از کتاب مناقب از چهار طریق ابو نعیم بیک طریق
از کتاب خابر العقبی نه طریق **مقصد چهارم** در بودن
آنحضرت بمنزله نفس رسول الله ص از مناقب عن ابی سعید
الخدری قال قال رسول الله ص علی منی و انا منه و قال
جبرئیل و انا منکما در جامع صحیح بخاری امام حافظ در مجلد
رابع در فضائل اصحاب النبی ص قال النبی لعلی ع انت منی
و انا منک از ابن مغازلی شافعی و موفق بن احمد از مجاهد
از ابن عباس قال قال رسول الله ص علی منی بمنزله راسی
من بدنی و از زوائد المسند قال رسول الله ص لام سلمه
علی منی و انا من علی لحمه من لحمی و دمه من دمی و هو منی بمنزله
هرون من موسی یا ام سلمه اسمعی و اشهدی هذا علی سید

المسلمین

نفس بودن آنحضرت بمنزله نفس پیغمبر

از خصائص [illegible] مواخات [illegible]

المسلمین و قریب بمذکورات بلکه اوضح دلالة بر مقصود
از مناقب بچند طریق و کنوز الدقائق و ترمذی و از کتاب
اصابه از مشکوة و از احمد بن حنبل در مسند و کذا غیرهم
من الرجال المخالفین مقصد پنجم در احادیث مواخاة
از کتاب شیخ سلیمان حنفی از احمد بسندش از زید بن ابی
اوفی قال لما اخی رسول الله صلعم بین اصحابه فقال علی یا
رسول الله صلعم اخیت بین اصحابك و لم تواخ بینی و بین
احد فقال صلعم والذی بعثنی بالحق نبیا ما اخرتك الا
لنفسی فانت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی
وانت اخی و وارثی وانت معی فی قصری فی الجنة مع ابنتی
فاطمة وانت اخی و رفیقی ثم تلا اخوانا علی سرر متقابلین
و از مشکوة از ابن عمر و از ترمذی از عبد الله بن احمد در زیادات
المسند بسندش از سعید بن مسیب قال اخی صلعم بین اصحابه
فی مکة فاخی بین ابی بکر و عمر و قال لعلی انت اخی و ایضا

از شیخ



ز شیخ محیی الدین و از احمد در مسند و از احمد بن حنبل
حدیث ابن مغازلی حموینی همه اینها بسند خودشان از
مجاهد ابن عباس مقصد ششم در بودن اتباع وی مؤمنان
بهترین مردم از مناقب ابن مردویه از حذیفه قال رسول
الله ص علی خیر البشر و من ابی فقد کفر از مناقب خوارزمی
بچند طریق قریب باین مضمون و مسعودی و طبری در ولایتین
و دیلمی در فردوس احمد در فضائل اعمش از ابی وائل و کذا
سایرین مقصد هفتم در بودن دوستی وی
از ایمان و عداوتش از کفر و نفاق از مشکوة المصابیح
قال رسول الله ص لا یحب علیا منافق و لا یبغضه مؤمن
در صحیح نسائی از اعمش از احمد در مسند و از طبرانی
و سنن ترمذی از زوائد المسند در جمع بین الصحیحین از
سنن ابن ماجه قزوینی و در بعضی لا یحبک الا مؤمن
و لا یبغضک الا منافق از مسند احمد از جابر بن عبدالله

در اینکه اتباع حضرت بهترین مردم است

در اینکه دوستی او از ایمان و عداوتش از کفر است



قال

قال فما کنا نعرف منافقین امعشر الانصار الا ببغضهم علیا
از کتاب مناقب خوارزمی در حکایت فتح باب با ابکر فرمود
رسول اکرم ص بام سلمه فاسمعی واشهدی لو ان عبداً عبد الله
الف عام من بعد الف عام بین الرکن والمقام ثم لقی الله
مبغضاً لعلی اکبه الله علی منخریه فی نار جهنم از کتاب فردوس
از جابر بن عبد الله انصاری قال رسول الله ص جائنی جبرئیل
بورقه خضراء من عند الله عز وجل مکتوب فیها ببیاض
انی فرضت حب علی بن ابیطالب علی خلقی فبلغهم ذلک
مقصد هشتم در بودن آنحضرت با حق و قرآن
وعدم مفارقتش از آنها در کتاب شیخ سلیمان از جمع الفوائد
ام سلمه رضی الله عنها قالت قال رسول الله ص علی مع القرآن
والقرآن مع علی لا یفترقا حتی یردا علی الحوض و همینطور
از اوسط و حموینی و موفق بن احمد و زمخشری در کتاب
ربیع الابرار از کتاب مناقب ابن لیلی قال رسول الله ص ستکون

ثم یقع بعدی فتنه فاذا کان ذلک فالزموا ... علی بن ابی طالب فانه اول من آمن بی

من بعدی



من بعدی فتنة فاذا کان ذلک فالزموا علی بن ابیطالب ع

فانه الفاروق بین الحق والباطل و از ابن عمر قال رسول الله

من فارق علیا فارقنی ومن فارقنی فارق الله لافصنک مقصد نهم

در اینکه آنحضرت قسیم جنت و نار است

در اینکه آنحضرت قسیم جنت و نار است از موفق بن احمد

خوارزمی از نافع از ابن عمر قال رسول الله ص لعلی اذا کان

یوم القیمة یؤتی بک یا علی بسریر من نور وعلی راسک تاج

قد اضاء نوره وکاد یخطف ابصار اهل الموقف فیاتی النداء

من عند الله جل جلاله این وصی محمد رسول الله ص فتقول

ها انا ذا فینادی المنادی ادخل من احبک الجنة ومن عاداک

النار فانت قسیم الجنة والنار و از ابن مغازلی بسندش

از ابن مسعود و از دارقطنی از ابی طفیل در خطبه شوری

و از فرائد السمطین صاحب کتاب مناقب مقصد دهم

در علم آنحضرت

در غزارة علم آنسید اوصیاء ع در کتاب شیخ سلیمان حنفی

اخرج ابن مغازلی بسنده عن ابی الصباح عن ابن عباس قال

قال



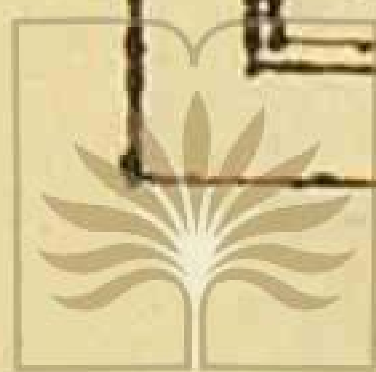
قال رسول الله ص لما صرت بین یدی ربی کلمنی وناجانی
فما علمت شیئا الا علمته علیا فهو باب علمی و از کلبی از
ابن عباس علم النبی ص من علم الله وعلم علی من علم النبی ص
وعلمی من علم علی وما علمی وعلم الصحابة فی علم علی الا کقطرة
فی سبعة ابحر از ابن مغازلی و موفق خوارزمی بسندهما عن
علقمة عن ابن مسعود قال کنت عند النبی ص فسئل عن علم علی
فقال قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة اجزاء
والناس جزء واحد وهو اعلم بالعشر الباقی موفق بن احمد
بسندش از سلمان قال النبی ص اعلم امتی علی ع و از ابی
سعید و سلمان فارسی قالا قال رسول الله ص افضل امتی
علی بن ابیطالب در بحار الانوار ابن مغازلی باسنادش
از جابر بن عبد الله قال اخذ النبی ص بعضد علی وقال هذا
امیر البررة وقاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله
ثم مد بها صوته فقال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم

فلبات اللباب همین حدیث در کتاب شیخ سلیمان باسناد
از جابر و از بغوی ان النبی ص قال انا دار الحکمة و علی بابها
و ایضا از بغوی از ابی الحمراء قال النبی ص من اراد ان ینظر الی
آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی یحیی بن زکریا فی زهده
والی موسی بن عمران فی بطشه فلینظر الی علی بن ابیطالب ع
ایضا حموینی بسندش از شقیق از ابن مسعود قال نزل القرآن
علی سبعة احرف ما منها حرف الا له ظهر و بطن و ان عند
علی ع علم القرآن ظاهره و باطنه و از عایشه قالت علی
اعلم الناس بالسنة و از مناقب ابی المؤید قال خطبنا
عمر فقال علی ع اقضانا و بالجمله احادیث وارده از طرق
مخالفین در این باب از نبوی بسی کثیر است فضلا عن
غیرها مقصد یازدهم در زهدش و این مجمع علیه
بین الناس و مسلم موافق و مخالف است از خوارزمی در
مناقب از عمار سمعت رسول الله ص یقول یا علی ان

در زهد آن حضرت

الله

الله تعالی زینک بزینة لم یزین الخلائق بزینة هی احب الیه منها الزهد فی الدنیا وجعلک لا تنال من الدنیا ولا تنال الدنیا منک در کتاب شیخ سلیمان از شرح نهج البلاغة از احمد بن حنبل در مسند واز احمد وبیهقی در صحیحش من اراد ان ینظر الی ادم فی علمه والی نوح فی عزمه والی ابرهیم فی حلمه والی موسی فی فطنته و الی عیسی فی زهده فلینظر الی علی بن ابیطالب در کتاب شیخ سلیمان وعن ضرار الصدائی قال کان علی بعید المدی شدید القوی یقول فصلا ویحکم عدلا وتنفجر العلم من جوانبه وینطق الحکمة من نواحیه یستوحش من الدنیا وزینتها ویانس الی اللیل ووحدته وکان غزیر العبرة طویل الفکرة یعجبه من اللباس ما قصر ومن الطعام ما خشن وکان کاحدنا یجیبنا اذا سئلنا وینبئنا اذا استنبئناه ونحن والله مع تقریبه لنا ایانا



وقربه منا لا نکاد نکلمه هیبة له وهو یعظم اهل الدین
ویقرب المسکین لا یطمع القوی فی باطله ولا ییأس الضعیف
من عدله واشهد بالله لقد رایته فی بعض مواقفه وقد
ارخی اللیل سدوله وغارت نجومه قابضا علی لحیته
یتململ تململ السلیم ویبکی بکاء الحزین ویقول یا دنیا
غری غیری ابی تعرضت ام الی تشوقت هیهات هیهات قد
طلقتک ثلاثا لا رجعة لی فیها فعمرک قصیر ونعمتک
حقیر وخسرانک کثیر وحظک قلیل واهلک ذلیل آه
من قلة الزاد وبعد السفر ووحشة الطریق قال ضرار
حزنی به حزن امرئة ذبح ولدها فی حجرها اخرجه الدولابی
فی الذریة الطاهرة وابو عمرو وصاحب الصفوة **مقصد**
دوازدهم در جود وسخای آنحضرت عالی شان از ثعلبی
از ابن عباس وابو نعیم از او در قصه بیتوته فرمودن آنحضرت
در مکان خاتم النبیین ص قال بات علی علی فراش رسول

مقصد دوازدهم در جود و سخای او



ﷺ لیلة خروجه من مکة ونزلت ومن الناس من یشری
نفسه ابتغاء مرضات الله وایضا از ثعلبی در تفسیرش
وابن عقبه در ملحمه وابو السعادات در فضائل العترة
الطاهرة غزالی در احیاء باسنادشان از ابن عباس واز
ابی رافع واز هند بن ابی هاله ربیب النبی ﷺ امه خدیجه
ام المؤمنین سلام الله علیها انهم قالوا قال رسول الله ﷺ
اوحی الله تعالی الی جبرئیل ومیکائیل انی آخیت بینکما
وجعلت عمر احدکما اطول من عمر صاحبه فایکما یؤثر اخاه
فکلاهما کرها الموت فاوحی الله تعالی الیهما انی آخیت بین
علی ولیی ومحمد نبیی فآثر علی حیوته النبی فرقد علی
فراش النبی یقیه بمهجته اهبطا الی الارض واحفظاه
من عدوه فهبطا فجلس جبرئیل عند راسه ومیکائیل عند
رجله وجعل جبرئیل یقول بخ بخ من مثلک یا ابن ابی
طالب والله عز وجل یباهی بک الملائکة فانزل الله تعالی



ومن النّاس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله از موفق
بن احمد و حموینی و ثعلبی و مالکی و ابو نعیم حافظ بسندهاشان
از مجاهد از ابن عباس انه قال کان عند علی ع اربعة
دراهم فتصدق بواحد لیلاً و بواحد نهاراً و بواحد سراً
و بواحد علانیة فنزل الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار
سرًّا و علانیة فلهم اجرهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون
در کتاب شیخ سلیمان در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ اذا ناجیتم
الرّسول فقدّموا بین یدی نجویکم صدقة عن الکلبی عن ابن
عبّاس قال کان لعلی ع دینار فباعه بعشرة دراهم
فکان کلّما ناجاه ع قدّم درهماً حتّی ناجاه عشر مرات ثم
نسخت فلم یعمل بها احد غیره ع در مجمع البیان در تفسیر سورهٔ
مبارکهٔ هل اتی قد روی الخاصّ و العام انّ الایات من
هذه السورة و هی قوله تعالی انّ الابرار یشربون الی قوله
وکان سعیکم مشکوراً نزلت فی علی و فاطمه و الحسن و الحسین



وجاء به

وجاریتهم تسمی فضة وهو المروی عن ابن عباس و مجاهد
وابی صالح در کتاب شیخ سلیمان در نزول این ابات در حق
اینها از حموینی از مجاهد از ابن عباس و در اخر خبر گوید و هذا
الخبر مذکور فی تفسیر البیضاوی و روح البیان والمسامره
وایضا در مناقب از جابر بن عبدالله انصاری قال رسول الله صلعم
اقدم امتی سلما واکثرهم علما واصحهم دینا وافضلهم یقینا
واسمحهم کفا واشجعهم قلبا علی ع وهو الامام علی امتی

فصل سیزدهم در شجاعت ان سید کریم که ضرب
المثل است بین العامة والخاصة و مشهور است غزوات ان
حضرت که در خدمت حضرت ختمی مرتبت بوده و در غیر انها
اما در بدر که بدرك فرستاد نوفل و نصف از معاندین را
و در خندق کشت عمرو بن عبد ود را و بنی المصطلق که نقل
رسانید مالك و پسرش و سایر از معاندین را و در خیبر که
فتح بید مبارکش بود و فرمود نبی صلعم لاعطین الرایة رجلا یفتح

در شجاعت علی ابن ابیطالب



علی یده یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله و غزوه فتح
مقتول ساخت حارث بن نفیل بن کعب را و غزوه حنین
صاحب رایت سودا، و چهل نفر دیگر را و غزوه سلسله که
فرمود نبی در حق وی لولا ان اشفق ان یقول فیك طوایف
من امتی ما قالت النصاری فی المسیح لقلت فیك الیوم مقالا
لا تمر بملاء منهم الا اخذوا التراب من تحت قدمیك و
همچنین در مواقع عدیده و معارك شدیده کثیره چون
لیلة الهریر که مباشرت فرمود جدال را بنفس مبارك و هر
زمانی که معاندی بقتل رسانید صدا بتکبیر بلند فرمودی
و همه تکبیرات آن کرار غیر فرار بپانصد و بیست و سه تکبیر
تا آنکه کرد عمرو عاص آنچه کرد بحیله و تزویر شیطانیه و بالجمله
شجاعت آنحضرت حاجت بنبشتن و ذکر تواریخ هیچ جه
ندارد مخالفین متعصبین از غایت شهرت و تواتر
ابدا انکار ننموده اند که فرمود جبرئیل امین لا فتی الا علی

لا سیف

۲۴۵

لا سيف الا ذو الفقار مقصد چهاردهم در بستن ابواب
مسجد مگر بابي كه از منزل آنحضرت بود از مسلم و بخاري
و سنن ترمذي از ابن عباس قال ان رسول الله ص امر بسد
الابواب الا باب علي ع از مسند احمد از زيد بن ارقم قال
كان لنفر من الصحابة ابواب شارعة في المسجد فقال رسول
الله سدوا هذه الابواب الا باب علي فقال بعضهم فيه
فقال النبي ص ما سددت شيئا و لا فتحته و لكن امرت
بشيء فاتبعته ابن مغازلي بسندش از حذيفة بن اسيد
غفاري و از سعد بن ابي وقاص و از براء بن عازب و
از ابن عباس و از ابن عمر خرج رسول الله ص الى المسجد فقال
ان الله اوحى الى نبيه موسى ان ابن لي مسجدا طاهرا لا يسكنه
الا موسى و هرون و ان الله اوحى الي ان ابني مسجدا طاهرا
لا يسكنه الا انا و اخي علي مقصد پانزدهم در ذكر
فضائل و مناقب آنجناب در كتاب الفين علامه حلي ره از

همه درها بستند [illegible] غير از حجره كه از آنحضرت [illegible]

مقصد شانزدهم در اينكه فضيلت [illegible]



اخطب

باب اول از خاتمه در بیان نبذی از فضائل امیر المؤمنین

اخطب خوارزم عن ابن عباس قال قال رسول الله ص لو ان
الریاض اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس کتاب ما
احصوا فضائل علی بن ابیطالب ع در ینابیع اخرج موفق
بن احمد بسنده عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال قال رسول الله ص لو ان الاشجار اقلام والبحر مداد
والجن حساب والانس کتاب ما احصوا فضائل علی بن
ابیطالب ع وقال احمد قال رجل لابن عباس سبحان الله
ما اکثر فضائل علی بن ابیطالب ومناقبه انی لاحسبها
ثلثة الاف منقبة فقال ابن عباس اولا تقول انها
الی ثلاثین الفا اقرب فی المناقب عن سماک بن حرب عن
سعید بن جبیر ۷ تسئلنی عن رجل کانت له ثلثة الاف
منقبة فی لیلة واحدة وهی لیلة القربة فی قلیب بدر
سلم علیه ثلثة الاف من الملائکة من عند ربهم وتسئلنی
عن وصی رسول الله ص وصاحب حوضه وصاحب لوائه

۷ قال قلت لابن عباس اسئلک عن اختلاف الناس فی علی ع قال یا ابن جبیر تم

فی المحشر

فی المحشر والذی نفس ابن عباس بیده لو کانت بحار الدنیا مدادا
واشجارها اقلاما واهلها کتابا فکتبوا مناقب علی بن ابیطالب
وفضائله ما احصوها پس کسی که نبی اکرم واصحاب وی این
نحو از کلام در حق او گویند چگونه توان مناقب و فضائل
او را ضبط وحصر نمود ونسئل الله ان یجعلنا من الفائزین
بمعرفته والنائلین بشفاعته والثابتین علی ولایته وولایة ذریته

باب دویم

در ذکر فضائل حضرت خدیجه وشافعه یوم جزاء فاطمه زهرا
سلام الله علیهما واولادهما الطاهرین از کتاب عمل الیوم واللیلة
للنسائی از انس قال جاء جبرائیل الی النبی ص وعنده خدیجه
وقال ان الله یقرء خدیجه السلام فقالت ان الله هو السلام
وعلی جبرائیل السلام وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته
واز صحیح بخاری ومسلم از ابی زرعه قال سمعت ابا هریره
قال اتی جبرائیل النبی ص فقال یا رسول الله هذه خدیجه

باب دویم در فضائل خدیجه و حضرت فاطمه



تدانت معها اناء فاذا هی اتتک فاقرأ علیها السلام من
ربها ومنی وبشرها ببیت فی الجنة از کتاب اصابه عن عائشه
قالت کان رسول الله ص اذا ذبح الشاة یقول ارسلوا الی
اصدقاء خدیجه وانی رزقت حبها وقالت لا یکاد یخرج
من البیت حتی یحسن الثناء علیها فاخذتنی الغیرة فقلت
هل کانت الا عجوزا قد ابدلک الله خیرا منها فغضب ص ثم قال
والله ما ابدلنی الله خیرا منها امنت بی اذ کفر الناس وصدقتنی
اذ کذبنی الناس وواستنی بمالها اذ حرمنی الناس ورزقنی
الله منها الولد دون غیرها من النساء از صحیح مسلم انما فاطمة
بضعة منی یؤذینی ما آذاها ویسرنی ما سرها در جامع
صحیح بخاری لامام حافظ در مجلد رابع فضائل اصحاب النبی ص
باب مناقب فاطمه قال النبی ص فاطمة سیدة نساء اهل
الجنة وایضا فاطمة بضعة منی فمن ابغضها فقد ابغضنی
واین حدیث بطرق عامه وعبارات کثیر قلیل فرقی با یکدیگر



داشته بسیار یاد داشت از صحیح بخاری قال النبی صلعم فاطمه
سیدة نساء اهل الجنة از ترمذی کان احب النساء الی
رسول الله صلعم فاطمة ومن الرجال علی و از مشکوة از جمیع بن
عمیر قال دخلت مع عمتی علی عائشة فسئلت ای الناس
کان احب الی رسول الله صلعم قالت فاطمة فقیل من
الرجال قالت زوجها رواه الترمذی و از کنوز الدقائق
للمنادی ان الله یغضب لغضب فاطمة ویرضی لرضاها
از ابو بکر خوارزمی در کتاب مناقب از موسی بن علی القرشی
از قنبر بن احمد از بلال بن حمام قال طلع علینا رسول الله
ذات یوم متبسما ضاحکا ووجهه کدائرة القمر لیلة البدر
فقام الیه عبد الرحمن بن عوف فقال یا رسول الله ما
هذا النور الذی رأینا فی وجهک المکرم قال بشارة
اتتنی من ربی فی اخی وابن عمی وفی ابنتی بان الله تبارک
وتعالی زوج علیا بفاطمة وامر رضوان خازن الجنان



شجرهٔ طوبی فهزها فحملت رقاقا یعنی صکاکا بعدد محبی اهل البیت وانشأ الله تحتها ملائکة خلقها من النور واصاب لکل ملک صکا فاذا قامت القیمة نادت الملائکة فی الخلائق فلا یبقی محب لاهل بیتی الا دفعت الیه الملائکة صکا فیه فکاکه من النار فصار ابن عمی وابنتی سبب فکاک رقاب الرجال والنساء من امتی من النار ودر خطبه مشهوره تزویج یا علی ان الله امرنی ان ازوجک فاطمة و از مشکوة از عایشه ما رایت احدا کان اشبه سمتا وهدیا ودلا وفی روایة حدیثا وکلاما برسول الله صلعم من فاطمة وکان اذا دخلت علیه قام ابوها فاخذ بیدها فقبلها و اجلسها فی مجلسه رواه ابو داود در کتاب شیخ سلیمان وعن ابی هریرة مرفوعا خیر نساء العالمین اربع مریم ابنة عمران واسیه وخدیجه وفاطمة وعن ابی سعید الخدری مرفوعا سیدة نساء اهل الجنة فاطمة



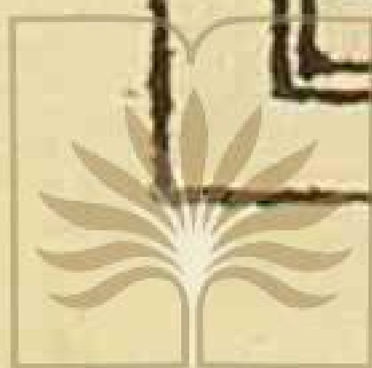
باب سیم در مناقب ائمه علیهم السلام

باب سوم

در بعض از نصوص و مناقب مذکوره در حق ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین است خصوصاً و عموماً از کتاب نوادر الاصول باسناده از سلمة بن الاکوع از پدرش قال رسول الله صلی الله علیه و آله النجوم امان لاهل السماء واهل بیتی امان لامتی و از حاکم از جابر بن عبدالله و ابی موسی اشعری و ابن عباس قال رسول الله صلی الله علیه و آله النجوم امان لاهل السماء واهل بیتی امان لاهل الارض فاذا ذهبت النجوم ذهب اهل السماء واذا ذهب اهل بیتی ذهب اهل الارض و همین مضامین از احمد در مناقب و از حموینی در فرائد السمطین بسه طریق از مودة القربی از جبیر بن مطعم قال رسول الله صلی الله علیه و آله انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما و از مسند احمد بن حنبل باسنادش از ابی سعید خدری قال رسول الله صلی الله علیه و آله انی ترکت فیکم ما ان تمسکتم

به لن تضلوا الثقلین احدهما اکبر من الاخر واما الاکبر کتاب
الله حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی
الا انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض وایضا همین حدیث
بفی الجمله اختلاف در عبارات از کتاب نوادر الاصول واز ابو
اسحق ثعلبی در تفسیرش واز مشکوة المصابیح واز زیادات
المسند از عبدالله بن احمد واز موفق بن احمد خوارزمی
واز جواهر العقدین از مؤلفات شریف سمهودی واز ترمذی
در جامعش واز حافظ ابو محمد در معالم العترة النبویة و
از طبرانی در اوسط واز ابن عقده در موالاة وهم چنین
باقی از مخالفین در مجلد ثامن از جامع صحیح بخاری امام حافظ
کتاب الاحکام عن جابر بن سمرة قال سمعت النبی ص یکون
اثنی عشر امیرا فقال کلمة لم اسمعها فقال ابی انه قال کلهم
من قریش واین حدیث را بعبارات متفقه ومختلفه و بطرق
متعدده اکثر مخالفین ذکر و ایراد نموده در عمده بیست طریق

در صحیح مسلم سه طریق ابی داود از سه طریق ترمذی یک طریق
حمیدی سه طریق امام حافظ در جامع بحفظ طریق از فرائد
السمطین از مجاهد از ابن عباس در مکالمات نعثل یهودی
با حضرت رسول ص فاخبرنی عن وصیك فقال ان وصیی
علی بن ابیطالب و بعده سبطای الحسن والحسین تتلوه تسعة
ائمة من صلب الحسین ع قال یا محمد ص فسمهم لی قال ص
اذا مضی الحسین فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا
مضی محمد فابنه جعفر فاذا مضی جعفر فابنه موسی فاذا مضی
موسی فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد
فابنه علی فاذا مضی علی فابنه الحسن فاذا مضی الحسن فابنه
الحجة محمد المهدی فهؤلاء اثنا عشر و از مناقب ابی واثله
بن الاصقع بن قرخاب از جابر بن عبدالله الانصاری در مکالمه
جندل بن جنادة بن جبیر یهودی ثم قال اخبرنی یا رسول الله
عن اوصیائك من بعدك لاتمسك بهم قال ص اوصیائی



الاثنا عشر قال جندل هکذا وجدناهم فی التوریة وقال
یا رسول الله سمّهم لی فقال اولهم سیّد الاوصیاء ابو الائمة
علی ثم ابناه الحسن والحسین فاستمسک بهم ولا
یغرّنک جهل الجاهلین فاذا ولد علی بن الحسین زین العابدین
یقضی الله علیک ویکون اخر زادک من الدنیا شربة لبن
نشربه فقال جندل وجدنا فی التوریة وفی کتب الانبیا
ایلیا وشبرا وشبیرا فهذه اسم علی والحسن والحسین فمن
بعد الحسین وما اسامیهم قال صلعم اذا انقضت مدة
الحسین فالامام ابنه علی ویلقب بزین العابدین فبعده
ابنه محمد یلقب بالباقر فبعده ابنه جعفر یدعی بالصادق
فبعده ابنه موسی یدعی بالکاظم فبعده ابنه علی یدعی بالرضا
فبعده ابنه محمد یدعی بالتقی والزکی فبعده ابنه علی یدعی
بالنقی والهادی فبعده ابنه الحسن یدعی بالعسکری فبعده ابنه
محمد یدعی بالمهدی والقائم والحجة فیغیب ثم یخرج فاذا خرج

یملأ الارض قسطاً وعدلاً کما ملئت ظلماً وجوراً طوبی للصابرین
فی غیبته طوبی للمقیمین علی محجتهم اولئک الذین وصفهم
الله فی کتابه وقال هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب
و در کتاب شیخ سلیمان از عبایة بن ربعی از جابر قال رسول
الله ص انا سید النبیین و علی سید الوصیین و ان اوصیائی
بعدی اثنا عشر اولهم علی و آخرهم القائم المهدی و از سلیم بن
قیس الهلالی عن سلمان الفارسی قال دخلت علی النبی ص
فاذا الحسین علی فخذیه وهو یقبل خدیه ویلثم فاه ویقول
انت سید ابن سید اخو سید وانت امام ابن امام اخو امام
وانت حجة ابن حجة اخو حجة وانت ابو حجج تسعة تاسعهم
قائمهم از کتاب فرائد السمطین از سعید بن جبیر از ابن عباس
قال رسول الله ص ان خلفائی و اوصیائی و حجج الله علی الخلق بعدی
اثنا عشر اولهم علی و آخرهم ولدی المهدی فینزل روح الله عیسی
بن مریم فیصلی خلف المهدی وتشرق الارض بنور ربها و یبلغ

سلطانه المشرق والمغرب در کتاب شیخ سلیمان از کتاب
غایة المرام وفیه عن الاصبغ بن نباته عن ابن عباس رفعه انا
وعلی والحسن والحسین وتسعة من ولد الحسین مطهرون
معصومون واز ابی نعیم حافظ از ابن عمر قال رسول الله
یخرج المهدی وعلی راسه ملك ینادی هذا خلیفة رسول
الله صلعم فاتبعوه واز سعید بن جبیر از ابن عباس قال قال
رسول الله صلعم ان علیا وصیی ومن ولده القائم المنتظر المهدی
الذی یملاء الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما
والذی بعثنی بالحق بشیرا ونذیرا ان الثابتین علی القول
بامامته فی زمان غیبته لاعز من الکبریت الاحمر فقام الیه
جابر بن عبد الله فقال یا رسول الله وللقائم من ولدك
غیبة قال ای وربی لیمحص الله الذین امنوا ویمحق الکافرین
ثم قال یا جابر ان هذا امر من امر الله وسر من سر الله فایاك
والشك فان الشك فی امر الله عز وجل کفر واز روبانی و

از فضائل ائمه اطهار ع

طبرانی و ابونعیم و دیلمی از حذیفه بن یمانی قال رسول الله صلعم
المهدی رجل من ولدی وجهه کالکوکب الدری اللون لون
عربی والجسم اسرائیلی یملاء الارض عدلا کما ملئت جورا
والحاصل اخبار و نصوص در حق ائمه هدی ع از حضرت رسول
صلعم در کتب مخالفین اجمالا و تفصیلا خارج از میزان حصر
و عد است غیر از نصوصی که از مولای متقیان و سایرین
از ائمه معصومین در حق هر یک وارد است و نصوص
اگر مفصلا و بطریق تعیین هم نبود هر فی الجمله عاقلی اختصاص
آنها را با ائمه هدی ع دانستی چنانکه بعض محققین از
مخالفین گفته که از نصوص دانسته شد که مراد حضرت رسول
همان ائمه اثنی عشر از اهل بیت خود و عترت آنجناب
نه غیر ایشان اما نصوصی که نام برده شده اند که ظاهر است و نص
نیز ممکن نیست حملش بر سایرین اما خلفا از اصحاب که
آنها دوازده نبوده اما بنی امیه زاید بر این عدد بودند و ظلم



فحش

باب سوم از خاتمه در بیان نبذی

تا حشر ایشان بر هر کس ظاهر است مگر عمر بن عبد العزیز و دیگر از بنی هاشم نبودند و نبی فرمود کلهم من بنی هاشم و ملوک بنی عباس نیز زاید بر عدد بودند و رعایتی از کلمات الهیه و آیات قرآنیه نکردند و پیداست که مقصود حضرت ختمی مرتبت امارة علی الحق و من جانب الله بوده چنانکه در موارد کثیره تصریح فرموده نه تعداد ملوک ظلمه و ارباب کفر و فسوق که اینها حد و حصری ندارند شیخ سلیمان حنفی در کتاب خود بعد از نقل کثیری از نصوص و فضائل و مناقب گوید و اما ما روی من حدیث الحسن البصری عن انس بن مالک رفعه لا یزداد الامر الا شدة و لا الدنیا الا ادبارا و لا الناس الا شحا و لا تقوم الساعة الا علی شرار الخلق و لا مهدی الا عیسی بن مریم اخرجه الشافعی و ابن ماجه فی سننه و الحاکم فی مستدرکه و قال اوردته تعجبا لا محتجا به و قال البیهقی تفرد به محمد بن خالد و قال الحاکم

انه مجهول وصرح النسائی بانه منكر وقال ابن ماجه
لم يروه عن ابن خالد الا الشافعی يقول مؤلف هذا
الكتاب ان وضع هذا الحديث عن ابن خالد ظاهر بوجوه
الاول انه لو كان هذا الحديث صحيحا لزم ان يزداد
الظلم والفساد الذی كان فی زمن يزيد والحجاج ولم يبق
فی العالم خير وصلاح الی الان والحمد لله بعدهما فی زمان
عمر بن عبد العزيز وخلفاء العباسية الی الآن خير و
صلاح الوجه الثانی ان خبر المهدی لم يكن قبل بعثة
النبی صلی الله عليه و اله بين العرب بان يرده بقوله لا
مهدی الا عيسی بن مريم الوجه الثالث ان الله تعالی
اشارة الی المهدی عج كما مر فی الآيات الكثيرة كما تقدم
فلذلك بشر النبی صلی الله عليه و اله امته بهذه البشارة
العظمی كما بشر الانبياء المتقدمون عليهم السلام بظهور
نبينا ص واحوال المهدی عج وقد ذكرت بشاراتهم فی



عشر فی الاکوان ونذکرها فی الاحادیث التی ذکرها ابن
ماجه بعد شروع کرده در ذکر احادیث نبویه در
بشارت ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه از ابن ماجه
از ابی سعید از رسول خدای صلی الله علیه وآله واز انس
بن مالک واز ابو نعیم وثعلبی صاحب تفسیر وحموینی
وحاکم ودیلمی واز کنوز الدقائق وسایرین از رجال
مخالفین و بر هر که فی الجمله متتبع باشد تواتر این
نصوص ومسلمیت آنها بین العامه والخاصه پوشیده
نخواهد بود والله متم نوره ولو کره الکافرون
وآیات مبارکه قرآنیه که دلالت بر این مطلب عظیم
نموده بسیار است قال الله تبارک وتعالی ویوم نحشر
من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون
هر که اینها را ملاحظه نموده وتطبیق کند با آیات
دیگر که من جمله ویوم نحشرهم جمیعا ودیگر وحشرناهم



فلم

ذلم نتعاد رهم احداً خواهد یافت بالضروره که روز
محشور شدن بعضی غیر از زمان محشور شدن کل است
و هیچ روزی نیست مگر زمان ظهور آن حضرت ع
و در بکر وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات
لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم
و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من
بعد خوفهم امنا الآیة و مسلم است که چنین امری
جز اینکه مراد وجود مبارک آن سرور باشد نخواهد
بود چه مراد از الذین امنوا و عملوا الصالحات و
لیستخلفنهم فی الارض با افراد کامل است که ایمان
بدرجه کمال و صدور اعمال صالحه دائماً بحیثیتی
که متخلف نباشند با فعال قبیحه و همینطور از ارض
کلیه آن کما اینکه این ظهور در این معنی داشته و
مصرح است فثبت المقصود بواسطه آنکه تا بحال



چنین امری روی نداد و محقق نیافته و اگر این معنی
ممنوع و برخلاف این فرض شود که مطلق بیان ولو
فی الجمله و عمل صالح و اگرچه در بعض اوقات دون
بعض و ارض کذلک و لو بعض امکنه مقصود باشد
این وجه شقوق و اقسامی دارد که قسمی مثبت است
مطلوب را و بقیه لازمه دارند صدور کذب و ترجیح
بلا مرجح و مرجوح را و خالی اند از جهت و سببی که موجب
شده باشد اهمیت دادن بذکر و مختص فرمودن بوعد را
تامل نفهم ولا یخفی که قوله تعالی و لا یشرکون بی شیئا
صریح در مراد است چه نکره در سیاق نفی خصوص
لفظ شیئ حالش معلوم و یعم الجلی و الخفی و این وصف
یافت نشود مگر در معصوم علیه السلام آیه دیگر
ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها
عبادی الصالحون بیانی که قریبست از بیان سابق

وذکر میشود که مقصود از عباد صالحون باید معصوم
بوده وارض هم جمله اشر بما تقدم وارض دنیا در این
عالم باشد نه در بهشت چه ملکیت آن مکان هم
همگان ذکرش اختصاص نبوده نداشته واز جمله بدیهیات
ودر جمله کتب سماویه موجود است که الجنة للمطیعین
والنار للعاصین ودر زبور هم معلوم نیست برتری از
سایر کتب داشته باشد بلکه اگر مراد خلاف مطلوب
بوده در انموقع استشهاد بکتب منزله بر حضرت موسی
وعیسی اولویت داشت کما هو الظاهر وآیات مبارکه
که گویای چنین مطلب عظیم ومقصد رفیع باشد بسیار
وایرادش منافی با ایجاز واختصار است وما بهمین
میزان کفایت نموده این یک حدیث را تتمه کتاب قرار میدهیم
در کشاف زمخشری نقل نمودیم بلفظ وی وقال رسول الله
صلی الله علیه وآله من مات علی حب آل محمد مات شهیدا



الا ومن مات على حب آل محمد مات مغفوراً الا ومن مات
على حب آل محمد مات تائباً الا ومن مات على حب آل محمد
مات مستكمل الايمان الا ومن مات على حب آل محمد بشره
ملك الموت بالجنة ثم منكر ونكير الا ومن مات على حب
آل محمد يزف الى الجنة كما يزف العروس الى بيت زوجها
الا ومن مات على حب آل محمد فتح له بابان الى الجنة الا ومن
مات على حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة الا
ومن مات على حب آل محمد مات على السنة والجماعة الا ومن
مات على بغض آل محمد جاء يوم القيمة مكتوب بين عينيه آيس
من رحمة الله الا ومن مات على بغض آل محمد مات كافراً الا
ومن مات على بغض آل محمد لم يشم رائحة الجنة انتهى ما في
الكشاف فالحمد لله الذى جعلنا من المتمسكين بولائهم والمغمورين
في محبتهم والمقرين بسلطانهم وعصمتهم والمنتظرين لظهور
نور قائمهم وبرأنا ممن عاداهم وابغضهم وانكر مقامهم و

زففت العروس
الى زوجها من باب نصر
ايه بيت
۱

حسد هم فیما اتیهم الله من فضله براءة او یکفی لشرحه بیان
ولا یصف قلیلا منه لسان اللهم بکما اهدیتنا بالاهتداء
بنورهم و وفقتنا للاعتصام بحبل مودتهم و اعذنا بالبرائة
من اعدائهم فثبتنا علی ذلک کله او ان کمال الاکرام فی
الاتمام و کل کمال ما ثبت لک منهایه الکمال یا ذا الجود
والفضل والانعام بحمد الله و منّه و امداد اولیائه
اختتام پذیرفت مختصری که بهر تنبیه بعض اخوان
و تذکار جمعی از هموطنان در خاطر پریشان خیال
پر تشویش بود والحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا
لنهتدی لولا ان هدانا الله امید که انها نیز سعی ما را
ضایع ننموده جمیع غفلت را از پیش چشم انابت
برداشته محل خود در مقام تذکر و تنبیه برآیند ان شاء الله
تا بهر خود نفع کثیر حاصل ما نیز بفائده و بهره نائل
شویم که هل جزاء الاحسان الا الاحسان





